



بایاری خدا و همدستی و پاکدلی

چکاریکه نتوان کرد؟

این دفتر از سوی کوشاد تهران پراکنده میگردد.

جنگ را باید با بدیها کرد

این جنگها که در جهانست جز میوه آز و کینه توزی نیست، جز از خیمهای پست جانوری برنمیخیزد. این

بهر چه می جنگند؟!، بهر چه پیروی از خرد نمی کنند؟!، آیا جدایی میانه یکه ها و توده هاست؟!.

آیا بیابانیگری نیست که بهیچشوندی خون ملیونها جوانان را میریزند؟! ... سیاهکاری نیست که بر سر

بمب می بارانند؟! ... در راه کدام خواست بزرگی اینهمه آسیبها را میرسانند؟! ...

اینمردانی که جهانرا با آزمندی و خونریزی راه میبرند ارجمند نتوان داشت.

جنگ را باید با بدیها کرد، با ستمگریها و مرزناشناسیها کرد.

(ورجاوند بنیاد)

چاپخانه پیمان

برای چاپ کتابهای سودمند آماده است

بهای این دفتر ۱۵ ریالست

در باره آواک

میدانیم یاران ما از شهرستانها در باره آواک جوان بیست ساله ارمنی که موضوع هایهوی در روزنامه ها شده

ما خواهند پرسید. اینست با این چند سطر بآنها پاسخ میدهیم.

روزنامه نویسی - در ایران یا در جاهای دیگری - موضوع بدستش نمی افتاد و نمیدانست چه بنویسد. پر

رهن ستونهای روزنامه برای او دردسری شده بود. همیشه میبایست چیزهایی از خود بافد و بنویسد.

روزی با صد سختی چیزهایی نوشته بچاپخانه فرستاد و میخواست ساعتی بیاساید که متاسفانه نشد و از چاپخانه خبر آوردند که ستونها پر نشده . بدبخت مدیر هر چه اندیشید چیزی باندیشه اش نرسید . آخر خامه را برداشت چیزی در این زمینه نوشت :

« از قرار خبر غیرمستقیمی که رسیده آقای نخست وزیر از درشکه پرت شده و گردنش خرد شده . ما در این باره از مقامات رسمی تحقیقات کرده صحت و سقم قضیه را باطلاع خوانندگان خواهیم رساند . »

این را نوشت و فرستاد و میخواست نفسی باسودگی کشد که باز خبر آوردند ستون پر نشده . بیچاره مدیر ناچار شد بردارد و این بار چنین نویسد :

« خبری که در باره پرت شدن آقای نخست وزیر از درشکه و خرد شدن گردن معظم له نوشته بودیم بطوریکه از مقامات رسمی تحقیق کردیم صحت نداشته . ما متاسفیم که ارباب غرض بجعل این قبیل اخبار مبادرت ورزیده با نشر اکاذیب باعث تشویش اذهان عامه می شوند . »

داستان آواک و روزنامه ها درست مانند این بوده . روزنامه ها برای آنکه چیز تازه ای بنویسند و بمیزان فروش روزنامه خود بیفزایند یک خبر پوچ و بی اساسی را بدانسان بشهرت گزارده . یک جوان پنداری و بیچاره را پیغمبر گردانیدند و اکنون هم بازگشته اند و میخواهند شهرت او را از میان برند و او را « دیوانه » میخوانند و نسبتها می دهند .



فهرست دفتر مهرماه

عنوان	نویسنده	سات
۱- آنچه بيمش داشتيم دچارش گردیده ايم	آقای کسروی	۱
۲- خوابیدن و خوابیدن	فریدون ناخدا	۲
۳- هو و هوچیگری	ک . ف . صاحبذليل	۹
۴- ما و مخالفين	آقای نقوی پاکباز	۱۲
۵- در پيرامون رمان	آقای عبدالرحيم مدنی	۱۵
۶- در پيرامون گفتگوی یکشب	ر . س .	۱۶
۷- با اينحال بيم انگيز کشور جای خاموشی نیست	آقای کسروی	۱۷
۸- یک گواهی پاکدلانه	آقای دکتر میردامادی	۱۸
۹- انگيزيسيون	دفتر پرچم	۲۰
۱۰- ما و مشروطيت	آقای آژیری	۲۲
۱۱- گفت و شنيد با هوادران سعدی	آقای اعتماد	۲۳

عنوان	نویسنده	سات
۱۲- از درازنویسی چه خواهد برخاست	آقای زهرایی	۲۵
۱۳- دین چیست ؟	ک .	۲۶
۱۴- منچیکف و تحقیقات او	مهرداد مهرین	۲۷
۱۵- باید با جستجوهای دانشمندان	ک . ت .	۳۱
۱۶- هوسها را از خود دور گردانید	...	۳۲
۱۷- بخش بانوان	...	۳۳
۱۸- گفتار یک بانو	بانو نفیسه	۳۴
۱۹- چرا خرد را بداوری نمیگمارید ؟	دوشیزه ثقفی	۳۵

برای آگاهی یاران و دیگران

کسانیکه میخواهند آقای کسروی را ببینند باید سامان پایین را بدیده گیرند :

روزهای شنبه از ساعت شش (**پس از نیمروز**) تا ساعت هشت برای دیدار یارانست که از شهرستانها

می آیند . در آندو ساعت ، نشست برپاست و هر کسی از آنان که خواست در نشست تواند بود .

روزهای یکشنبه از ساعت شش تا ساعت هشت برای نشست سکالاد است . در آن نشست اندامهای

کوشاد (و همچنان یارانی که بخواهند پرک بگیرند) توانند بود . ولی جز راهبر کوشاد دیگران
می دخالت در گفتگوها نخواهند داشت .

روزهای دوشنبه برای کسانست که از یاران و دیگران دیدار ویژه خواهند که باید از دفتر پرچم وقت بگیرند

کارت در دست دارند .

روزهای سه شنبه از ساعت شش تا ساعت هشت نشست بانوانست . از مردان هر کسی همراه همسر خود

ند بود .

روزهای چهارشنبه کسی پذیرفته نخواهد شد (**مگر با پرک ویژه**) .

روزهای پنجشنبه از ساعت شش تا ساعت هشت نشست همگانی یارانست از دیگران کسانی توانند آمد که

می از یاران او را بشناساند وگرنه راه داده نخواهد شد .

روزهای آدینه کسی پذیرفته نخواهد شد .

جز اندامهای سکالاد و راهبر کوشاد دیگری نباید نابهنگام خواهای دیدار باشد .

رمزاد تهران

برای آگاهی یاران تهران

- (۱) چنانکه در سکالاد گزیریده شده هر یکی از یاران تهران باید تا تواند از نشستهای پنجشنبه دور نباشد . ماهی یکبار برای هر کس بایاست . پنجشنبه نخست هر ماهی نشست ویژه ای برای گفتگو از روش و سیاست باهم است . در آن نشستها بجاست که همه یاران باشند .
- (۲) در نشستهای پنجشنبه در هر نشستی آقای کسروی یا یکی از یاران سخن خواهد راند . پس از پایان سخن پرسش در آن زمینه یا در زمینه های دیگر نابجا نیست ولی بسختان پراکنده باید نپرداخت . از هر کسی نیست که بسخترانی پردازد . یاران باید اینها را بدیده گیرند .

سکالاد تهران (جانشین همگی سکالاد)

دفترچه هایی که برای توده عامی بچاپ میرسد

از این دفترچه ها تا کنون سه تا بچاپ رسیده و پراکنده شده :

(۱) استاد رجبعلی دین یاد میگیرد

(۲) شیخ قربان از نجف میآید

(۳) حاجیههای انباردار چه دینی دارند ؟

از این دفترچه های بسیار سودمند و ارزان بخرید و بدیگران هم بدهید .

دفتر پرچم

در باره زبان پاک

کتاب « زبان پاک » که چاپ شده بود نسخه هایش پایان پذیرفته که دو باره چاپ خواهد شد . پیداست که باید این بار درستتر از پیش بچاپ رسد . اینست یادآوری میشود که هر کسی از یاران هر چه یادآوری باره آن کتاب دارد بنویسد . روی این خواهش بیش از همه باقای آگاه در شیراز و آقای جزایری در اهواز است . در تهران نشستهایی برای گفتگو در باره این کتاب پدید آورده خواهد شد .

بنیادنامه پاکدینی

بنیادنامه پاکدینی چاپ شده و برای نمونه یک جلد برای هر کوشادی فرستاده میشود . شهرستانها نیازمند خود را آگهی دهند که فرستاده شود .

مهرماه

آنچه بيمش داشتيم دچارش گرديده ايم

از دو سال پيش بيم اين داشتيم که روزی رسد و در این کشور دودستگیهای سیاسی بخونریزی انجامد و **روز** اکنون رسیده است .

بدخواهان کار خود را کردند و تخمهای فساد را که در این سرزمین پاشیده بودند رویانیدند و ببار رسانیدند . شمال و جنوب در برابر هم رده بسته اند و در میانه خونهایی نیز ریخته می شود - آیا این بکجا خواهد رسید ؟ ...

این گرفتاری بزرگی برای این کشور ناتوانست . خدا میداند که چه روزهایی در پيش است و سرگذشت این **ردم** بدبخت چه خواهد بود .

بدتر از همه پیشآمد آذربایجان است

بدتر از همه نغمه هایبست که از آذربایجان شنیده میشود . باز گفتگو از ترکی و فارسی می رود . باز میدان **ی** خودنمایی یکدسته خام اندیشان گشاده گردیده است .

این نغمه پادآواز آن لجبازیهاست که « اکثریت » مجلس از خود نشان داده ، پاسخده آن زورورزیهای **یجاست** که دولت در تهران کرده است .

هر چه هست نغمه های ناهنجار و شومیبست .

چاره این کارها با زور نتواند بود

چاره این کارها چیست ؟ ... در برابر این پیشآمدها چه باید کرد ؟ ... اگر از ما می پرسند چاره این کارها با **رورزی** نتواند بود .

پنداشته نشود که اگر دولت ایستادگی کند و با زور مخالفان را از پا اندازد داستان پایان خواهد پذیرفت . این **سآمد** کینه هایی را در دلها پدید آورده که باین زودی از آنها سترده نخواهد شد و زورورزی آنها را هر چه سخت تر **هد** گردانید .

چاره این کار تنها یکچیز است

چاره این کار تنها یک چیز است و آن اینکه یک دسته نیکنامی - یک جمعیتی که رنگ همبستگی با **نکان** ندارد - پا بمیان گزارد ، که از یکسو با پراکندن کتابها و روزنامه ها پایان کار این کشاکشها را بسیار آشکار **اند** و گروههای انبوهی را که در اینسو و آنسو ، خود اندیشه های بدی ندارند ولی فریب بداندیشانرا خورده اند از **نگی** آگاه گرداند و براه آورد ، و از یکسو با علاقه نشان دادن بایران و ایرانیگری و کوشش بییشرفت توده جانفشانی **راه** سرفرازی کشور دلها را پر از امید گرداند و آرامش در آنها پدید آورد .

تنها با دست یک چنین جمعیت نیکنام و نیکخواهیست که این آشفستگی بسیار بیمناک چاره تواند پذیرفت . میخواهم بگویم این گرفتاری که برای ایران پيش آمده تنها یک آشوب نیست که با زور فرو نشیند و پایان **برد** . بلکه کینه های بسیار بمیان آمده و بدآموزیهای گمراه کننده در دلها جا گرفته . اینها جز با دست یکدسته **سخت** نیکخواه چاره نتواند پذیرفت .

آندسته کدامست ؟ ...

آندسته کدامست ؟ ... شاید کسانی چنین پندارند که اگر ده بیست تن گرد هم آیند و یکنام حزبی بروی خود گزارند و جمله هایی را بهم بسته مرامنامه گردانند بچنین کاری توانند برخاست . چون در ایران حزب یا جمعیت همین را می گویند .

ولی از چنین کسانی چاره ای نتواند بود . از این حزبهای پوشالی که در ایران ساخته میشود هیچ کاری پیش نتواند رفت .

بهر حال اگر دیگران هستند یا نیستند جمعیت ما که با همه آرامی و کم آوازی ریشه دارترین جمعیتی ایرانست باین کار آماده است . جمعیت ما شایسته ترین دسته ای باین کار است .

اگر چه دولت در این دو سال بسیار کوشیده است که پر و بال ما را بشکند و از هر راه دشواریها در برابر ما پدید آورده ، روزنامه پرچم - آن روزنامه ای که در سال ۱۳۲۰ در مانده چنین پیشآمدی بانتشار پرداخت و اثرها بسیار آشکاری کرد - چنین روزنامه ای را برای دلخوشی مثنی آخوندهای بهیچ نیزز بازداشته است .

با اینحال ما بنام دل بستگی باین کشوریکه در آن زندگی می کنیم بدرفتاریهای دولت را عذری برای خود نشناخته در چنین هنگامی از کوشش باز نخواهیم ایستاد و گامهایی را در این راه خواهیم برداشت .

نمیگوییم تا کجا پیش خواهیم رفت . نمیگوییم بچه نتیجه هایی خواهیم رسید . (اینها بسته

بپیشآمدهاست ، بسته بآن رفتاریست که از دولت و دیگران دیده شود) . می گویم
گامهایی در این راه خواهیم برداشت .

سکالاد تهران (جانشین همگی سکالاد)



خوابیدن و خواب دیدن

مقدمه

در این نبرد که ما در پیش گرفته ایم و تیشه بریشه خرافات و یاهه گوئیهای ملایان و کشیشهای هوس میز نیم میباید استفاده از دانشها کرده بی پای هر یک از فلسفه بافیهای این خرافات پروران را با دلایل علمی و بیان نماییم و بخواست خدا اینکار برویه نیکی بوده و تا کنون نیز دنبال شده است . اینک گفتار زیر که با زبان علمی نوشته شده و با همه ابهامی که دارد حاوی نظریات دانشمندان راجع بخواب و خواب دیدن است و بر طبق اصل تجربی بیان شده است بنظر خوانندگان میرسد . امیدمندیم جوانان دانش پژوه و میهن پرست مطالعات علمی دانشمندان غرب را در این زمینه نیز دنبال کرده و بهوده های روشنتری برسند و ارج خواب دیدن را چنانکه معلوم نمایند .

خرافات و یاهه گوئیهایی که بنام خواب دیدن در نوشته های شرقی بویژه ایرانیان مشاهده شده است بسیار زیاد و تاثیر آن در جامعه آن زمان باندازه ای بوده است که داستانهای عجیب و غریبی در تاریخ از خود یاد گذارده اند که از مطالعه آنها انسان دچار سرسام میگردد .

بویژه دسته ای از مسلمانان (صوفیان) بخواب ارج بسیار نهاده و بیشتر کشف و کراماتی که

میکنند از همین راه بوده است .

کیمیگران که دسته مرموزی در ایران و شاید در شرق باشند مایه ظاهری کارشان بر این خرافه نهاده شده است که راههای عملی کیمیگری خود را از امامان و یا از پیغبران در خواب یاد میگیرند و بدستور آنان در خواب میگران یاد میدهند .

این پندارها که بنام خواب در توده ایران رواج گرفته آنرا در راه زندگی گمراه میگرداند . اینست ما برای آنکه ارزش علمی خواب روشن شود گفتار آقای فریدون ناخدا را از مجله دنیا اقتباس و نقل مینماییم .
ضمناً این نکته را یادآوری نماییم که گفتار علمی زیر ممکن است در این ده و اند سال اخیر نیز بوسیله دشمنان آمریکا که در قسمت پسیکولوژی بسیار کوشیده اند بیشتر تحقیق شده و هوده های بیشتری بدست رده باشند و باشد که همانطوریکه نویسنده محترم اشاره نموده است بتوانند انقلابات درونی مغز را در هنگام بیدیدن عکس برداری نموده و راز حقیقی آنرا کشف و این معما را نیز مانند سایر معماهای زندگی کشف و از هر چه چگونگی خوابیدن را روشن نمایند .

احمد شفیعی ها



کلیه افراد جامعه بشر از بدو خلقت تا کنون بمحض اینکه بمعمایی در زندگی خود برمیخورند و کشف آن ما را در وهله اول برای خود میسر نمیدیدند بدو دسته تقسیم میشدند .

این دو دسته هر کدام در تحت تاثیر عوامل خارجی و منافع مادی فردی و طبقاتی دو نوع فکر میکردند :
دسته ای این معما را همانطوریکه بود لازم و واجب دانسته فریفته اش میشدند . دسته دوم بر عکس آنرا کالی پنداشته و حل آنرا بانواع و اقسام وسایلی که در دست داشتند لازم دانسته و برای آن منظور کوشش کردند . از همین جا اختلاف شدید فکری ما بین افراد و طبقات ملل و بلکه دوره های تاریخی شروع شده و نیز در نتیجه این علیت است که بعضی دنبال مذهب ، تصوف و خرافات رفته و برخی دیگر علم و تحقیق را برای خود طلب کردند .

غرش رعد هنوز برای صدای شلاقیهائی که ملائکه ها بر آسمان میزنند میباشد و برای برخی دیگر این ما در نتیجه اصطکاک ابرهای آسمان بوجود میآید .
دسته اول این غرش را نتیجه هوس ملائکه و اراده ماورای انسانی دانسته ، دسته دوم آنرا معلول یک سلسله می میداند .

مبحث پسیکولوژی یا موضوع علم معرفت بروج از قدیم الایام یکی از این معماهای زندگانی بوده و اگر از می گوشه و کنایه های ارسطو صرفنظر کنیم ، باید اقرار کرد که این علم یکی از میوه های دوره جدید علم و تحقیق یعنی دوره ایست که بشر تا اندازه ای [پا از دایره خرافات بیرون گذاشته و معتقد شده است که بالاخره هر علمی را می توان حل کرد . از این مبحث قسمتی که بیش از همه مبهم و کاملاً آمیخته باسرار است مبحث بیدیدن و یا رویا است ، در عین حال باید تا اندازه ای تصدیق کرد که کشف این سرچندان آسان هم نبوده و این دلیل آنهم همین است که هنوز هم بشر کاملاً موفق نشده است که اساس آنرا تجزیه و مجسم کند . در مباحث اصلی که در فوق ذکر شد ، چون بشر از تعبیر آن عاجز ماند دسته خرافات پرست بیشترگرد آن گشته است .
تجدد که در زندگانی دوره های گذشته و در کتب مذهبی و حتی در تصمیم پادشاهان تا چه اندازه باین نسبت داده میشده است .

خوابیدن

همانطوریکه ذکر شد . خواب دیدن یکی از مرموزترین مباحث پسیکولوژی (**معرفت بنفس**) است . برای آنکه هیچ چیز مثبتی در دست نیست که بتوان با آن کار کرد و نتیجه ای گرفت ، تنها اطلاعی که ما **میدانیم** آنچیزهایی است که خودمان در خواب دیده ایم و یا اینکه برایمان حکایت کرده اند . اما آیا باین دیده ها و **باین** گفته ها میشود اطمینان کرد ؟ اغلب کسیکه خواب دیده مطلب خود را اینطور بیان میکند : **نمیدانم کجا بود** - **نمیدانم چه کسی بود** ، فلان ... ، در هر حال یک اطلاع مثبت بدست ما نمیدهد و آنچه هم که برای خودمان **در** خواب اتفاق افتاده است بیش از این نیست . پس از این راه نمیتوانیم نتیجه بگیریم و باید از راه دیگری **پیش برویم** اکنون بجای اینکه یکخواب را در نظر بگیریم عموم خواب ها را مد نظر قرار دهیم .

وجه اشتراک آنها با یکدیگر چیست ؟

اینجا یک مطلب عمده بدست ما میآید . اگر چه این مطلب راجع بخود خواب و خاصیت آن نیست ، اما تا اندازه ای **بما کمک** میکند . مطلب عمده اینست که ما در هنگام خوابیدن خواب میبینیم . پس لازم است **اول بدین** خوابیدن چیست ؟ اینجا تجربیات خود ما و پیشرفت علم بیولوژی (**علم زندگی**) بعضی مشکلات را قبلاً **برای** ما حل کرده است . در موقع خوابیدن قوای فهم و ادراک ما از کار میافتد . در هنگام کار قوای ما مصرف شده و **روی** تجربه میدانیم که در موقع خوابیدن از نو تجدید میشود . صبح زود که از خواب بیدار میشویم ، تر و **تاز** هستیم و با میل و رغبت ، بجز در موارد مخصوصی عقب کار میرویم ، در هنگام خوابیدن قسمت عمده عملیات **مغز** ما نیز از کار میافتد . فقط آن شعبه و دایره ای از اداره مغز ما که متصدی امور تنفس و ضربان قلب است ، مشغول **کار** است . میدانیم که با وجود شباهتیکه صورت یکنفر انسان در موقع خوابیدن بنقاب مرگش دارد . تنها فرق ما **ببین** خوابیدن و مرگ همین در کار بودن این دو شعبه کارخانه بدن است .

فاصله ما بین خواب و مرگ حالت بیهوشی و ضعف است . اگر از لحاظ پسیکولوژی **پسیکوآنالیز** (**تجزیه روح**) بخواهیم خوابیدن را تفسیر کنیم باید بگوییم که انسان اصولاً از کار و **زحمه** بیزار است و میخواهد که از این صدمات و آزارها راحت باشد . بچه از دنیا بیزار نیست ، از این جهت چندان **میا** ندارد بخوابد (**عقیده فروید**) . هنگام خوابیدن چنانکه اشاره شد تمام اعضای بدن از کار میافتد - گذشته

عملیات قلبی و حرکات تنفسی (**تبادل اکسیژن و انیدرید کربنیک**) در عین اینکه از موقع **بیدار** کمتر است باز تنظیم می شود . تنفس عمیق تر و ملایمتر است . تپش قلب ابتدا کمتر و بعد بیشتر است . **روده** و کبد مشغول کار هستند ، بدن عرق میکند ، از طرفی غده های بزاق و غده های اشک از کار میافتند .

اما در خود مغز یعنی آنجاییکه ما مرکز اعمال روح می دانیم در حین خوابیدن چه اتفاق میافتد ، آنجا **چه** تغییراتی میکند برای ما کاملاً مبهم و پوشیده است . ما میدانیم که نقصان جریان خون در مغز انسان را **بخواب** میبرد ، اما عکس این مدعا درست نیست . در نزد اشخاصی که پزشک مغز آنها را جراحی نموده مشاهده شده است **است** که در موقع خوابیدن خون بیشتر جریان نموده و در موقع بیدار شدن از شدت آن میکاهد .

در ضمن گاهی نیز در فاصله ما بین کم شدن و زیاد شدن خون تغییرات دیگری نیز در طرز جریان **خون** دیده شده که شاید بتوان آنرا مبتنی بر خواب دیدن دانست . اصولاً در هنگام خواب مغز کم رنگ است . **یک** دیگر نیز بر ما مستور است . در تحت چه شرایطی باید انسان بخوابد ؟ یا واضحتر چه شرایطی باید ایجاد شوند ؟

آنگه انسان بتواند بخوابد؟ آیا در بیداری در مغز انسان تغییرات شیمیایی اتفاق افتاده و در هنگام خواب این تغییرات بحالت اول خود برمیگردند؟ آیا در موقع خوابیدن در مغز مواد شیمیایی جدیدی بوجود میآیند؟

این نکته مسلم است که در موقع بیداری در بدن سموم مخصوصی ترشح گردیده و داخل خون و مغز میشود و این ترشح خواب میآورد. بطوریکه اگر خون شخصی بیخواب را بحیوان دیگری تزریق کنیم بخواب میرود. در موقع خواب ترشحات دیگری که حکم ضد سم را دارد تولید شده و اثر سموم سابق را خنثی میکند. شاید علت بیولوژی خستگی تولید همین سم است. چنانکه میدانیم خیلی از سموم خستگی و بیهوشی میآورد (**مرفین** ، **آمر** ، **کلروفرم و غیره**). بدون شک فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی نیز در موقع خواب یا بیداری اختلاف دارد^۱.

در هر حال میدانیم که یکی از علل عمده خوابیدن خستگی است ولی این علت هم کافی نیست. زیرا اشخاصی که زیاد خسته هستند و میل و اراده کافی برای خواب دارند، معهداً خوابشان نمیبرد. در صورتیکه اشخاص مریض بدون اینکه خسته باشند، گاهی در کمال راحتی میخوابند.

یک موضوع دیگر در خوابیدن تاثیر کلی دارد و آن وقتی است که حواس ما صرف انتقال تاثیرات خارجی مرکز ادراک میکنند. اشخاصی که از حیث فهم فقیر هستند و نیز حیوانات بمحض اینکه چشم خود را می بندند میخوابند در صورتیکه اشخاص حساس مدتی با خود در نبرد هستند تا اینکه خوابشان میبرد. مثلاً اگر یک صدا

تخصیص دائماً تکرار شود (**مانند لالائی گفتن برای بچه ها و یا صدای تیک تاک ساعت**) انسان زودتر میخوابد. حرارت اطاق در خوابیدن موثر است. عموماً اشخاص در هوای گرم دیرتر بخواب میروند. تسخیت روحی نیز در خواب موثر است مخصوصاً اشخاص ضعیف و مریض زیاد در تحت تاثیر این عامل در زحمت هستند. عادت نیز یکی از عوامل مهم بشمار میرود. بعضی اشخاص بنا بر عادت باید طور مخصوصی روی تخت خواب قرار بگیرند والا خوابشان نمیبرد، بعضی دیگر فقط در ساعت های مخصوصی میخوابند.

سمیات نیز در خوابیدن موثر است

کوفئین (**چائی و قهوه و غیره**) خواب را کم میکند، سمیات دیگر از قبیل الکل و افسیون در اشخاص مختلف متفاوت است. پر کردن شکم نیز خواب را کم میکند، و یا صریحتر بگوئیم عمق خواب را کم میکند. راجع بعمق خواب لازم است چند کلمه گفته شود. همانطوریکه ما طول خواب را میتوانیم اندازه بگیریم و تنظیم که بچه در شکم مادر ۲۴ ساعت و بچه های شیرخوار ۲۴ ساعت بااستثنای آن ساعاتیکه برای تغذیه و غیره بزم دارند و اشخاص بالغ ۸ تا ۹ ساعت و پیران ۴ تا ۵ ساعت خواب لازم دارند، عمق خواب نیز قابل اندازه گرفتن است و طریقه آن چنینست: شخصی را در اطاقی میخوابانند و بدون اینکه مشارالیه قبلاً اطلاع داشته باشد، در شب های مخصوص از فواصل معین گلوله ای روی صفحه برنجی میاندازند. در اثر این صدا شخص خوابیده ممکن است بیدار شود یا نشود، در هر حال عمق خواب او بنسبت فاصله ای که گلوله بر روی صفحه برنجی انداخته شده تفاوت و متغیر است. یعنی عمق خواب کسیکه در اثر انداختن یک گلوله (**بوزن مخصوص**) بروی صفحه ای از فاصله یکمتر بیدار می شود بیشتر از عمق خواب کسیست که در اثر انداختن گلوله (**بهمان وزن**) فاصله ۵۰ سانتیمتر بر روی همان صفحه بیدار میشود.

۱ - از اینجا چند سطری چون گفتگو از شکل بود و آن شکل برای کلیشه کردن در دسترس نبود، انداخته شد.

همانطوریکه در فوق اشاره کردیم هر کس بنسبت سنی که دارد محتاج بچند ساعت خواب در شبانه روز است . اما این قاعده نیز کلی نیست . برای آنکه عموماً اشخاص ضعیف و لاغر کم خون بیشتر محتاج هستند تا دیگران و نیز اصولاً انسان در زمستان بیشتر از تابستان میخوابد .

از جمله ما میدانیم که بیخوابی منجر بمرگ میشود و گویا یکی از راههای شکنجه در مملکت چین همین بیخوابی دادن مقصرین است . یک شب بیخوابی تا چند روز بعد هنوز در روحیه اشخاص موثر بوده و نیز بیخوابی انسان را مغموم و غصه دار میکند ، بطوریکه اغلب خودکشی ها در ساعت های اول سحر و صبح یعنی پس از یک شب بیخوابی اتفاق میافتد .

اینست تمام آنچه ما راجع بخوابیدن میدانیم ، اما البته نبایست نتیجه بد گرفت . علم پسیکولوژی فیزیولوژی هنوز یک علم تازه ایست و ما معتقدیم که با ترقی علم و صنعت تمام آنچه هنوز برای ما مستور است روزی کشف خواهد شد . چه بسا چیزها که تا دیروز برای ما معما بوده و امروز در اثر وسائل صنعتی جدید حل شده است . شاید بعدها اسبابی اختراع شود که با آن بتوان از روی انقلابات داخلی مغز در حین خوابیدن عکس برداشت یا اینکه بتوان تغییرات شیمیایی مغز را تعیین کرد .

در هر حال ما با اطمینان بعلم و فلسفه جدید که روح را مادی و هر تغییر آنرا یکی از خواص ماده میدانیم معتقدیم که روزی تمام این معماها برای ما کشف خواهد شد . فرضاً هم کشف نشود باز نمیتوانیم معتقد بقراین مافوق ماده بشویم . قبل از اینکه از این مبحث دور شده و بخواب دیدن که موضوع اساسی این مقاله است بپردازیم لازم است چند کلمه ای راجع بفاصله ما بین خواب و بیداری و نیز بیداری و خواب بگوییم چه این موضوع برای فهم مطالب زیر لازم است .

بعضی اشخاص فوری بمحض اینکه در رخت خواب میروند و چشمها را هم میگذارند بخواب میروند . این سعادت مخصوص جوانان و نیز اشخاص سالم است . اینطور اشخاص در جریاناتی که ما بین خواب و بیداری اتفاق می افتد بهیچوجه اطلاعی ندارند . مقصود اینست که انتقال از بیداری بخواب یک عمل ناگهانی نیست و اغلب تدریجاً انسان از حالت دانسته بآن مرحله نادانسته فرو میرود . یک رشته تصویرات و عکسهای بی شکل پراکنده ای مرتباً جلوی نظر درونی رد شده تا اینکه انسان بکلی از درک آن عاجز میماند و بخواب میرود . همینکه ما در خواب قرار رفتیم تمام این تصویرات نیز از یادمان میرود .

اما برای آنکه از لحاظ تحقیقات علمی بتوانیم از این قضایا اطلاع حاصل کنیم ، بعضی اشخاص در حالت بیداری ثانیه ای که دارد این انتقال عملی میشود و یا کمی پیش و یا بعد از آن بوسیله ترتیبات مخصوصی بیدار شده تمام آنچه را که دیده اند روی کاغذ آورده اند . این حالت انتقال از بیداری بخواب را همه ما اگر در رختخواب حاضر نکرده ایم اقلأ یکمرتبه در سر کلاس مدرسه در حینیکه معلم درس میگفته است و یا پای منبر هنگامیکه آخوند وعظ میکرده است بسرمان آمده است . در اینحالت اغلب یک تغییرات جسمانی و نیز روحی در ما ایجاد میشود ، که از جمله از همه مهمتر آن احساسات مخصوص چشم است که گوئی سنگین شده و ورم میکند .

اصطلاح معروف فارسی با چشمان « خواب آلود » بخوبی این وضعیت را مجسم مینماید . تغییرات روحی عبارت از اینست که انسان نسبت بدنای خارجی یک وضعیت دیگری پیدا میکند ، مثلاً اجسام همه محو و پراکنده میشوند و شکلهای خود را از دست میدهند تا اینکه بکلی بمحض اینکه مژه های ما بسته شدند از بین میروند . عموماً در موقع خواب انسان میل دارد در حالت افقی قرار بگیرد . اما این هم مطلقاً درست نیست . چنانچه بسا نظامیان و ساربانان که در حین راه پیمایی میخوابند . انتقال از خواب بیداری نیز نظیر همین است .

شخص سالم زودتر بیدار میشوند ، در صورتیکه اشخاص ضعیف (الکلیست ها ، کسانیکه مبتلا بحمله هستند) هنوز مدتی « مست خواب » هستند ، و با اوقات تلخی بیدار میشوند . ولی اصولاً انتقال از خواب بیداری سریعتر بعمل میآید ، منتها اشخاصی که عمق خوابشان کم است ، بزحمت میتوانند خود را از حالت نادانسته خلاص کنند و همین صدمه است که آنها را عصبانی میکند .

خواب دیدن

تمام آنچه در هنگام خوابیدن برای ما اتفاق میافتد و ما آنرا درک میکنیم ، یعنی مجموعه تصویرات و تجریدها و احساسات و تاثیراتی که در هنگام خوابیدن برای ما مفهوم است ، ما رویا و یا خواب می نامیم . برای آنکه در لفظ اشتباه نشود از این بعد مقصود از « خواب » همان رویاست و مفهوم دیگر این لغت را با « خوابیدن » اصطلاح میکنیم . چنانکه در فوق اشاره کردیم در زمانهای گذشته بخواب خیلی زیاد اهمیت داده میشده است و علت اساسی آن این بوده است که بشر میخواست است این معمای لاینحل را بانواع و اقسام حل کند و خواب هم یکنوع وسیله پیش بینی برای وی بوده است ، اما امروز از نظر دیگری بخواب اهمیت داده میشود . برای آنکه بدین طریق که کلیدی بدست داریم که میتوانیم با آن داخل در بیغولۀ روحیۀ اشخاص شده حتی بعضی اشخاص را نیز از خطر دیوانه شدن حفظ کنیم . قبل از آنکه بخود این موضوع پردازیم سزاوار است که توجهی بکلیۀ موجودات زنده کرده و ببینیم که خواب مخصوص انسان بوده و یا اینکه حیوانات دیگر هم این استعداد را دارند . قبلاً باید تصدیق کرد که خواب لازمه خوابیدن است و در نتیجه این طور استنباط میشود که خواب برای کسی میسر نمیشود که بتواند بخوابد . اگر این را قبول کردیم باید بیک نکته دیگری متوجه شویم و آن اینست که قوه فهم و ادراک در موقع خواب با موقع بیداری متفاوت است .

مطابق عقاید علمی امروز ما فهم و ادراک فقط مخصوص موجودات زنده است و از ما بین این عده نیز فقط انبیا و ائمه تشکیلات عصبی آنها کاملتر و بهتر است دارای فهم و ادراک بیشتر هستند . فقط آن موجودات زنده ای که دارای فهم و ادراک و بالنتیجه زندگی روحی هستند که بتوانند تشخیص دهند و انتخاب کنند . آیا یک کرم آب انبار یا یک ماهی حوضتان شما را می شناسد ؟ نمیدانیم . اما یقین داریم که اسب و سگتان شما را می شناسد . منتها ، آنکه میگوییم که قوه فهم و ادراک این سگ و اسب خیلی ساده و کمرنگ است . شبیه همان قوه فهم و ادراکی که ما در عالم خواب داریم و یا بر عکس قوه فهم و ادراک ما در عالم خواب شبیه بقوه فهم و ادراک حیوانات در عالم بیداریست و یا قدری دورتر برویم قوه فهم و ادراک پدران ما نظیر همان قوه فهم و ادراک کنونی حیوانات است . در هر صورت هر گونه تاثرات روحی مستلزم اینست که بهر نوع و وسیله ای که ممکن است متظاهر شود . مورد بعضی حیوانات خواب را میتوان امکان پذیر تصور کرد . برای اینکه این تاثرات روحی باشکال غلطیدن و بر سر کردن متظاهر میشود . مخصوصاً در بارۀ سگهای شکاری این مطلب کاملاً صدق میکند ، چه آنها یکروز بعد از یکبار همین اثرات را بروز داده و ممکن است تصور کرد که این حیوانات خواب قضایایی را که روز پیش در بیداری دیده اند ، می بینند . در بارۀ بعضی حیوانات دیگر نیز خواب امکان پذیر است . بچه ها بآنکه تاثرات حسی در آنها بروز میکند ، خواب می بینند . خواب در مورد بعضی بچه های شیرخوار نیز دیده شده است . ولی بچه های دو تا سه ساله قطعاً خواب می بینند و اغلب آنها خوابهای ترسناک است که بعضی از مادرهای جوان و بی تجربه را در وحشت میاندازد . در مورد اشخاص بالغ خواب اغلب با حرکات و صدا متظاهر میشود ولی این قاعده کلی نیست ، چه بسا اشخاص که در عالم خواب بی نهایت متاثر میشوند و خواب می بینند بدون اینکه رفیق آنها

که در همان اطاق است متوجه بشود. یکی دیگر از علائم اینکه شخص خواب می بیند نفس های عمقی است که میکشد، معهداً شخص پس از بیداری اظهار میکند که او هیچ خوابی ندیده است.

اکنون باید پرسید که انسان آیا همیشه خواب می بیند؟ با وجود اینکه بسیاری از فلاسفه قدیم این مطلب

را تصدیق کرده اند (از جمله کانت و لایپزیک، و طبیعی است که با فلسفه حل

نمیشود) ولی باز باشتباه رفته اند. هیچ دلیلی در دست نداریم که انسان در موقعی که در خواب عمیقی فرو رفته است خواب می بیند.

چه خوابیدن عمیق و یا وضعیتی که ما دیگر نمیتوانیم تاثرات خارجی را درک کنیم شبیه بموقعی است که ما را مثلاً بوسیله کلروفورم بیهوش کرده اند. مریض در ابتدای بیهوشی و در موقعی که دارد بهوش میآید بعضی چیزها را درک میکند، ولی در عین بیهوشی هیچ چیز برای وی مفهوم نیست از لحاظ پسیکولوژی نیز این مطلب صدق میکند. در سابق عقیده فروید را راجع بخوابیدن گفتیم، اکنون در باره خواب دیدن این عالم معتقد است که ما چون از این عالم بیزار هستیم و نیز در تحت قوانین ارثی دیگری میخوابیم، ولی دنیا دیگر از ما دست بردار نیست، عوامل خارجی میخوانند ما را از خواب بیدار کنند.

اگر این عوامل قویتر از ما بودند که ما را بیدار میکنند ولی اگر این عوامل ضعیف بودند، ما آنها را بوسیله خواب دیدن خنثی میکنیم، پس خواب ضدالعمل تاثرات خارجی است که در موقع خوابیدن در ما تاثیر میکند. در هر حال ما بیشتر اول شب و یا آخر شب یعنی اول خوابیدن و قبل از بیدار شدن خواب می بینیم و البته در وسط خوابیدن نیز خواب می بینیم، منتها آنها از یاد ما میروند. چرا اینطور است؟

اینجا باید کمی تعمق کنیم. چه علتی باعث میشود که ما بعضی قضایای گذشته را مجدداً بیاد میآوریم، اغلب بلکه همیشه آن علت یک اثر خارجی است.

مثلاً اگر در چند سال پیش فرضاً در فلان محل یک قضیه برای ما اتفاق افتاده است کافی است که ما امری شبیه را که یک رابطه ولو خیلی جزئی هم باشد با آن قضایا داشته بینیم، در اینصورت همین شبیهی مختصر سررشته شده و ما میتوانیم دنبال آنرا گرفته موقع و محل و تمام قضایایی که برای ما در چند سال پیش اتفاق افتاده است، در مد نظر قرار داده تصور کنیم. در هر حال یکرشته فکری ما را باینجا میکشاند. اما اگر این رشته قطع شود یعنی بمنطقه ای رسیم که دیگر ما در آنجا فهم و ادراک نداشته ایم بیاد آوردن آن برای ما غیر میسر است. چنانکه اغلب اشخاص دیوانه پس از آنکه مجدداً سالم میشوند، دیگر نمیتوانند آنچه برای آنها قبل از جنون اتفاق افتاده است تصور کنند. خواب هم همینطور است. اگر رابطه ما با خواب قطع شود یعنی قوه فهم و ادراک ما در خواب عمیق از کار بیافتد، دیگر آنچه بر سر ما آمده از یادمان می رود و در نتیجه ما فقط خوابهایی را میتوانیم بیاد بیآوریم که پس از آن بیدار شده ایم و مجدداً خوابیده ایم و یا خوابهایی را که قبل از بیدار شدن برای ما اتفاق افتاده است با وجود اینکه بعضی خوابها زیاد در ما تاثیر میکند، معهداً خودمان میدانیم که بزودی از یادمان رفته است حتی از ظهر آن روز هیچ چیز از آن در نظر ما باقی نمانده است و علت آن همین موضوع فوق الذکر است.

بالاخره برای آنکه آنچه در بیداری برای ما اتفاق افتاده است، بیاد بیآوریم، نیاز بیک اثر خارجی است، و از خواب هیچ اثر خارجی برای ما باقی نمانده است. در بعضی اشخاص حساس خوابهای شبانه در زندگانی روزانه نیز موثر است و مکرر دیده شده است که در ساعت اول روز بدون هیچ علتی عصبانی و مغموم هستند.

این خوابهاییکه مدت آن در نظر ما آنقدر طولانی میآید اغلب بیش از یک یا دو دقیقه طول نمیکشد. دلیل که ما برای اثبات این مدعا داریم بقرار زیر است: ما گفتیم که خواب ضدالعمل اثرات خارجی است که میخوانند

را بیدار کنند ، یعنی یک اثر خارجی باید در ما تاثیر کرده باشد ، از جمله مثلاً صدای زنگ ساعت . اکنون در بعضی مواقع که ما در اثر این صدای زنگ ساعت یک خواب طویل و درازی دیده ایم تعجب میکنیم ، وقتی پر از وحشت و هراسان از خواب بیدار شده و می بینیم که زنگ زدن ساعت هنوز تمام نشده است .

بدبختانه این مختصر گنجایش آن را ندارد که بعضی از اینگونه خوابها را برای خواننده ذکر کنیم . نتیجه ای که ما میگیریم اینست که در عالم خواب مقیاس وقت شناسی یعنی آنطوریکه ما در زندگانی بیداری مطابق عقربک ساعت میشناسیم وجود ندارد و ما در خواب مقید بزمان و بلکه مکان هم نیستیم . البته مقصود ما از زمان و مکان اینست که در بیداری تصور میکنیم والا وجود یک شئی خود مستلزم زمان و مکان است . کی از همه بیشتر خواب می بیند ؟ جواب این سؤال بطور قطع مشکل است اما مطابق تجربیاتی که تا اکنون در دست داریم زنها بیش از مردها خواب می بینند ، بچه ها و جوانان بیش از پیرمردها خواب می بینند ، عموماً خواب برای اشخاص حساس از قبیل نویسندگان و هنرمند بیشتر اتفاق میافتد .

برای آنکه خواننده خیال نکند که ما با اینهمه مطالبی که تا بحال ذکر کردیم بسیاری از معماها را حل کرده ایم و مخصوصاً برای آنکه آنهایی که اصولاً توجهی بپسیکولوژی دارند بیشتر در این جزئیات دقت کنند ، متذکر میشویم که آنچه تا بحال بیان گردید ، بکلی مبهم بود ، ما تا بحال فقط دور خواب گشتیم و این اصطلاح را هم بکار بردیم ، اما گذشته از اینکه نمیدانیم در موقع خواب چه انقلابات و تغییرات شیمیایی در مرکز فهم و ادراک اتفاق می افتد ، اینهم نمیدانیم که وقتی که ما میگوییم « خواب دیدیم » واقعاً خواب را دیدیم و یا اینکه خواب را بو بردیم و یا شنیدیم و یا حس کردیم و یا چشیدیم .

اصطلاح « خواب دیدن » خیلی بغلط استعمال نشده و در حقیقت بیشتر آنچه را که در عالم خواب می بینیم ، ما می بینیم . حواس دیگر ما کمتر در رساندن قضایا بمرکز فهم و ادراک شریک هستند . چه که ما در خواب می بینیم پراکنده اما روشن است ، مثل اینکه یک سلسله قضایایی در پیش چشم ما اتفاق افتاده ولی چون تاریک است برای ما مفهوم نیست و فقط یک نورافکن بعضی از منطقه های تاریکی را برای ما روشن مفهوم میکند .

در خواب اشیاء بنظر ما رنگین می آیند باین معنی که ما در بیداری نمیتوانیم اشیاء را رنگین تصور کنیم و بدشواری این کار برای ما میسر میشود در صورتیکه این عمل در خواب آسانتر است . تاثیرات شیمیایی در مغز نیز نوع خواب دیدن ما موثر است . پس از تریاک کشیدن در حال خوابیدن و یا در حالیکه انسان نیم خواب و یا نیم بیدار است ، یک حالت خوشی بانسان دست میدهد ، انسان خواب می بیند که میتواند بپرد و برای او قوه ثقل من بر طرف میشود . در تعبیر خواب (مقصود تفسیر خواب است نه تعبیر بنظر عوام)

ببینیم دید که همین بر طرف شدن قوه ثقل تا چه اندازه مربوط بتاثرات شهوانی است .

در هر حال خوابهای اینگونه اشخاص مسموم روشنتر و بر عکس خوابهای اشخاص سالم محدودتر و شخص تر است . مثلاً ما خواب می بینیم که در شمیران هستیم ، ولی در واقع این شمیران عالم خواب ما هیچ بیاهنتی بشمیران حقیقی ندارد . اشخاص نیز در نظر ما همین حال را دارند . ما میدانیم فلان شخص پدر ماست ، ولی در واقع هیچ شباهتی ما بین او و پدر ما نیست . برای اینکه بدانیم خواب ما تا چه اندازه درهم و برهم و پراکنده است مثال ذیل را تذکر میدهم .

برای خود من اتفاق افتاده است که خواب دیده ام و فوری بیدار شده ام و آنرا نوشته ام ، ولی صبح روز بعد چه از خواب دیشب در نظر من باقیمانده است ، با آنچه نوشتم هیچ تناسبی ندارد ، و گاهی نیز بکلی متباین است .

برای آنکه واضح شود که چرا خوابهای ما تا این اندازه در هم و پریشان است ، کافی است که تصویرها ، و تجسمات را با پرده های سینمایی تشبیه کنیم که بسرعتی هر چه تمامتر از مقابل چشم ها دور میشود ، البته ما همه این عکسهای را نمیتوانیم فوری بمرکز فهم و ادراک برسانیم . در نتیجه از آنچه در جلوی ما گذشته است فقط یک چیزهای کم رنگی در مغز ما نقش بسته است . اشخاصیکه قبل از خوابیدن خود را با الکل مسموم کرده اند و یا آنهاییکه تب شدید دارند ، این تصویرها را پراکنده تر و در هم و بر هم تر از دیگران می بینند . جالب توجه اینست که ما در خواب حرکت اشخاص را هم نمی بینیم ، اصولاً تصویرها از جلوی ما رد نمی شوند ، از راست نمی آیند و از چپ بروند یا بر عکس . بلکه بطور ناگهان در جلو ما ظهور کرده و بزودی پخش و پراکنده میشوند . حس لامسه ما در خواب کمتر بکار میافتد ، معهذاً عمل آن محال نیست . برای خود من قضیه ای اتفاق افتاده است که بی مناسبت نمیدانم حکایت کنم .

در همان اوانی که فیلم « **فرانکن شتاین** ^۱ » را در سینما میدادند شبی خواب دیدم که شخصی شبیه همان فرانکن شتاین منتها با هیكل بسیار بلندتر و بزرگتری - بحدی بزرگ که نمیتوانست داخل خانه ما بشود - از پشت دستش را بطرف من دراز کرده و میخواهد مرا خفه کند ، من از اطاق فرار کرده و بیزرزمین رفتم . دست همراه من بیزرزمین آمده و گلوی مرا فشار داد . همینکه از خواب بیدار شدم ، یعنی موقعی فشار دست این هیولا را بر گلوی خود حس کردم و بیدار شدم ، دیدم سگ من وارد اطاق شده دستهایش را روی لب تخت خواب گذاشته و دارد لحاف مرا میکشد ، همین کشیدن لحاف کمی با گلوی من اصطکاک پیدا کرده باعث آن خواب مهیب من گردیده است . این مطلب مخصوصاً باید تذکر داده شود که اثرات خارجی برای آنکه بمغز ما برسد حتی الامکان باید قوی و شدیدتر شوند ، چنانکه اصطکاک لحاف با گردن من بشکل دست وحشتناک فرانکن شتاین درآمد بود . گاهی نیز اتفاق میافتد که ما می بینیم که کسی با دست زده و یا در هر حال ما را لمس کرده ولی ما آنرا احساس نمیکنیم . مثلاً می بینیم که دست در آتش برده ایم بدون اینکه سوزش آنرا احساس کرده باشیم . حس لامسه گذشته ، حواس دیگر از قبیل شامه و یا ذائقه خیلی بندرت در خواب تاثیر میکنند ، و اگر پیش بیاید بدون تاثیر خارجی هم ممکن است چیزی را بو بکنیم ، بدون اینکه در واقع بوی آنرا احساس کرده باشیم . ممکن است که گلی را بو کنیم ، بدون اینکه عطر آنرا احساس کرده باشیم . حس سامعه نیز کمتر حساس است در هر صورت ما فقط در اثر عوامل خارجی می شنویم ، البته همانطوریکه ذکر شد قویتر و شدیدتر ، مثلاً صدای ترن تخت خواب ممکن است برای ما شبیه بصدای انفجار توپ وانمود کند و در عین حال ممکن هست که در کردن ترن را ببینیم ، بدون اینکه صدای آنرا بشنویم .

ما میدانیم که در عالم خواب گذشته از این تاثرات مذکور تاثرات روحی هم بر ما دست میدهد ، مخصوص خوابهای ترسناک . همه کس اقلأ یکمرتبه هم شده دیده است . اما اینجا نباید اشتباه کرد . خواب تابع روحیه است نه بر عکس یعنی اگر ما در خواب ترسیدیم و یا غصه دار شدیم قبلاً از چیزی ترس داشته یا مغموم بوده ایم عکس آن درست نیست والا مخالف با آنچه ما در قبل گفتیم میشود که خواب در تحت تاثیر عوامل خارجی بوجد میآید . اما از این تاثرات گذشته ، ما نسبت بآنچه در عالم خواب برای ما اتفاق میافتد ، بیعلاقه هستیم . اما علی اساسی تاثرات روحی ما در عالم خواب تا اندازه ای [جسمانی و گاهی نیز تاثرات روحی است .

۱ - در فیلم فرانکن شتاین سرگذشت طبیعی حکایت میشود که موفق بزنده کردن یک مرده شده است ، یعنی بجمع انسانی مجدداً « جان » داده است . اتفاقاً این جمجمه ای که طبیب بکار برده است از آن یکنفر جانی بوده و اکنون این آدم جمجمه موسوم بفرانکن شتاین میخواهد از خالق خود انتقام بکشد .

مثلاً یک جزئی دل درد و یا طپش قلب ، گرفتن سوراخ دماغ در اثر سرماخوردگی ، ناراحت بودن سر روی بالش و پر بودن آلات تناسلی ، تمام اینها شدیدتر و قویتر شده در ما تاثرات روحی ایجاد میکند . مهمترین تاثر روحی در خواب ترس است که علت آن اغلب همان موانع تنفسی است و انسان چنان خیال میکند که دارد خفه میشود ، در اینطور موارد فقط یک فریاد انسان را خلاص میکند ، تعجب در این است که گاهی در اینگونه خوابها نیز خواب می بیند که تنها راه خلاصی بیدار شدن است . خوابهای ترسناک اغلب جزو خوابهای تناوبی بشمار میروند ، معنی یک خواب بخصوص در فواصل معینی مثلاً همه ماهه یا همه هفته اغلب بهمان شکل اولی تکرار می شود ، و علت این مرض است که انسان بآن مبتلا شده است . گذشته از احساسات ترس نیز در خواب گاهی شخص پریشان و حجول و خشمناک و عصبانی و حسود و غیره میشود ، اما تعجب در اینست که انسان در خواب هیچ تعجب نمیکند ، هیچ برای او ناگهانی وجود ندارد . چه اغلب اشخاص حکایت میکنند که در خواب فلان امام را دیده اند و با او حرف زده اند ، بدون اینکه اظهار کنند که در خواب هیچگونه تعجبی بآنها دست داده و یا اینکه این امر برای او ناگهانی بوده است .

گذشته از این عواملی که هر یک جداگانه شرح داده شد که در تحت تاثرات خارجی در ما ایجاد میشود پیام قضایایی که ما در خواب می بینیم باستثنای بعضی سمبولها (علایم و مظاهر) نیز تصویر بی شکلی از مابائی که در روز برای ما اتفاق میافتد^۱ بدبختانه ما دیگر در این مقاله نمیتوانیم راجع باین موضوع بحث کنیم ، چه آن مطلب راجع بتفسیر خواب و عقاید فرویدیسم است که فهم آن مستلزم مقدمات دیگری است . اما این نتیجه را خواهیم بگیریم که بر خلاف آنچه قرنهای پیش تصور شده است خواب از آینده بما خبر نمیدهد و هیچ سری را برای کشف نمیکند و اصولاً تعبیر ندارد ، بر عکس اگر کاملاً معتقد بعقیده فروید باشیم باید اعتراف کنیم که خواب غالب گذشته را برای ما شرح میدهند یعنی آنچه را که روزی برای ما اتفاق افتاده و اکنون در ماورای فهم و ادراک میهم و مستور است مجدداً برای ما آشکار میسازد .

نتیجه - قضایایی که در روح در ضمن بیداری تولید می شود اثری (که نوع آن کاملاً معلوم

است) از خود در مغز میگذارند ، این آثار ممکن است با هم ارتباط داشته باشند و یک قضیه باعث تولید یک قضیه دیگر در روح شود . تجسم و بیاد آوردن در بیداری بکمک اراده خود شخص است . در خوابیدن آثار خارجی مانند ، صدا ، فشار و غیره) و یا داخلی (مانند فشار خون ، هیجانات شهوانی ، حس و غیره) ممکن است باعث دو باره تولید شدن این آثار گردد که آنرا خواب می نامند .

پس خواب محصول قضایای گذشته است ، نه علامات قضایای آینده ، خواب را می توان تفسیر کرد ولی غیر آن غلط است ، یعنی میتوان از نوع خواب حالت روحی گذشته را تحقیق نمود . مطابق عقیده فروید ، هر میل شدید (مخصوصاً میل شهوانی که خیلی قوی است) شخص چیزهای معین را طلب می بیند ، فروید این چیزها را سمبول (علامت مخصوص) مینامد . (البته سمبول خوابها بآن افراد ملل مختلفه بر حسب عادت متفاوت است) . تفسیر خواب باید بکمک سمبولها

صورت گیرد . بالاخره مطالعات دقیق راجع بخواب واضح میکند : که خواب نیز مانند تمام قضایای روحی یک قضیه

کاملاً عادی است و قوه ماوراء الطبیعه در آن موثر نیست .

فریدون ناخدا

این گفتار را یکی از یاران (آقای شفییی ها) از مجله دنیا بیرون نویس کرده و با مقدمه کوتاهی که از خود نوشته اند برای چاپ در کتابهای ماهانه کوشاد فرستاده اند و با اینکه تکه ای از آن با اندیشه و باور ما سازگار نیست عیناً در اینجا چاپ کردیم . زیرا ما پژوهشهای دانشی اگر چه بر خلاف گفته های ما از آن هوده گرفته باشند ارج میگذاریم و خود گروهی بنام پژوهاد برای پژوهش در دانشها پدید آورده ایم و با اینکه برای این گونه هوده گیریهای دلخواهانه پاسخ داریم و پاسخ میدهیم باین اندازه بس نکرده پژوهش آنها پژوهاد وامی گذاریم تا از راه دانش جستجو و کاوش بایا بنمایند و با زبان دانش چگونگی را روشن گردانند . بهمین شوند بیارائیکه میخواهند در پژوهاد درآیند یادآور میشویم یکی از جستارهای دانشی که در خور پژوهش است همین خواب و خوابیدن است . سزد که یک یا چند تن از یاران این جستار را برای پژوهش برگزینند .

اما در باره آن تکه از گفتار که بر خلاف باور ما هوده گرفته شده نیازی بپاسخ دراز ندارد . زیرا این هوده گیری دلخواهانه است و با اینکه آقای ناخدا خود نوشته اند :

« اینست تمام آنچه ما راجع بخوابیدن میدانیم اما البته نبايست نتیجه

بد گرفت » خود نتیجه بد گرفته اند چه پس از آنکه علم پسیکولوژی و فیزیولوژی را تازه می شمارند و اظهار امید میکنند « تمام آنچه هنوز بر ما مستور است روزی کشف خواهد شد » بجای اینکه بی یکسویانه داوری کنند و ناروشنی و کمی پژوهشهای دانشی را برای هوده گیری قاطع بختوند ، با اطمینان بعلم و فلسفه جدید روح را مادی و هر تغییر آنرا یکی از خواص ماده میدانند و در هر حال معتقدند روزی تمام این معماها کشف خواهد شد .

بسیار نیک ، ما میپذیریم که دانشها روزی همه معماها را کشف کند ولی آیا از کسی که در راه دانش گام میزند و بنام دانش گفتار مینویسد سزنده است چنین هوده گیری کند و بگوید ما در هر حال بعلم اطمینان میکنیم و مادی بودن روح را میپذیریم ؟ . علم تا زمانیکه بهوده قطعی نرسیده باشد در خور اطمینان نیست و دانشمند منصف هرگز از پژوهشهای نارسای خود نتیجه قطعی نمیگیرد .

خوانندگان داوری کنند راستی معنی این عبارت جز این نیست که چون دلخواه من اینست که روح را مادی دانم و مادی بودنش را ثابت کنم اگر چه پژوهشهای دانشمندان در باره خواب چنین نتیجه نمیدهد . در هر حال من از عقیده خود دست برنمیدارم و یقین دارم روزی این معماها همانطور که من میخواهم کشف خواهد شد ! آیا چنین منطقی از کسی که اهل دانش است میسزد !؟ ...

فرهنگ

هو و هوچیگری

همگی این واژه ها را شنیده و بکار میبریم معنی آنها را نیز سربسته میدانیم با اینهمه بسیار کسان بمعنی درست آن توجه نمیکنند. بلکه کسانی یافت میشوند که از بس با هوچی و هوچیگری سروکار داشته اند گفتارها میرانند یا مینویسند که سراپا جز هوچیگری نیست و خودشان کمتر متوجهند.

در روزنامه ها در سخنرانیها و در گفتگوهای عادی بنوشته و گفته هایی که هو و هوچیگری است فراوان برمیخوریم. در اینجا نمونه ای دارم که از نوشتن معنی هو و هوچیگری یاد میکنم:

هو نام آوازیست که این واژه از آن پیدا میشود. این معنی نخست و ساده هو است ولی گاهی دیده ایم بچه ها با هم یا یکی از آنها پی مردی یا بچه ای مانند خود میافتد و پیاپی این آواز را از خود بیرون میآورد تا او را از میدان بدر برده یا آزاری از اینراه باو رساند. روشنست این رفتار از سوی یک یا چند بچه در برابر یک مرد بزرگ در خور توجه و اعتنا نیست و اینرا جز بیفرهنگی برای بچگان نشناسند.

همین کار بچگانه را مردان نیز بگونه دیگری پیروی کرده و با این روش میخواهند طرف خود را از میدان بدر روند. جدایی که میان کار اینان با کار کودکانست اینست که کودکان همان آواز ساده هو را پیاپی بیرون میآورند و زنان بنوشتن یا راندن گفتارهایی میپردازند که در بیمعنایی و پوچی درست مانند همان آواز و رفتار بچگانست. چه نامگذاری بجایی کرده آنکه باینگونه گفتارها نام هو داده و هو کننده را هوچی خوانده است. دیربست اینکار در کشور ما رواج گرفته و برخی کسان از بس این روش را دنبال کرده اند هوچی ساخته شده اند و آنگاه از این کلمه هوچیگری را ساخته اند که معنایش کاریست که هوچی انجام میدهد.

نمونه: چنانکه گفتم از هوچیگری نمونه ای در اینجا برای خوانندگان یاد میکنم و خواهش دارم دقت یابند و ببینند چگونه برخی کسان میخواهند همه چیز را با هو دیگرگون نشان دهند.

از چندی پیش کسی با امضاء صاحبدل^۱ گفتارهایی زیر عنوان «**مرقعات**^۲» در روزنامه پند مینویسد، با یكروش دورویانه ای بیکزبان آقای کسروی را میستاید و با زبانی نیش میزند. یکبار کسروی را با دکتر ارانی ستجش گزارده هر دو را از پیشگامان تجدد معنوی ایرانیان دانسته ولی هر دو را دارای نقص می شمارد. بار دیگر کسروی را که پیشگام تجدد معنوی شناخته با سید نورالدین شیرازی، ملائی که میخواهد با سرمایه کم و مسای آخوندی در جهان کنونی حکومت شرعی یا بهتر گویم حکومت آخوندی بسازد، بیک ترازو میگذارد. کفت اینجاست که در هر دو بار باو پاسخ داده شده و از او خواسته اند که بهر کجای نوشته ها یا گفته های آقای کسروی ایراد داری بگو و بنویس او بجای آنکه با زبان فرهنگ ایرادهای خود را بنویسد باز مرقعات مینویسد و سخنانی میپردازد که جز برای هو و هوچیگری نیست.

ببینید از مرقعات چه میخواهد؟ مقصودش چیست؟ بسیار نیک در زیر عنوان مرقعات چند عنوان بکار مانند: «**کسروی و ورزنده**» و «**شمع و پروانه**» و «**علم و الحاد**» و «**ذوق و**

تذوق» آوردی و همه را بزور بهم چسبانیدی و شیرینکاری و خوش ذوقی خود را نشان دادی ما هم پذیرفتیم که

۱ - نام راستین او «منوچهر بزرگمهر» است. شماره سه (خردادماه) دیده شود.

۲ - مرقعات جمع مرقع (با پیش میم، زبر را و تشدید و زبر قاف) = جامه پینه دار و پاره پاره بهم دوخته، کاغذی که بر آن خط رقع نوشته شده باشد. با بهره گیری از فرهنگ عمید. [

شما خوب می توانید با زور نویسندگی همه چیز را بهم بچسبانی و از آن یک مقاله مفصل درآوری ولی آیا میتوانی از این گفتارها که برای ذوق نمائی میسازی یکسختن حسابی درآوری ؟ ...

خدا میداند خودت هم اگر انصاف دهی میدانی که در سرتاسر گفتارت یک سخن منطقی و با دلیل نگفته ای و از بس در فکر بهم پیوستن این وصله های ناجور بوده ای از فکر بدست آوردن ایراد حسابی و دلیل درست بیرون رفته ای . خوانندگان گفتار او را در شماره ۴۹ روزنامه پند بدست آرند و با دقت بخوانند و ببینند بیک ایراد منطقی برمیخورند ؟ ما هم در اینجا بکوتاهی از آن مرقات یادی میکنیم و ایراد او را نشان میدهیم :

۱ - نخست در زیر عنوان (کسروی و ورزنده) میگوید : « میر مهدی ورزنده میگفت

اگر میخواهید درجه انحطاط مردم ایران را درست بفهمید از این قیاس کنید که

رستم با آن قد و هیكل کوچک شد و کوچک شد تا باندازه میر مهدی ورزنده

رسید و گرز مشهورش باریک شد و باریک شد تا بحقه وافور مبدل گردید . » . آنکه

این را دلیل میگیرد که ایرانیان جسماً و روحاً کوچک شده اند که رستمشان میر مهدی ورزنده و کاوه آهنگرشان

دکتر تقی ارانی و زردشتشان سید احمد کسروی شده . یک جمله شوخی آمیز که از روی سادگی و خوشمزگی گفته

شده و مبنای آن بر افسانه است پیش کشیده بی هیچ ارتباط و چسبندگی بکار شادروان دکتر تقی ارانی و آقای

کسروی می چسباند که باید گفت زها بدین قیاس و سنجش شما !

من از آقای کسروی دفاع نمیکنم ولی چه شده که بنظر آن نویسنده که خود را از همه دانشها آگاه میدانند

بخود حق میدهد در کارهای مهم اجتماعی داوری کند ، دکتر تقی ارانی آن مرد دانشمند که با همه جوانی کتابهای

دانشی بسیار ارجدار نوشته و در راهی که داشته با آن فداکاری و بی باکی کوشیده و از مرگ نترسیده است ، آنقدر

کوچک است که باندازه یک کاوه آهنگر که معلوم نیست تا چه اندازه افسانه اش درست باشد ارزش ندارد .

شما که خود را از اوضاع جهان آگاه میدانید چگونه کارهای کنونی را با افسانه های رستم و کاسر

می سنجید؟! مگر در اینزمان هم باید رستمی با آن گرز باشد ؟ یا در اجتماعات کنونی میتوان با کارهایی مانند

کار کاوه آهنگر تحولاتی پدید آورد!؟

اینها را مینویسد آنگاه در باره آقای کسروی میگوید : « .. انسان از صاحب این همه آثار

تألیفات متعدد که بعضی از آنها در عالم خود بسیار گرانبها هستند انتظار دارد که

از حیث عظمت و علو مقام اقلأ در ردیف حسن صباح باشد که بر قله الموت رفیع

و دنیایی را تا مدتها لرزانیده . اما وقتی شخص واقعه « کتک کاری با مدیر آفتاب

و چاقوکشی خیابان حشمت الدوله را میشنود مأیوس میشود و بی اختیار بیلا

گفته ورزنده میافتد و بر کوچک شدن رستم و گرزش افسوس میخورد . »

اینست یک ایراد بزرگ آقای صاحبدل که در این گفتار با آقای کسروی وارد آورده است و من با همه

زندگی و نیش داریش عیناً آوردم تا خوانندگان بدانند او چه گفته و ما چه میگوییم و نیز باو بفهمانیم ما کس

باری بچگونگی ایرادش توجه کنیم . این آقا نخست انتظار دارد آقای کسروی مانند حسن صباح بجائی چون الموت بنشینند و شرارت کند تا مدتی مردم را بترساند .

من وقتی این تکه را از گفتار صاحب‌دل خواندم بیاد آن افتادم که وقتی با دهقان باهوش و حساسی که از لوضاع کنونی جهان بیکبار ناآگاه بود برخوردیم و چون از آقای کسروی و کارهایش گفتگو بمیان آمد با یکحرارت و تندى گفت : شما با این روش هیچکاری نمیکنید . راه اینست که آقای کسروی یا دیگری که میخواهد این مملکت را

اصلاح کند ابتدا مانند « جانی خان » (نام یکی از دزدان نامی فارس است که چند تن

دزد گرد سر خود فراهم آورده و بچاپاول میپرداخت) یکعده از این اشرار را گرد کند و

یکهوستانها جای گزینند هر کجا نقد و جنس از دولت و از سرمایه داران بدست آورد ببرد و مردم را بر ضد دولت بثوراند و بسوی خود بخواند و آنگاه از نقد و جنس که بدست آورده عادلانه میان کسانیکه با او هستند یا با او برافقت می کنند پخش کند تا کم کم عدّه اش زیاد شود و یکباره همه کشور را بدست گیرد و کارها را اصلاح کند .

من از گفتار او که از روی سادگی و ناآگاهی بود در شگفت نشدم و با زبان نرم نادرستی اندیشه اش را برنمودم .

لیکن از گفتار آقای صاحب‌دل با آنهمه ادعاها که دارد بسیار در شگفتم که برای حسن صباح و کارهایش علو مقام و عظمت و ارج قائل است و آرزو میکند در جهان کنونی هم کسی باشد که اقلأ کارهایی مانند او کند .

خواننده داوری کند این چه اندیشه کوتاه بلکه چه نوشته ناندیشیده است . آیا اگر ما بچنین کسی کوتاه پیش خطاب کنیم باو دشنام گفته ایم ؟

از این بگذریم بغرض رانیش توجه کنید که چگونه پیش آمد تیر خوردن آقای کسروی را

بچاقو کشی خیابان حشمت الدوله « قلمداد کرد و اینرا بر او ایراد میگیرد که چرا دیگران بر او حمله کرده گلوله و زخم زده اند !؟

۲ - سپس آقای نویسنده « ادیبانه » شمع و پروانه را یکجا جمع کرده نثر را با شعر در هم آمیخته

نخل آورده ولی از رویهمرفته اینها چه بیرون میآید ؟ موضوع اینست که کوشاد همبستگی در گفتاریکه در کتاب برادماه نوشته بر او ایراد گرفته است که پس از آن گفتار که کسروی و ارانی را با هم سنجیده ای و خود

حتمه ای « بعقیده من جامعه ایرانی باید نسبت بهر دو قدردان باشد زیرا این دو نفر

سانی هستند که در امر تجدد معنوی پیشقدم بوده اند » ، دیگر جا داشت کسروی را با

د نوردین شیرازی ملانی که بگفته خودت میخواهد « با نقل احادیث و اخبار و اقایل مقدرات

را در دنیای انجمن سانفرانسیسکو تعیین کند » ، بیک رده آوری و این را مانند او دکاندار مانی ؟

آقای صاحب‌دل در پاسخ این پرسش چه میگوید ؟

شمع و پروانه میسازد ، شعر حافظ و سعدی مینویسد ، تمثیل میآورد آنگاه میگوید من برای نیکیهایت ترا ستودم ام و اگر بخوام لغزشهایت بنویسم تمام مرقات گنجایش ندارد .

بسیار نیک چنانکه شما می‌پندارید آقای کسروی لغزشها دارد و شما هم می‌توانید لغزشهای او را بگیری و خرده گیری کنید . چرا بجای اینکار از مرحله دور شده باین هوجیگریها می‌پردازید ؟
چرا بجای اینکه بر یکی از لغزشها انگشت گذاری و با دلیل روشن گردانی باینگونه مقاله بافیهای « ادیبانه » که نماینده ذوق سرشارتانتست می‌پردازید !؟

۳ - پس از این عنوان علم و الحاد را پیش میکشد و ضمن خودستایی که خود را از علوم و فلسفه و تاریخ آگاه می‌شناساند با آقای کسروی نسبتهایی میدهد که دروغ است .

مینویسد آقای کسروی روانشناسی را « بدآموزی » گفته و دانش و خرد را که سرمایه و سلاح آقای صاحب‌دل است (!) قبول ندارد . این هر دو نسبت دروغ است و در هیچ کجای نوشته های آقای کسروی چنین چیزی را نتوان یافت . او در همه جا بدانشها ارج گزارده و همیشه دیگران را بدآوری خرد میخواند و دلایلی را که از روی دانش بی‌آورند می‌پذیرد .

آقای صاحب‌دل شما روی این نسبت دروغ نتیجه غلط گرفته و خود را آسوده گردانیده اید . لیکن ما شما را آسوده نمی‌گذاریم . شما با آنهمه سرمایه دانشی اگر راستی دلائلی بر خلاف عقاید آقای کسروی دارید بنویسید . هر گاه توانستید با دلیل بی‌پایایی یکی از اصولیکه ما پذیرفته ایم روشن کنید همه پاکدینان از آقای کسروی برگشته بشما می‌پیوندند تا هر چه گفتید بجای آرند . مخصوصاً از شما می‌خواهم همان آرای علمی و فلسفی معاصر را که می‌گویید ترجمه کنید و ما پاکدینان را (بگفته خودتان) از اشتباه بیرون آرید .

بصرف ادعا و اتهام شما نمیتوانید ما را که با دقت و اندیشه بدین راه درآمده ایم از راه برگردانید . ادعا و اتهام را کنار گزارید . این گوی و میدان کار کنید نوشته های آقای کسروی را بخوانید . بر لغزشهای او انگشت گزارید . همه سرمایه های دانشی امروزی را که دارید بکار اندازید و با « دلایل حسی و علمی و تجربی » بروشن کردن لغزشها برخیزید و این کار بزرگ را انجام دهید .

۴ - ولی شما در مرقع « ذوق و زندقه » که گفتار خود را بدان پایان داده ای ما را بی‌کباران خود نومید گردانیده ای . زیرا در اینجا یک صوفی تمام عیار و اهل ذوق و صاحب‌دل شده ای و خود را از سرگرمیهای ما و مخالفینمان در باره کفر و دین بری دانسته ای و پس از آنهمه نیش زدنهای هوجیانه ، رندانه علمی مقام و عظمت نفس خود را (!) همچون قطب الاقطاب صوفیان برتر از آن شمرده ای که باینگونه کارهای کوچک کفر و دین پردازی . راستی هم صاحب‌دل همینگونه باید بود ! « ذره دردت^۱ » باید ، تو را با کفر و دین چکار !؟

از اینکه با آقای کسروی نسبت بی ذوقی داده ای ذوق را بخود و مانندگانت منحصر کرده ای . چون اگر بگفتگو پردازم سخن بدرازا کشد چیزی نمی‌نویسم ، همین اندازه می‌گویم اگر این ذوق است که شما می‌شناسید ارزانی خودتان باشد ما از این ذوق قلندرانه بیزاریم . اما یک پرسش دارم که می‌خواهم با آن پرسش گفتار خود را بپایان رسانم : آقای صاحب‌دل شما اگر با کفر و دین کار نداری چرا در اندیشه های اجتماعی دیگران دخالت

میکنی ، ایراد میگیری و نیش میزنی ؟ . و اگر پیروی اندیشه های دانشمندان اجتماعی کنونی میکنی که افراد **بیاد** بکار جامعه خود درآیند و اندیشه های خود را بگویند و بنویسند و با اندیشه های نادرست مخالفت کرده **خرده** گیری نمایند ، روش خرده گیری دانشمندان نه اینست . اینها جز هوچیگری نامی ندارد ، زیرا از سراسر گفتار **شما** یک سخن منطقی ، یک ایراد اساسی بدست نمیآید .

سخن کوتاه کنم : من نمیخواستم با این درازا بشما پاسخ نویسم ولی قلم که برگرفتم رشته سخن بدرازا **کشید** . خواستم این بود که بشما بگویم از این گفتار شما همه کس بوی غرض می شنود و نیک می داند که جز **نیش** زدن و هوچیگری خواستی نداشته اید .

از اینرو بشما آگاهی میدهیم پس از این اگر گفتاری بدینگونه نویسید پاسخ شما خاموشی است . چه رفتار **شما** بهمان هو کردن کودکان مرد بزرگی را ماند . ما کارهای بزرگتری در پیش داریم که نخواهیم توانست بدینگونه **بیاهوی** پوچ ارج گزاریم . ما راه خود را دنبال کرده میرویم و این آوازهای ناهنجار هم هنایشی در کار ما نخواهد **داشت** .

آری چنانکه ما خواسته ایم شما یا کس دیگری آراء علمی و فلسفی دانشمندان معاصر را ترجمه کنید و با **اندیشه** های دانشمندان با دلیل بر زیان یکی یا چند تا از گفته ها و نوشته های آقای کسروی بنویسید . اگر پاسخ **نشتیم** پاسخ خواهیم داد وگرنه بگفتار درست دانشمندان گردن نهاده بشما یا هر کس دیگری که چنین کاری کند **پیوندیم** .

ک . ف . ا . صاحب‌دلیل

این گفتار یکماه پیش رسیده . آقای کسروی نمیخواست بچاپ رسد و خاموشی در برابر بیفرهنگان را **ترین** پاسخ میدانست . ولی چون برخی از یاران آنرا خوانده خواهش چاپ کردند در این دفتر بچاپ رسانیدیم .

نوشته : نقوی پاکباز - فردوس

ما و مخالفین ما

(کتابهای تازه)

بتازگی کتابی بنام کجرویگری بدستم افتاد که راستی نویسنده آن کجروی را با نافهمی بهم آمیخته ساتهایی **سپاه** کرده است . برای آنکه نویسنده کتاب بکج فهمی خود آگاه گردد پاره [ای] جملات آنرا مینویسم و از **خواهان** و دانشمندان داوری میطلبیم :

۱ - در صفحه ۴ می نویسد : هر کس بگوید لاله الاالله محمد رسول الله و پیرو قرآن باشد با ما برادر است **هر** فروع دین اختلاف نظری تولید گردد مورث دشمنی و نفاقی خواهد بود . میگویم پس اختلاف شیعه و سنی و **شی** و بالاسری و دیگر مذاهب منشعبه از اسلام چیست ؟ چرا آنهمه خونهای بناحق ریخته شده ؟ اگر خونریزی **متی** و نفاق نیست پس چیست ؟ هنوز هم پیروان کیشها با یکدیگر رفتار برادرانه ندارند و اگر آخوندها

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویساد ۵۰ سات ۲۲

جلوگیرهایی نه بینند یا سیاستی اقتضا نماید کارهایی خواهند کرد که ننگ اسلام و مسلمانی است . بد گفتن بهمسر پاک پیغمبر و یاران جانفشان او جزو طبیعت ملایان شده . هر زمان که آبی یافتند شناگران ماهرند .

۲ - در صفحه ۹ می نویسد : بیآیید بجای انتشار این ترهات و اباطیل دست یگانگی بهم داده نواقصی که در جهان بنظر می رسد رفع کنیم . اگر خرافاتی پدید کرده اند بدور ریزیم . همان دین و آیین صدر اسلام را پیروی نماییم . میگویم این پیشنهاد بسیار بجاست فقط کسی میخواهد که ملایان را که انبائه خرافاتند براه آورد و دکنهای آنانرا تخته کند .

۳ - در صفحه ۱۰ می نویسد : این نادانیها مربوط بطرز تعلیمات و خرابی مدارس و برنامه فرهنگ ایران است . در ایران یکنفر دکتر پس از ۱۸ سال تحصیلات تازه نمیداند خدا یعنی چه و خدا چیست . میگویم چرا چنین شده . با اینهمه علماء که پولهای هنگفت هم از مردم میگیرند برای چه باب خداشناسی بسته شده و خرافات پیدا گردیده ؟ چرا دین و آیین صدر اسلام را پیروی نمی نمایند ؟ انگیزه اینکه یکنفر دکتر پس از ۱۸ سال تحصیل خدا را نمیشناسد چیست ؟ چرا علماء مردم را هدایت نمی نمایند ؟ برنامه فرهنگ را چرا اصلاح نمی نمایند ؟ اگر راستی را بخواهیم خودشان باعث این گمراهی ها می باشند و حاضر نیستند بنادانی خود خستوان شوند .

۴ - در صفحه ۱۲ می نویسد : گناهکار دین دار شرافت بر نیکو کار بیدین دارد برای اینکه گناه آن شخص آمرزیده میشود ولی اعمال خوب این یک قبول درگاه حق نیست . میگویم آیا دستور دین در صدر اسلام این بوده یا چیز دیگر ؟ با این دستور برای آیه قرآن من يعمل مثقال ذره خیراً یره و ان الله یحب المحسنین اثری نمی ماند . این دستور درست مانده دستور بهاءالله در کتاب اقدس است که میگوید هر کسی بهایی نشود گمراه است ولو اینکه همه اعمال را بجا آورد . از همه نیک خواهان داوری میطلبم : آیا دستور بالا با قرآن میسازد و یا با اقدس ؟ روی نادانی سیاه بادا : خدا مانندگان شما نادانانرا کم گرداند که شوند تیره روزی و بدبختی توده ایران شما بید بس .

۵ - در صفحه ۱۶ می نویسد : دین اسلام با دانشهای امروزی توام است و تباینی ندارد . میگویم اگر چنین است « چرا یکنفر دکتر پس از ۱۸ سال تحصیل خدا را نمیداند چیست » با اینکه بیشتر تحصیل کرده ها تظاهر باسلامیت می نمایند و کاملاً تابع پندارهای ملایانند .

۶ - در صفحه ۱۸ می نویسد : اینکه مردم خیال میکنند دانشهای جدید ابتکار و ابداع علمای اروپا است ادعای غلطی است . می گویم این نوشته داستان کریستف کلمب و بدخواهان و رشگیران بر او را بنظر می آورد میگویند : پس از کشف آمریکا در مجمعی گفتگو بود . گروهی بکلمب گفتند کشف آمریکا کاری نبوده که تو بخور میبالی هر کس بکشتی می نشست و میرفت همین کار را انجام میداد . او دستور داد بشقابی با یکدانه تخم بر آوردند . گفت هر کس این تخم مرغ را بسر روی بشقاب بگذارد که نیفتد او می توانسته آمریکا را کشف کند . همه امتحان کردند نتوانستند خودش تخم مرغ را گرفت و سرش ببشقاب زده شکست و روی بشقاب گذاشت همه گفتند این زحمتی نداشت گفت آری کشف آمریکا هم همینطور بوده . راست گفته اند چیستان چون گشوده شد آسان مینماید .

۷ - در صفحه ۲۱ می نویسد : اکنون با این آیاتیکه ظاهر شده است از قبیل طیاره های سریع السیر غیره دیگر قید محال بودن از اینگونه اعمال (مقصودش داستان معراج است) برداشته شد

میگویم آقا اگر این شکرافشانی نمی فرمودند خیلی بهتر بود . اگر پیغمبر اسلام با طیاره بمعراج رفته اینهمه گفتگو برای چیست کیست که باور نکند . راستی دوست نادان دشمن جانی است این نویسنده های دیمی هم دشمن دین و ایمان و همه چیزند . با این تحقیق سزاست بگویم که بهندوستان چناری می بریدند بکرمان آب خوردی عافیت باد .

۸ - در همان صفحه ۱۸ می نویسد : پس از اختراع طیاره بی خلبان و بمب بالدار و فشفشه های مخرب که خود بخود بههدف می نشیند دیگر موضوع معراج موضوع مهمی بنظر نمیرسد .

میگویم راستی راستی در سفتید پیغمبر اسلام با کدام طیاره بی خلبان بمعراج رفته کدام بمب بالدار را بههدف نشانیده فشفشه مخربش چه بوده از همه اینها گذشته پیغمبر بمعراج بچه کار میرفته مگر خدا در آسمان است که پیغمبر بدیدنش رفته . ای بیدینهای نادان خدانشناس ، نوشتن این ترهات ننگ اسلام و مسلمانی است .

۹ - در صفحه ۲۳ می نویسد : چشم حق بین اولیای دین از میکروسکوب و تلسکوب بهتر می بیند . میگویم اگر راست میگوئید که همه چیز از اخبار و قرآن فهمیده میشود از همه علماء و مرآشد صوفیه و دیگر پیشوایان درخواست مینمایم که با چشم حق بین دواى قاطعی برای سل کشف فرموده عالم بشریت را رهین امتنان بگویند نه اینکه مانند تقلیدچیان ادا درآورند . در چند سال پیش یکدسته بندباز بفرودس آمده یکی روی سیم راه معرفت دیگری روی زمین تقلید او میکرد و میگفت آها بین من تندتر میروم . این آقایان گزارشیون یا تأویلچیان درست مصداق مثل عربی (**العینین یفتخر بذب ابیه**) می باشند . چون خودشان هیچی ندارند باخبار جسیبده میخواهند هر پیشرفت دانش را بجزرگانشان نسبت دهند .

۱۰ - در صفحه ۳۲ می نویسد : احدی نمیگوید دین چیز خارجی است که در کناره زندگی قرار گرفته مگر شخص نادانی که از دین بیخبر باشد . میگویم زندگی مدارش بر نیکوکاری است و شما که میگویید گناهکار بندگان بر نیکوکار بیدین شرافت دارد دین را چیزی و نیکوکاری را چیز دیگر میدانید پس قطعاً نادانی و بی خبر از دین می باشید . در قرآن پاک پرهیزکاران ستایش شده اند و شما کسی را که دین داشته باشد بر نیکوکار برتری می نهید . من نمیدانم آن دینی که بر نیکو کاری برتری دارد چیست . راستی اگر نیکوکار دین نداشته باشد و گناهکار دین دار باشد باید چون ملایان از همه کارهای نیک بر کنار بود آنوقت است که میگوییم شما دین را چیزی بر کنار زندگی میدانید و قرآن هم شما را نیکو شناسانیده و بلهه اضل فرموده .

۱۱ - و نیز در صفحه ۳۲ می نویسد : آب آلوده بمیکرب یعنی آب نجس و کثیف بهمان قسم که از گلو که در بدن میشود ممکن است تولید امراض نماید هر گاه از راه پوست بدن وارد خون شود موجب امراض گوناگون خواهد شد اینست که قبل از وضوء و غسل دستور مزمره داده شده . میگویم علوم امروز این قسمت را کاملاً ثابت کرده ولی با آقایان مقدسین که آب خزینه را بر دوش برتری میدهند چه باید کرد آیا چه کسی آنرا اینطور نادان بار برده راستی ننگ آور است که مقدسین آب خزینه را (**همان خزینه ای که حتی بهاء الله هم دستور میدهد لاتقربوا اخزائن حمامات العجم**) بر دوش برتری میدهند یا باید بگوئیم آنان عین و نامسلمانند یا اینکه قائل شویم دستوراتی محرمانه در کار است . چرا علماء آنرا منع نمی نمایند بلکه گاهی بی خودنمائی دستور باز کردن خزینه داده میشود گر چه ممکن است بگویند بگفتار ما عمل کنید و بگردار ما بگردید اینهم معقول نیست و همین است که امروز دچار هر گونه بدبختی و مذلت شده اند .

۱۲ - در صفحه ۳۳ می نویسد : آیا معتقدین باین آئین در آغوش خوشبختی نخفته اند ؟

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویسد ۵۰ سات ۲۴

میگویم البته دینی که نیکوکاری شرط آن نباشد معتقدین بآن طوری در خواب نادانی فرو خواهند رفت که با دمیدن صور هم بیدار نشوند بآنان چه که خری زاد و خری مرد و خری درمنه میخورد زیرا آنان آزادند دزدی و خیانت و کلاه برداری و وطن فروشی و رشوه خواری آنان را چون دین دارند خدا خواهد آمرزید .

۱۳ - در صفحه ۳۴ می نویسد : در برابر تظاهرات شیعه بعزاداری عده ای از بیگانگان هستند که

بحقیقت موضوع پی برده و فهمیده اند تا عزای حسین بن علی برپا است نمی توان دین اسلام را از بین برد . میگویم بیگانگان خوب فهمیده اند که در هر موقع باریکی ایرانیان را سرگرم عزاداری نمایند و برگرده آنان سوار شده بهر سو خواهند برانند هر کس هم دزدی و تقلبش بیشتر باشد عزاداریش را آبرومندتر باید برپا نماید این همان دینی است که بر نیکوکاری برتری دارد جا دارد که از ته دل بگویم یا رسول الله اینهمه بستند بر او برگ و ساز گر تو ببینی شناسیش . باز حسین بن علی برای اینکه زیر بار ظلم نرود از جان و مال و فرزند گذشت ایرانیان از مظالم بیگانگان بستوه آمده اند زنجیر بتن و شمشیر بفرق خود میکوبند و هر زمان از پیشوایان سؤال میشود که زنجیر زدن و تیغ زدن حکمش چیست یا می گویند باعلم تری رجوع نمائید و یا میفرمایند در این مسئله از ابی الفضل پرسش نمائید با این ترتیب قطعاً بیگانگان بحقیقت موضوع پی برده اند زیرا میدانند این افکار از ملیاردها قشون برای آنان بهتر است با این ترتیب چطور ممکن است این اسلام نام را از بین برند زیرا پیروان آن بهترین افزار پیشرفت آنانند و چون عروسک های خیمه شب بازی با انگشت آنان میرقصند .

۱۴ - در صفحه ۳۷ می نویسد : علم فقه طرز قانون گذاری و وضع قوانین را معلوم میدارد .

میگویم با این علم فقه چرا قانون از فرانسه آوردند و برای اجرایش هم یک مسیو را استخدام کردند با اینکه علمائی مانند آقای خراسانی و بهبهانی و غیر هم بیرقدار مشروطیت بودند .

۱۵ - در صفحه ۴۰ می نویسد : وقتیکه می بینیم قانون دکتر میلسپو در ماه سه تومان از مال الاجاره

میگاهد (پس از دو سطر) قانون اسلامی را برای روزی یکریال زیر پا گزارده بخشنامه دکتر میلسپو را بخ

مردم میکشیم و در خانه غصبی نماز میخوانیم (پس از یکسطر) خجلت نمیکشیم که حیثیت و ملیت خود را بروزی یکریال فروخته ایم .

میگویم خیلی بموقع بود که روی سخن را بمسلمانان مليونر و دارندگان مستغلات برگردانیده میفرمودید ای

نامسلمانان ای آزمندان ای بیدیتان برادرانتان را واندارید که از دکتر میلسپوی مسیحی استمداد کنند که شما را بوظائف مسلمانی آشنا سازد و از آزمندی بازدارد و نه اینکه نماز در خانه غصبی را برخ یکمشت بیچاره و بیوسیه کشیده که با فروش گلیم پاره پوره و دیزی شکسته خود کرایه خانه حاجی های از خدا برگشته را بپردازند . واقعاً با این نوشته روی اسلام و مسلمانی را سفید کردید و بلکه خودتانرا هم شناسانیدید که از دارندگان مستغلات و بیدیتان خدانشناس می باشید .

۱۶ - در صفحه ۴۲ می نویسد : هیچ فرقی نمی توان بین دو نفر مسلم قایل شد مگر از لحاظ ورع و تقوی

و نیکوکاری . میگویم دروغگو فراموشکار است . این نوشته بآنچه در صفحه ۱۲ نوشته شده مخالف است . زیرا آنچه

نیکوکار را با دیندار فرق گذاشتید و گناهکار دیندار را بر نیکوکار بیدین برتری دادید مگر بگوئید مسلم غیر از دیندار است .

۱۷ - در صفحه ۴۳ می نویسد: نیکوکاری و بذل مال و جهاد فی سبیل الله در نزد ما وقتی پسندیده است که در مقام درگاه خالق بیچون پذیرفته باشد. میگویم: اگر در راه خدا کسی جهاد کند قطعاً پذیرفته است و اگر بدستور آخوندهای مفتخوار مانند جنگهای شیعه و سنی باشد قطعاً در نزد خدا روسیاه خواهد بود. بذل مال هم اگر بخزانة مسلمین باشد بسیار نیکو و اگر برای پر کردن شکم مفتخواران باشد زیان آور است. گذشته بر این شما از کجا میدانید که نیکوکاری و بذل مال و جهاد فی سبیل الله پذیرفته نیست و کی از درگاه خالق برای شما خبر آمده است نادانان رو سیاه.

۱۸ - باز در صفحه ۴۳ می نویسد: جوانان ما بایستی بدواً خدا را بشناسند و پیغمبر را نایب او بدانند. میگویم خدایی که پس از ۱۸ سال تحصیل شناخته نشود چطور جوانان بدواً او را بشناسند. خدایی که شما ملایان میگویند قابل پذیرفتن نیست. آن خدایی است که برابر ارباب است و چون پادشاهان خودکامه درباری دارد. خدایی است که مسیحیان دارای فرزندان می دانند و شیخیان امامان را از او برتر می‌شمارند. یا درس خواندگان در کراتوار شیمی می‌جویند. میگویند آخوندی یکماه در صفات سلبیه خدا گفتگو میکرد روز آخر که خلاصه هفته هایش را بازگفت یکی از باشندگان گفت جناب آقا از اول بایستی میفرمودید خدایی نیست نه یکماه ما را سرگردان گذاشته آخرش هم نتوانید چیزی ثابت نمایید. با اینهمه وارونه گویی چطور جوانان بدواً خدا را بشناسند.

۱۹ - در صفحه ۴۴ میگوید: ما نیز بیمار روح و مریض عقلم. میگویم در قرآن پاک آمده لیس علی مریض حرج. چون بیماری خود خستوان شدید بر شما گرفتی نیست و راستی اگر مریض نمی بودید یک چنین قالب بی سر و تهی بهم نمی بافتید.

۲۰ - در صفحه ۴۵ میگوید: بعضی میگویند این قواعد و قوانین بسیار خوب است ولی مسلمین امروز باحکام نمی نمایند. میگویم چرا عمل نمی نمایند چه شده که مسلمین باحکام دینی خود عمل نمیکنند. نان کسانیکه قند کهریزک را حرام میکردند باعث از بین رفتن احکام اسلام شدند و از قوت انداختند. شاید نانکشان هم دست داشتند و با دست آخوندهای مزدور ایرانیان را بذلت و بدبختی انداختند، شایدانیکه با مشروطیت کیده آنها باینحال زیان آور درآوردند همانها در زمان ناصرالدین شاه حکم بحرمت قند کهریزک میدادند و قند نان را حلال و طیب و طاهر جلوه میدادند. خودشان میگویند نان کافر بخور تیغ کافر بزن.

۲۱ - در صفحه ۴۶ میگوید: امروز نتیجه های علمی و دینی که بین جوانان متداول است عبارت است از **راوهام** و تخیلات شخصی. میگویم: چرا چنین شده چرا جوانان دچار اوهام گردیده اند. نه اینست که آخوندهای **مد** آنها باین تخیلات واداشته اند که همه مصداق کریمه خسرالدنیا و الاخره واقع شده اند؟ هنوز هم دست از **دنی** و عوام فریبی برنمیدارند.

در پیرامون رمان

نوشته: عبدالرحیم مدنی - تهران

راهنمای ارجمند

نخست بار پس از خواندن کتاب در پیرامون رمان فرجام مرا واداشت که با نوشتن واژه هایی چند سهشهای پاکدلانه خود را بنام ارجشناسی از آن گفتارهای گرانبمایه بازنمایم . رولی که رمان در زندگانی من بازی کرده اگر بخواهم بزنم سخن بدرازا خواهد کشید . اینست بکوتاهی میکوشم .

اولین رمانی که بآن برخوردم کتاب پریبرگ (الف الیل و الیله) بود . این کتاب که هم خود و هم نویسنده اش نابود باد نزدیک بدو ماه از زمان گرانبهای جوانی مرا تلف و هدر گردانید . کاش بهمین جا پایان مییافت ولی متأسفانه مرا بدره جهالت و جوانی کشانید که تا دو سال اندیشه های مرا پراکنده و از کار بازم میداشت . دو سال بیکار و بیعار بسر بردم .

زندیدن هوسهای زشتی که از خواندن داستانهای عشق بازی هارون الرشید در من پیدا میشد گفتنی و نوشتنی نیست و همان به که خود تنها دانم و تنها در نزد فرجاد خود شرمنده باشم .

کوتاه سخن آنکه من نیز بدام عشق خیالی دوچار و برای خود معشوقی آرزو میکردم تا سرانجام یکی را انتخاب و عشقش در سر می پختم . نزدیک بدو سال در مالیخولیای عشق !! دیوانه وار بسر میبردیم و بیشتر اوقات سر و کارم با لسان الغیب !! شیرازی بود و اشعار او را از بر میکردم . راه رسیدن بمعشوق را در رمان

(آدم فروشان قرن بیستم) یافته و همیشه آرزومند بودم که با بدست آوردن یک ماشین سواری

دلدار !! خود را دزدیده بیکی از شهرهای دور دست پناهنده شوم اما برای بسیج ماشین بیول نیاز داشتم و جستجوی راه بدست آوردن آن بودم . آنرا نیز در داستانهای آشیان عقاب و جزوه های پلیسی نات پنکرتون یافتیم دیگر نقشه من رسا شده بود و تنها میتوانستم با بدست آوردن یکی دو تن همراز بکار فہلم .

در این هنگام که دیوانگی عشق !! با مالیخولیای دیگر که از نوشتن آن ننگ دارم مغز مرا جولانگاه خسته هر روز و هر ساعت بآن زشت کاریها نزدیکتر میشدم . یک خوش بختی بمن روی نمود که بیکبار آن اندیشه های پراکنده را از هم پاشید و آن دو سال خدمت ورجاوند سربازی بود که اندیشه های مرا با زور سرتیغ بسوی خدمتهای صفی و دیگر آموزاگهای سربازی برگردانید .

در دو سال خدمت سربازی سختی های نانوشتنی بسیاری بر من و دیگر همقطارانم گذشت و میتوانم ادعا کنم که سخت ترین دوره سربازی بهره ما چند نفر سربازان برگزیده (باسواد) آن دوره بود .

من از آن سختیها بسی در رنج بودم در آنجا نیز هنایش زشت رمان نمودار گردید و چند بار باندیشه خودکشی افتادم و خدای را سپاس که از خود گذرانیدم ولی یادبود آن خاطره تلخ همیشه در یادم بود و بر آن رنج تأسف میخوردم تا اینکه همین چند روزه بکتاب پیرامون رمان دسترس یافتم و با اندیشه بخواندم و اکنون آن خاطر تلخ دو ساله سربازی که شامل تلخیهایی بود در دیده ام گوارا مینماید زیرا همان سختی ها بود که تا اندازه ای اندیشه های پراکنده و مالیخولیای جوانی که از خواندن رمانهای خانه برانداز در مغزم پدید آمده بود دور کرد ، و آن زمان بود که با لجبازیهای مادر و دیگر خویشانم زن گرفته و خود را پابست نمودم .

اینک برای من یک افسوس مانده و آن اینست که مهنامه پیمان در همان هنگامها پخش میشده که من بدرد رمان خوانی گرفتار بوده ام و افسوس دارم که در آن هنگام بچنین گفتارهای گران بها دسترس پیدا نکردم که از اتلاف دو سال و اندی از دوره جوانی خود جلو گیرم .

آری آن دو سال که نامش رفت از گرانبهاترین روز[های] زندگانی من بود که ارجش ندانستم و بدانسان بیهوده گذشت .

نکته دیگری که باید بگنجانم آنست کسانی که بدرد رمان خوانی گرفتار بوده اند بسیارند و چه بسا زشتکاریهایی که از آنان سر زده . من خود گواه زشتکاریهای یکی از دوستانم بوده ام . افسوس که آن دوست من هفتاد و نه ساله همان آموزاگهای زشتی که از رمانهای گمراه کننده آموخته بود جوانی خود را از دست داد و در جوانی بزیر خاک تیره رفت و چه بسا کسانیکه هنوز هم آلوده اند و زشت کاریهای خود را دنبال میکنند .

راه نمای ارجمند ! راه نمایی شما بسیار ارجدار است و من که خود آلوده این درد بوده ام بهتر از دیگران **کلام** . اینست با این آگاهی که دارم بار دیگر پیمان را تازه گردانیده خدا را گواه میگیرم که باندازه توانایی خود در **نه** نابودی رمان بکوشم و در این کوشش از برادران ارجمند خود همراهی بخواهم . با ایمانی که براه نمائیت دارم و **حکومت** خدا را همراه میدانم پیروز خواهم شد . من جز نیکی دیگران نمی خواهم و بیگمانم که همیشه خدا با **یکخواهان** است . در پایان با دلی پاک بشما درود میگویم .



در پیرامون گفتگوی یکشب

بخامه : ر . س . (تبریز)

اگر خوانندگان فراموش نکرده اند در دفتر خردادماه گفتاری زیر همین عنوان بچاپ رسیده بود که آقای **فرونده** گفتگوی خود را با دکتری باز می نمود . این گفتار در همان زمینه است .

گفتاریکه آقای فرونده زیر عنوان « **گفتگوی یکشب** » در دفتر خردادماه نوشته بودند خواندم و **اختیار** یاد دزدی و بدسرشتی همان دکتر س ... که در سال ۱۳۱۰ از او دیده بودم افتادم ، اینک کوتاهشده **استان** :

در سال ۱۳۱۰ که ریاست یکی از ادارات شهرستان گرگان و صحرا را میداشتم و این آقای دکتر س ... **ریاست** بهداری آنجا را میداشت ، چون در نشستهاییکه از سران ادارات دولتی در خانه های یکدیگر برپا میشد او **از** باشندگان بود خواه و ناخواه با او آشنا شدم . بویژه سابقه او در ژاندارمری که بیشتر افسران آن از **دیخواهان** بودند مرا بسوی او کشیده و آشنائی مبدل بدوستی گردید ، تا اینکه روزی در خانه او با چشم خود **مدم** آمپول ۹۰ نئوسالوارسان را در یک استکان حل کرده و بچندین بیمار تزریق میکند ! در کتابچه ایکه سیاهه **روهای** فرستاده شده از بهداری را با نام و نشان بیماران مینوشت هر تزریق را بیک آمپول تمام بحساب میآورد ! در آن تاریخ هر یک از سران ادارات دولتی ناگزیر بودند که در اول و نیمه هر ماه گزارشی از اوضاع **صلدی** ، اجتماعی ، بهداری ، کشاورزی حوزه ماموریت خود بوزارت متبوعه بنویسند . من در یکی از این گزارشهای **روزه** در باره نبودن وسایل بهداشت گفتاری نوشته بیماریهای تراخم و مالاریا را دو پتیاره جانستان گرگان و **حجرات** تراکمه نشان داده بودم ، و چون برای معالجه مالاریا که همه شهرستان گرگان را فرا گرفته بچندین پزشک **بزر** نیاز بود و در آن تاریخ باندازه کافی پزشک سیار در اختیار بهداری کل نبود پیشنهاد کرده بودم : دست کم **تاری** کنین بفرستند تا برایگان بدہاتیان پخش و از شدت بیماری مالاریا جلوگیری کنند .

پس از چندی نامه از وزارت متبوعه رسید که رونوشت نامه بهداری کل را در بر داشت ، بهداری کل نوشته بود : **بر** اثر گزارش فلانی دو کیلو سولفات دو کنین برئیس بهداری استرآباد فرستادیم تا در میانه دهاتیان مبتلا **مالاریا** مجاناً توزیع نمایند .

در آن تاریخ در شهر استرآباد دواخانه ای بنام «**دواخانه اسلامی**» دایر بود که مدیر آن با نگارنده همشهری و از پیش با هم آشنا بودیم . بیشتر روزها پس از پایان ساعات اداری در دواخانه نامبرده وقت خود را میگذراندم .

روزیکه مانند همیشه در دواخانه نشسته بودم ناگهان در بالای قفسه دو شیشه خالی که دارای اتیکت بهداری کل کشور بود دیده مرا بسوی خود کشید . بی اختیار از جای خود بلند شده و بر روی اتیکت هر دو شیشه خواندم «**سولفات دوکینین**» .

از مدیر دواخانه پرسیدم : این شیشه ها از کجاست ؟ کینین اینها چه شده ؟! در پاسخ لبخندی زده و گفت : برادر چه کار داری ؟ از کنج کاوی مقصودت چیست ؟!

چون میانه من با این مدیر دواخانه همشهری خیلی گرم و با هم رایگان بودیم سر را پایین آورده یواشکی بگوشم گفت :

اینها عواید مشروع آقای رئیس بهداریست و اگر من نمی خریدم بدیگری می فروخت ! معلوم شد آن گزارش بالا بلند من که از روی دلسوزی در باره مبتلایان بینوا و بی چیز گرگان نوشته و فرستادن مقداری گنه گنه را پیشنهاد کرده بودم ، جز پر کردن جیب آقای دکتر س ... نتیجه نداده است ! .

چندبست که می شنوم این آقا در اندیشه نمایندگی مجلس شورا بوده و خود را در شهرستان گرگان فهمیده تر و برازنده تر از دیگران میدانند . شاید اینطور هم باشد ، ولی می خواهیم بدانیم آیا دزدی از مال توده و اختلاس از اموال دولت در نزد این شخص گناه نیست ؟! بیگمان گناه است ، و بیگمان اگر از خود این دکتر بپرسیم از زشتی و پلیدی این کار سخنرانیها خواهد کرد . پس شوند آن دزدی پست نهادانه او چیست ؟! چرا دانسته و فهمیده برای چند تومانی خود را آلوده ساخته ؟

هر گاه بدقت وارسی کرده و از فرهیخت ابتدایی اینگونه اشخاص کنجکاوی کنیم خواهیم دید از همان اولن کودکی و جوانی که پا بدایره زندگانی توده گزارده روزها و شب ها در مجالس روضه خوانی و موعظه بسر برده و صدها مرتبه از بزرگان مذهب خود شنیده اند که «**حب علی حسنه لایضر معها سیئه**» . هر کس قطره اشکی در مصیبت حضرت حسین بن علی بریزد خداوند همه گناهان او را می آمرزد . مذهبی که برای شستن گناهان راه این چنین سهل و آسانی نشان دهد دیگر از دزدی و اختلاس چه باکی خواهند داشت ؟! آیا با چنین فرهیختی هوده ای [جز این می توان بدست آورد ؟

بیاد دارم همین آقای دکتر س ... در دهه محرم مجلس روضه خوانی میداشت و از همین پولهایی اینچنانی دررفت روضه خوانی را میداد . بنا بر این مخالفت آقای دکتر س ... و مانندهای او با آقای کسروی یک کار طبیعی است و باید هم مخالفت کنند . زیرا آقای کسروی بنیاد مذهب آنها را لرزانیده و پایه آنرا فرو ریخته است . آیا می توان از چنین مردمان آلوده و پلید چشم همراهی و همگامی داشت ؟!

با این حال بیم انگیز کشور جای خاموشی نیست

اگر چه جمعیت آزادگان که با همه آرامی و خاموشی ریشه دارترین جمعیتی در ایرانست در کشاکشهای سیاسی که در مجلس شورای ملی در میان نمایندگان یا در بیرون در میان احزاب پیش می آید بیطرفست ، و این جمعیت در سیاست راهی برای خود باز کرده که جدا از اینهاست ، با اینحال ما از مردم این کشوریم و ناچاریم که

مقترحات و حواشی علاقمند باشیم و اینست در اینموقع که خطای چند نفر سراسر کشور را دچار اضطراب گردانیده و نتیجه بسیار انگیزی را نشان میدهد نمی توانیم خاموش بمانیم و آوازی درنیآوریم .

این اضطرابی که امروز در این کشور رخ داده و در هر جا نگرانی در میانست همه میدانند که نتیجه کشاکش اقلیت و اکثریت مجلس بوده . مجلس که می بایست برای کشور بمثابة لنگری بوده آنرا از اضطراب بازدارد بد باعث این اضطراب و تکان گردیده .

آمدیم که در آن کشاکش مسئول کیها بوده اند ؟ ... اقلیت یا اکثریت کدامیکی گناهکار است ؟ ... ما هوادار هیچیک از دو طرف نیستیم . جمعیت ما در پارلمان نماینده نداشته تا جزو اقلیت یا اکثریت باشد . در بیرون هم ماطی نداریم . ولی اگر بنای حقگوییست مسئول این کارها اکثریت است . در این چند ماه ما در ایرانیم و حوادث از نزدیک تماشا می کنیم . ما می بینیم رفتار اکثریت طوری بوده که این وقایع را پیش آورده است .

راستست که اوبستروکسیون را اقلیت آغاز کرد . ولی باعث آن رفتار اکثریت بود . اکثریت رفتاری نمود که بیت را بآن کار ناچار گردانید . رفتاری که اکثریت با آقای ابراهیم حکیمی کرد در پیش چشم ماست . یکمرد بخورده هفتاد ساله بیمار را تنها بامید آنکه با دلخواه آنها رفتار خواهد کرد بنخست وزیری برگزیده و دو ماه عمر مجلس با گفتگو در پیرامون برنامه او گذشت و کشور گرفتار بحران گردید . پس از همه اینها چون در آرمیان دانسته حکیمی بددلخواه آنها نخواهد بود از رأی اعتماد خودداری نمود و او را برانداخت . این بود رفتاریکه اکثریت با برگزیده خود کرد . آیا این رفتار شایسته پارلمان بود ؟ . آیا اکثریت حق داشت از اختیارات خود چنین استفاده ای کند ؟ ... آیا این رفتار احساسات اقلیت (بلکه احساسات همه مردم حساس کشور) مجروح نمی ساخت ؟ ...

پس از آن قضیه آقای صدر پیش آمد . اکثریت او را نامزد نخست وزیری گردانید و همه کس دانست که سود تحریک اقلیت است . ما نمیخواهیم بآقای صدر توهین کنیم . ولی کسیکه در تاریخ مشروطه - راست یا غ - نام بدی از خود گزارده بدیهی بود که اقلیت او را نخواهد پذیرفت .

ما از اینها می گذریم . فرض کنیم رفتار شما ایرادی نیست . اقلیت بد کرده . شما که اکثریت بودید و تحولیت اداره کردن کشور را بگردن داشتید بایستی بخاطر کشور ماماشات کنید . این وظیفه شما بود . بخصوص کلمیکه دیدید در بیرون هم احساسات آزادی خواهان با آنها همراه است . شما که از حکیمی بخاطر دلخواه خود شسته بودید میخواستید از صدراالاشراف هم بخاطر احساسات آزادیخواهان بگذرید . بهر حال شما حق نداشتید بنام تن بردن تصمیم خود کشور را دچار اضطراب گردانید .

شما که دیدید ایستادگی اقلیت بروی شخص صدراالاشراف است بایستی ازو صرفنظر کنید و عناد بخرج دهید . در صدراالاشراف چه مزایایی هست که در دیگری سراغ نمی توانید گرفت ؟! ... آیا با آن مسئولیت سنگین روزی شما خطا نبوده ؟!

شما که دیدید کشاکشتان با اقلیت در سراسر کشور تکان پدید آورده (و بقول خودتان بهانه هست ماجراجویان داده) بایستی برای جلوگیری بیدرنگ با اقلیت بکنار بیآید و بآن جنبشها پایان دهید .



از آن بدتر رفتاریست که دولت در تهران با روزنامه ها و احزاب میکند . بدستاویر قانون پیاپی روزنامه ها را توقیف کرده با احزاب بنبرد تن بتن می پردازد .

✓✓ پیداست که نظر دولت نشان دادن تواناییست. ولی این خود بزبان دولت تمام خواهد شد و از توانایی او بسیار خواهد کاست.

✓✓ توانایی دولت در سایه قانونست، در آن معنویت است که بنام سرپرستی کشور پیدا کرده، در آن جایگاه والایست که قانون باو داده و او را مافوق همه دسته بندیها گردانیده. دولتی که رعایت قانون نکند بدیهیست که توانایش بسیار کم خواهد گردید.

شما دولتی را بروی کار آورده اید که وضعیت او در مجلس روشن نشده و دسته بزرگی از نمایندگان و بیشتر مردم کشور او را دولت قانونی نمی شناسند، آنگاه چنین دولتی دست باز کرده بمخالفین خود فشار و سختگیری بی اندازه می نماید - آیا این رفتار معنویت دولت را از میان نخواهد برد؟! آیا از توانایی او نخواهد کاست!؟

شما مجلس را با کشاکشهای خود از نظرها انداخته اید، دولت را هم با این رفتار از جایگاه خود پایین می آورید - آیا نتیجه اینها از هم گسیختگی رشته ها نخواهد بود؟! آیا این کشور آشفته را هر چه آشفته تر نخواهد گردانید!؟

اینها چیزهایی نیست که شما نفهمید و ما در شگفتیم که چرا بی پروایی می نماید!؟

از همه بدتر جنبه سیاسی وضعیت است. شما که میدانید کشور ایران در میان کشورهای دو دولت بزرگ افتاده که هر دوی آنها بکارهای این کشور نظر دارند بایستی چنان رفتار کنید که هیچگونه گفتگویی بمیان نیاید. دولتی را بروی کار بیاورید که مورد احترام و اعتماد هر دو طرف باشد. بویژه در این هنگام که گفتگوی تخلیه ایران از آرتش دو طرف در میانست.

این وظیفه حتمی شما بود، شما این وظیفه را از نظر زمامداری ایران داشتید و رفتار اقلیت عذری بچشم پوشی شما از چنین وظیفه مهمی نمی توانستی بود.

آن بیطرفی کامل که جمعیت ما در سیاست خارجی ایران بویژه در برخورد با منافع دو همسایه بزرگ دارد مانع از آنست که من در این زمینه لگام خامه را رها گردانم و هر آنچه می دانم بنویسم. همین اندازه می گویم: این وضعیت مجلس و این پیشآمدهای اخیر گره های سختی در رشته سیاست ایران پدید خواهد آورد.

در پایان ناچارم روی سخن را بسران اکثریت برگردانم:

آقای دشتی، آقای فاطمی، آقای دکتر طاهری شما از میان سران اکثریت کسانی هستید که من می شناسم. اینست با شما بمیانگیری خامه بسخن می آیم:

شما در این کشور بزرگ شده اید، نان این کشور را خورده اید. شما نمی بایست آن راه عناد را پیش گیرید و کشور را باین حال اضطراب اندازید. نمی بایست سیاست کشور را دچار دشواریها گردانید. مسئولیت شما در این کار کوچک نیست. شما در حالیکه اکثریت پدید آورده اید سررشته دار این کشوری و مسئول نیک و بد آن می باشید. شما بایستی قدر خود بدانید و در چنان جایگاه بسیار والایی پابند عناد نباشید.

اکنون هم وقت نگذشته. هنوز رشته اختیار از دست خردمندان بدر نرفته. هنوز مجال هست که چاره کرده شود. این خواهش را از ما بپذیرید، عناد را کنار گزارید، از کابینه صدر چشم پوشید، یک کس دیگری را بجای او بیاورید - این کار را بکنید آنگاه اگر دیدیم باز آشفته گیها بجای خود هست باید آنرا هم با اندیشه از راههای خردمندانه

از میان برداریم . نزاکت بیش از این فرصت سخن نمیدهد . امیدمندم شما آقایان باین خواهش بیغرضانه ما ارج
گزارید و ترتیب اثر دهید .

از سوی باهماد آزادگان

احمد کسروی

نوشتن و پراکندن این بیانیه از سوی باهماد آزادگان در نشست یکشنبه بیست و پنجم شهریور
سکالاد تهران (جانشین همگی سکالاد) گزیریده شده .

نوشته آقای دکتر میردامادی مدیر نامه پزشکان - مشهد

یک گواهی پاکدلانه

آقای کسروی

اگر بجز چند ساعت بختم یاری نکرد تا با شما ملاقات دیگری نمایم زهی سپاسگذارم که میتوانم کتب و
تحتجات شما را در مشهد مطالعه نموده و بوسیله مکاتبه عقاید خود را نسبت بافکار برجسته و « **منحصر**
شما » اظهار دارم .

اگر میگویم افکار منحصر بشما تصور میکنم راه مبالغه نپیموده باشم . زیرا تا این ساعت بجز شما کسی را
نمیدانم و نشنیده ام که در مقابل کیشها ، اوهام و خرافات ناشیه از آنها و شعرا مردانه بمبارزه برخیزد و حتی هیچ
شواری او را از کوشش باز ندارد .

هزاران سالست که توده گرفتار این کیشها و خرافات و گمراهیهای ناشیه از آن است . ولی تا بحال فکر کسی
نمین حقایق که شما درک نموده اید متوجه نگردیده و یا اگر کسی متوجه شده بوده جرئت و توانایی و مایه بمبارزه
خراستن با آنها را نداشته است و چون شما تنها کسی هستید که هم بخوبی حقایق نامبرده را درک نموده و هم
سلاح کامل علم و منطق خود بمبارزه با آنها برخاسته اید افتخار شما بسیار بزرگ میباشد .

استدلالی را که در خصوص غفلت مسئولین قوم در باره پاره ای مسائل مانند آزاد گذاردن حجاب (**پس**
آن موفقیت جنبش رفع آن) نموده اید بسیار بجا و متین است - کسانیکه بدون توجه بعواقب وخیم
بچنین خیانتها کمک نموده و بدرخواستهای غیر منطقی ملاها تن درمیدهند محققاً در خور تنبیه و مجازات ملی
باشند .

حقایقی را که در خصوص خدمات اعلیضرت فقید ذکر نموده اید مورد گواهی هر بانصافی است و بعقیده من
بد کوشید و خدمات این بزرگ مرد را اقلأ بتوده فهمانیده موجب احترام وی گردید تا جوانان میهن
راینده از « **نمک شناسی** » و « **پا روی حق گذاری** » توده واهمه و هراسی نداشته باشند .

موضوع شعر و شعرای ایران بسیار خواندنی و پسندیده نوشته شده بود و من بشخصه از خواندن آن فایده و
فایده بسیار بردم .

بعقیده من شعرای ما نه تنها باعث هیچ افتخار ملی نیستند بلکه درست مایه سرافکندگی ما در برابر ملل
تمدن دیگر بوده باعث بدبختی و ضلالت توده ایرانی بشمارند . در صورتیکه ادبای اقوام فهمیده و متمدن طبعاً

دارای ذوق و سخن نغزی باشند پس از تحصیل حقایقی را درک نموده و برای راهنمایی توده خود برشته شعر یا نثر درمیآورند در صورتیکه شعرای ایرانی مانند سعدی و حافظ - سخنان بظاهر نغز را برای پاشیدن تخم فتنه و فساد بکار برده توده را بگمراهی انداخته اند .

محققاً توجه کرده اید هنگامیکه فلان شاعر یا نویسنده اروپایی پهلوان رمان یا قصه اش دچار به

« **آپاندیسیت** » می گردد اقبالاً بکتاب مناسبی رجوع نموده و قسمت مربوطه بمحل آپاندیسیت را بطوری برای

خوانندگان خود شرح میدهد که حتی اگر پزشکی جزو خوانندگان رمان باشد نتواند بر او خورده گیری بنماید .

شعرای ما اغلب مسائلی را که بحث نموده اند خود از آن بی اطلاع و بی خبر بوده اند . و گاهی برای خوش آمد ممدوح و زمانی فقط برای درست کردن قافیه در آنها اظهار نظریه غلط کرده و توده را گمراه نموده اند . محققاً در این خصوص شما بهتر از من میتوانید استدلال نموده و بطلان عقاید آنها را ثابت سازید . اصولاً اگر طرز روش شاعری را در ایران در نظر بگیریم و بدانیم که نامبردگان جز سخن فروشانی بیش نبوده اند بگمراه بودن خود آنها و رلی را که در گمراه کردن توده داشته اند باسانی پی خواهیم برد .

مگر نه این است که این جماعت تحصیلات خاصی نداشته و فقط چون دارای ذوق سخن گوئی بوده اند

بشاعری میپرداخته اند ؟ مگر نه این است که نامبردگان شعر و شاعری را « **دکانی** » برای خود قرار داده و با

گفتن مدح و ذمی زندگانی خود را تأمین مینموده اند ؟ مگر نه این است که شعرای ایران کسب و صنعتی جز سخن

فروشی نداشته و آنرا مایه کسب و تحصیل روزی خود قرار داده بوده اند ؟ مگر کسی که مجبور بسخن فروشی گردید

و تنها راه معاشش در دربار فلان شاه یا خانواده فلان توانگر سرودن مدیحه و گفتن اشعار تملق و چاپلوسی بود

میتواند حقیقت گوئی بنماید ؟ پس اگر عملاً میبینیم که دسته شعرا در گمراهی توده رل مهمی را عهده دار بوده اند

با در نظر گرفتن مدیحه سرائیهای بی مورد و چاپلوسیهای غیر منطقی جای شگفت نیست .

اینان مردمان پست طبع و سخن فروشی بوده اند که برای امرار معاش خویش ناچار بگفتن شعر میبودند

ولی هرگز مایه علمی و قدرت عقلی گفتن حقایق را نداشته و افکار و اشعارشان تابع احساسات ناشی از تملق

چاپلوسی و یا بعکس بغض و کینه صله دهندگان بوده است .

بدیهی است وقتیکه مردی بعلت نداشته کسب و صنعت دست تنگ گردید زنان که طبعاً بمردان هنرمند

توانا علاقه و الفتی داشته و از مردان پست طبع و دست تنگ گریزانند بدانها توجهی ننموده و خواهی نخواهی باعث

آنهمه غزل در خصوص چشم و ابروی یار خواهند شد .

برابر آمار صحیح در برابر هر صد نفر پسر صد و چهار دختر زائیده میشود . در این صورت بغیر دلیل

دلیل دیگر نمیتوان برای ضعف و زبونی و آنهمه لاطائلاتی که شعرای ما در باره یار سروده اند قائل گردید . چون

نامبردگان دست تنگ و بیچاره بوده اند پیره زنان زشت در تصورشان حور بهستی میآمد و باعث اینهمه شکایت

گله از دوری روی یار میشده است . حتی کار بجائی کشیده است (**و حقیقتاً این یکی از بزرگترین**

مایه شرمندگی و سرافکندگی ملی ما است) که شعرائی چون سعدی قسمت عمده دیوان خود

باوصافی در خصوص بچه بازی اختصاص داده و با آن وقاحت و بی شرمی مخصوص بخود در این زمینه سخن

بگویند .

چقدر جای خوشوقتی است که شما مردانه برای از بین بردن این قبیل گمراهیها کمر بسته و با قلم توانا

فکر نیرومند خود با آنها بمبارزه برخاسته اید . من از صمیم قلب از شما و پیروانتان سپاسگذاری نموده و پیروز

شما را خواهانم .

خوشنودیم که دانشمندان بدینسان بما یآوری می کنند . آن روز که آقای کسروی بگفتارهایی در باره **شاعران** و زیانهای شعرهای آنها آغاز کرد درس خوانندگان ما آن هاپهوی را برانگیختند و چنین وامینمودند که بیکی از **« افتخارات بزرگ ملی »** ایران توهین شده . سالها باهماد ما گرفتار آزار و دشمنی وزارت فرهنگ و ممدستان او بود .

خدا را سپاس که با آمیغها بهاپهوی چیره درآمده و هنایش خود را کرده و امروز دانشمندان باین گواهی **باکدلانه** برمیخیزند .

انکیزیسیون ، انکیزیسیون ، انکیزیسیون

Inquisition , Inquisition , Inquisition

بدخواهانی که می کوشند این کشور را از هر باره آلوده و رسوا گردانیده بدنام جهانیان سازند از هیچ **روش** باز نمی ایستادند . در این سه سال که فرصت یافتند ملاها را دو باره بمیان کشیدند ، ایلهای کوچ نشین را که **دگاره‌های** زمانهای وحشیگری هستند دو باره بحال خود بازگردانیدند ، زنها را بار دیگر بتوی چادر انداختند ... **خرین** کاریکه مانده است آنست که یکدستگاه انکیزیسیون برپا گردانند و اینک بآن دست زده اند .

یکدسته از حاجیههای تیره مغز بازاری (**آن بیخردانی که می پندارند خدا را با ریش**

بان فریفتن) بمیان افتاده از کتابهای ما بدادسرا شکایت کرده اند . در این تلاش دست وزارت فرهنگ و **ارت** دادگستری در کار است . وزارت فرهنگ که نوشته های ما پرده از روی کارهایش برداشته می کوشد از این راه **نه** جوید .

سیزده جلد از کتابهای آقای کسروی که در اندیشه حاجیههای تیره مغز با اسلام ناسازگار است بدادسرا **ستاده** شده که دستور بازداشت آنها داده شود . برای آنکه خوانندگان از اندازه ناهم می بدخواهان ما آگاه باشند **های** آن کتابها را در پایین می نویسیم :

۱ - ورجاوند بنیاد ۲ - دین و جهان ۳ - دادگاه ۴ - خواهران و دختران ما ۵ - در پیرامون اسلام

۶ - یکم دیماه ۷ - یکم آذر ۸ - بهمنماه ۹ - داوری ۱۰ - گفت و شنید ۱۱ - در پاسخ بدخواهان

م دو تا از خامه افتاده) .

این کتابها با اسلام ناسازگار است ؟ ... یا کدام اسلام ؟ ... یا اسلام آخوند ها ! با اسلام حاجیهها ! .

شاید بسیاری از خوانندگان در شگفت باشند که دین و جهان یا دادگاه را چه برخوردی با اسلام هست ؟ ! ...

داستان اینست که رایزن (**یا مستشار دینی**) حاجیهها آخوندکیست که یاران ما او را می شناسند .

ن آخوند که برای نام درآوردن و نان خوردن خود را بمیان انداخته دشمنیهایی با ما می کند از ناهم می چنین

علت ما که می نویسیم **« سررشته داری یا حکومت را بدست خواهیم گرفت »** این

حیست که از ما سر می زند . اینست در نوشته های خود این تکه را پیایی بمیان می کشد . در اینجا هم آن کتابها

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویساد ۵۰ سات ۳۴

را باین عنوان بدادسرا فرستاده اند . بیچارگان نمیدانند که همهٔ حزبهای سیاسی کوشششان برای بدست گرفتن سررشته داریست . این معنی حزب پدید آوردنست - چنانکه گفتیم این نمونه ای از ناهمیههای آنهاست .

بهر حال چنین کاری در میانست و بتازگی فشارهایی از سوی وزارت دادگستری بدادسرا میرسد که بدلخواه حاجیهها رفتار کرده شود . آن وزارت دادگستری که هزارها پرونده های جزایی خوابیده در دادسرا را نادیده می گیرد و کمترین پروایی نمی نماید در این باره دست از آستین برآورده با نامه ها و تلفونهای پیپی دادسرا را آسوده نمیگذارد . آن آقای نصرالملک که در نشست اخیر مجلس ستایشها از خودش و خاندانش کرد ، در آخرین زمان زندگانی بپدید آوردن دستگاه انکیزیسیون می کوشد که در تاریخ بنام او یاد کرده شود .

آن دکتر خوش بین - آنجوان نواندیش اروپا دیده ، بآرزوی آنکه راه وزارت را بخود صاف گرداند افزار دست آخوندهای تیره مغز میشود .

در این سه چهار سال بدخواهان ما از هیچگونه دژکرداری بازنايستاده اند . تا دیرگاهی بالای منبرها دهان باز کرده سخنان ناپاک بیرون می ریختند . چون نتیجه ای نشد کتابها نوشتند و چاپ کردند و با هایپوی در میان مردم پراکندند که در آنها نیز از سخنان ناپاک بازنايستادند . چون از آنها نتیجه نشد بلکه بسیاری از مردم از راه خواندن آن کتابها بسخنان ما آشنا شدند و رو بسوی ما آوردند این بار بدژرفتاری افزوده با پراکندن دروغهای رسوایی : (از سوزانیدن قرآن و مانند آن) مردم عامی را برآغلانیدند و در چند جا آشوب برپا

ساختند . سپس از آن نیز نتیجه ای ندیدند و دروغهاشان از اثر افتاد . این بار بجنایت کاری برخاسته با بکار بردن پانصد هزار ریال پول ده دوازده تن جانیها را بکشتن آقای کسروی برانگیختند که داستان هشتم اردیبهشت پیش آمد که آن نیز نتیجه وارونه داد . زیرا چنانکه همه دانستند دو گلوله بتن آقای کسروی زده سیزده زخم چاقو بسر و رو و سینه او فرود آوردند که بگفته یکی از گواهان : « بخریزه چاقو را بدانسان فرو نتوان آورد که

جانی بدنهاد بسر و روی او فرو می آورد » . با اینحال و با همه ناتوانی و کمخونی که آقای کسروی از نخست دچار می بود خدا او را نگه داشت و بار دیگر در راه نبرد با نادانیها و گمراهیها بالا افراشت و این مایهٔ تکان هزارها مردان و زنان گردید .

رویهمرفته در اینچند سال هر چه کرده اند جز مایهٔ رسوایی برای خودشان نبوده است . یک نمونه از رسواییهای آنها داستان کویت بوده که ما نخواسته بودیم آنرا پراکنده سازیم . ولی در اینجا باید از یاد آن نگذریم .

در کویت که یکدسته از جوانان کتابهای ما را پراکنده اند از دو سال باز گروهی از این بدخواهان زبانی بزشتگویی باز داشته در آنجا نیز سخنان پستی را بیرون می ریختند . ولی چون نتیجه ای از آنها نبود ، بلکه بسیاری از جوانان عربی نژاد آنجا نامه با آقای کسروی نوشته درخواست کتابهای عربی کرده بودند سه چهار ماه پیش بدخواهان گرد آمده با صد بیشرمی نامه ای بشیخ کویت نوشته اند در این زمینه که این جوانان یکدسته کومونیست که جمعیت بزرگی شده اند و افزارهای جنگی آماده گردانیده اند و در اندیشهٔ آنند که ناگهان با آشوب برخیزند کویت را بگیرند . این نامه را بسیاری از سرانشان از جمله شیخ جواد مجتهد شیعیان آنجا دستینه نهاده فرستاده اند . این دروغ در آنجا بزرگترین تهمت بوده و امیر کویت را که فرمانروایی توانا می باشد چندان بخشم آورده که خود لو یکدسته تفنگدار برای دستگیر گردانیدن آن جوانان رفته .

داستان دراز است . جوانان بیشترشان نمانده بایران آمده اند . دو تن که یکی آقای پیرزاد و دیگری آقای رحمانی بوده ایستاده اند که چون دستگیر شده اند داستان چندان سخت بوده که بیم کشته شدن آنها می رفت ولی چون حنای دروغگو رنگ ندارد بیپایی تهمت زود دانسته شده و آنها از گزند رهایی یافته اند . در همانحال شی

یکی و چهل و هفت روز دیگری در بازداشت بوده تا در باره داستان جستجوهای بسیار شده . سپس که چگونگی بسته گردیده اکنون کار بجایی رسیده که مسلمانان آنجا در منبرها باین گروه گمراه بدخواه (این دشمنان دیرین اسلام) نفرین می فرستند .

بویژه که در آرمیان نسخه کتاب « **التشیع و الشیعه** » که ترجمه کتاب داورست بدست امیر کویت **علاء** و آنرا خوانده و از بیفرهنگیهای این گروه بدنهاد در باره پیشروان اسلام آگاه گردیده که آشکاره در روبروی **مردشان** زبان بنکوهش آنها گشاده و نوید داده که هر گونه پشتیبانی بآن جوانان پاکدل پاکدین بنماید . نتیجه دروغ سازیشان این رسوایی و بدنامی شده است و جز این نتوانستی بود .

با اینهمه رسواییها از بس نافهم و تیره مغزند در جای خود نمی نشینند و آخرین کارشان آن بوده که در **یاد** کردیم . در پیش خود می پندارند که چون وزارتخانه هایی با آنها همدستست آخوند بی سوادى را پیدا کرده **یاد** « **مجتهد عادل** » پیش خواهند کشید و با فتوای او کتابهای ما را بازداشت خواهند کرد و آنگاه آقای **کسروی** را بمحاکمه خواهند خواند .

در حالیکه :

(۱) امروز زمانی نیست که دستگاه انگلیزیسیون برپا گردد . دولتی که بمنشور اتلانتیک دستینه نهاده **خواهد** توانست دستگاه انگلیزیسیون برپا سازد و جلو آزادی اندیشه را بگیرد .

(۲) نه آقای کسروی باسلام بد نوشته است و نه شما مسلمان شمرده می شوید . آقای کسروی همیشه باسلام پاس داشته است و خواهد داشت . از آنسو شما هم در شمار مسلمانان نمی باشید و با آن **کفریاتی** « که در کتابهاتان انباشته اید اسلام از شما بیزار بوده . اگر کار بمحاکمه کشید خواهید دید که ما **گونه** « **کفریات** » شما را بیرون خواهیم ریخت .

(۳) آقای کسروی تنها نیست . این محاکمه با هزاران مردان و زنان بافهم و دانشی خواهد رفت که خود را **آن** محاکمه شریک خواهند گردانید و خواهید دید که چه پادآوازی پدید خواهد آمد .

(۴) آن کتابها که شما آرزومند بازداشتش هستید دو سال بیشتر است پراکنده شده و هزارها نسخه اش **ستها** رسیده و بیشتر آنها نسخه هایش پایان یافته . گذشته از آنکه بسیاری از آنها بزبانهای عربی و انگلیسی ترجمه **میده** که برخی پراکنده شده (**و چنانکه نوشتیم تا کویت رسیده**) و برخی هم در کشورهای عربی **روایی** در زیر چاپست . چنین کتابهایی را شما بازداشت خواهید کرد [؟] .

ما خورسندیم که آن کارها را بکنید . در دو سال پیش که ساعد مراغه ای کتاب شیعیگری را بازداشت کرد **آرمودیم** که رواجش بیشتر گردید تا آنجا که هر نسخه ای بصد ریال بفروش رفت . اکنون نیز ما بیوسان چنان **بجه** ایم .

(۵) ما در شگفتیم که آنان از یکسو لاف میزنند که بنوشته های ما پاسخ داده اند . سید نورالدین شیرازی **کتابش** را « **شکست کسروی** » گزارده و هایهوی راه انداخته که با آقای کسروی پاسخ داده ، در همانحال **بی** بینیم که باین کوششهای زورورزانه برمیخیزند . همین دلیل است که از آن نوشته هاشان کمترین سودی بدست

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویساد ۵۰ سات ۲۶
نیامده و نباستی بیاید . چیزیکه هست از این زورورزیها نیز سودی بآنها در میان نخواهد بود و این میدان دیگری
خواهد بود که ما پوچی و بیپایی کیش آنها و زشتی باورهاشان را بجهانیان آگاهی دهیم . بگفته قرآن : « **ولا
یحیق المنکر السیئی الاباهله** » .

دفتر پرچم

سخنرانی آقای آذیری در جشن مشروطه در تبریز ما و مشروطیت

تاریخچه مشروطیت و انگیزه های پیشرفت نکردن آنها در ایران برادران ارجمندم گوشزد کردند .
من میخواهم همبستگی پاکدینان را با مشروطیت و خدماتی که این باهماد برای زنده کردن مشروطیت
کرده است شرح دهم . در میان تمام احزاب ایران تنها طرفدار و پشتیبان راستین مشروطیت آزادگان است .
چه بند اول و دوم مرامنامه ما چنین است :

۱ - هواداری از مشروطیت و قانون اساسی و ایستادگی در جلو بازگشت استبداد .

۲ - نشر معنی مشروطیت در میان توده و آماده گردانیدن مردم برای آن .

ممکن است چند نفری دور هم جمع شوند و بخواهند جمعیتی تشکیل دهند و نخستین حرفشان این
باشد . ولی ما پس از گفتن بکار هم برخاسته ایم . در این بخش است که ما نخستین پشتیبان مشروطیت می باشیم
چه باهمادهای دیگر تنها بگفتن بس کرده اند .

چنانکه یاران ارجمندم گفتند ما پس از بررسی در انگیزه پیشرفت نکردن مشروطیت در ایران باین هوده
رسیده ایم که در اثر پراکندگی افکار و روشن نبودن معنی حقیقی مشروطیت بتوده رفته رفته مشروطیت از نیرو
افتاده و باینجا کشیده که امروز می بینید و از همین موضوع عده ای بهانه بدست آورده می گویند مشروطیت کهنه
شده و دیگر قادر باداره توده های بشری نیست ولی ما می گوئیم مشروطیت نه چیزی است که کهنه و نو گردد -
چیز خوب همیشه خوب است اگر در ایران هوده ای بدست نیامده است میگوئیم کی اجرا شده که نتیجه بدهد . شما
اصلاً معنی راستین مشروطیت را نفهمیده اید .

پیشرفت نکردن مشروطیت در ایران انگیزه ای داشته که اگر بخواهیم مشروطیت را در ایران روان گردانیم
اول باید باین پراکندگی افکار چاره بکنیم . با این وضع فعلی توده هیچ چاره ای در ایران نمی توان کرد و هر
کوششی کرده شود بهوده ای نخواهد رسید و بیفایده است . چنانکه می دانیم کسانی در این کشور حزبهای سیاسی
میسازند و یارانی گرد میآورند باید دید خواستشان چیست . اگر میخواهند دسته ای پدید آورده و با دست آنها در
مجلس نمایند باشند یا در کارهای کشور سر بجنبانند بخواست خود توانند رسید ولی اگر میخواهند تکانی در توده
پدید آورند و چاره بدردها کنند و یا نیرویی پدید آورده در برابر بیگانگان بالا افزازند و ایستادگی کنند این نتیجه
نتواند بود و نخواهد بود . زیرا حزب ساختن از این مردم آلوده بدان می ماند که کسی از بیماران مالاریائی و
رماتیسمی سپاه آراید پیداست که از چنین سپاهی هیچکاری نتواند برخاست . جدایی میانه ما با آنان در اینست که
آنان میخواهند مردم را بهمانحالی که هستند بسر خود گرد آورند و رشته سیاست را بدست گیرند . میخواهند یک

حده ناتوانرا در زیردست داشته در پشت سر توده های توانا مانند انگلیس و روس راه برند ولی ما میخواهیم مردم را **از آلودگی** پاک گردانیده آنگاه بکارشان واداریم .

بدخواهان ما میگویند این کار دشوار است ما میگوئیم ناشدنی نیست .

ما بسازندگان این حزبه میگوییم اگر از این حزبازها هوده ای بدست آمدی پیش از شما حزبهای بسیار **برومند** و پافشاری روی کار آمده و از بین رفته اند آنها توانستندی کاری کنند پس اینکه نتوانسته اند انگیزه ای **شسته** . چون کارهای شما نیز مانند آنهاست بلکه شور و سهش شما کمتر و خودخواهیتان از آنها بیشتر است **شک** نتیجه نخواهد رسید . شما باید کوشش کنید آن انگیزه ها را پیدا کنید و آنها را از بین ببرید آنگاه هر **کری** بکنید بهوده ای خواهید رسید . با این سخنرانیها و کوچه گردیها و با آن محافظه کاری که شما در کارهای **مردتان** نشان میدهید کاری از پیش نمیرود . گرفتیم که سیاست کشور را هم در دست گرفتید کاری با این توده **عده** از پیش نخواهید برد . بهترین مثال برای گفته ما همین داستان مشروطه است که با آن شور و سهش پیش **مد ولی** چون توده آماده نبود آب زلال مشروطیت روی لجنزارهای صوفیگری و بهائیگری و غیره جاری شد خود **هم** آلوده گردانید ولی ما پس از آنکه دو بند از مرانامه خود را طرفداری از مشروطیت قرار داده ایم بکار هم **خاسته** ایم . مثلاً برای آماده گردانیدن مردم بمعنی راستین مشروطیت کتابهای بسیاری در آن بخش نوشته و **اکنده** ایم و برای هموار شدن راه پیشرفت مشروطیت برای هر یک از گمراهیها که باعث از نیرو افتادن آن **ی** شد کتاب جداگانه بچاپ رسانیده ایم و با تمام گمراهی ها سختترین نبرد را می کنیم . باهماد ما با **جشناسی** از مردان بزرگ مشروطیت و با نوشتن کتابهای زیاد در آن بخش کوشش می کند که نام بلند آنها **میشه** زنده مانده و برای دیگران هم سرمشق باشند .

در این قسمت بزرگترین خدمت خودمان را که با دست راهنمای ارجمندمان آقای کسروی انجام یافته و **مانا** نوشتن تاریخ مشروطیت ایران است میخواهم یادآوری نمایم .

نوشتن این تاریخ آنطور که ما فکر می کنیم آسان نبوده و چه نویسنده آن در این قسمت خیلی بزحمت **کند** است زیرا عده ای از اشخاص اصلاً نمی خواستند تاریخ مشروطیت ایران نوشته شود برای آنکه با نوشته شدن **تاریخ** پرده از روی اسرار و خیانتهای آنها برداشته می شد و بتوده معرفی می شدند .

نوشتن تاریخ زنده که عده ای از بازیگران آن هنوز زنده و در سر کارند کاری است خیلی دشوار چه هر **س** میخواهد داستانرا بمیل خودش بدلخواه خود جلوه دهد و در صورت عملی نشدن آن شروع بدشمنی و **شکنی** می کند چه بسا از دشمنان و بدخواهان ما که از راه همین تاریخ مشروطیت با ما دشمنند . نویسنده **سخ** معاصر باید شخصی باشد که در تجسم حقایق جسارت فوق العاده و آگهیهای [زیاد داشته باشد و با نهاد پاک **مد** زیر نفوذ هیچیک از شخصیتها و مقامات نرود . شنوندگان گرمی گواهی خواهند داد که آقای کسروی راهنمای **معد** آزادگان چقدر شایستگی در این کار را داشته و این شایستگی را چقدر در نوشتن تاریخ بخرج داده است .

بیگمان کسی بغیر از او از عهده چنین کاری بر نمی آمد و تاریخهای نوشته شده در این قسمت بهترین گواه **ت** که از عهده برنیآمده اند و چه بسیار نقاط تاریک که در تاریخهای نوشته شده پیش از این بهمان تاریکی باقی **ده** و روشن نشده و پیشگامان اولی که بیشتر از بازاریان ، کشاورزان و طبقه سوم بودند معرفی نشده اند .

فقط راهنمای ارجمند ماست که جانبازان و پیشروان راستین مشروطیت را هر چند از طبقه سوم و خیلی **مستلم** هم بودند بتوده شناسانده است .

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویسد ۵۰ سات ۲۸

خیلی دور نرویم با یک نظر در سری عکسهای پیشگامان مشروطیت که بمناسبت این روزبه از طرف باهماد ما پراکنده شده باین نکته پی توان برد که جانباران حقیقی هر چند هم گمنام بوده اند ما ارجشناسی کرده بتوده هم شناسانده ایم .

این خیلی مردانگی میخواهد که تاریخ نویسی در تهران با محتشم السلطنه و صدر و سایرین که شما هم می شناسید مبارزه کند و خیانتهای آنها را آشکار برویشان گوید ولی در نقطه دور افتاده ای مثل تبریز یا کرمانشاه بحسین باغبان و یا یارمحمدخان ارج گزارد و آنها را بستاید . از اینجاست که میگوییم فقط ما توانسته ایم ارزش فداکاریهای گردان آزادی را بشناسیم و از راه حقیقت پرستی بتوده بشناسانیم .

بطرفداران راستین مشروطیت بایاست همان گونه که از پیشگامان مشروطیت باید سپاسگزار باشند قدر این مرد دلیر را هم بدانند . بدانند که اگر این شخصیت بزرگ نبود حالا تاریخ جانفشانیهای مردان بزرگ مشروطیت از بین رفته بود و یکی از شاهکارهای ملت ایران فراموش شده و یا بشکلهای دیگری افتاده بود .

در پایان بمناسبت همین روزبه بهترین دروهای خود را بتمام برادران پاکدین بویژه راهنمای ارجمندمان ارمغان میگردانم .

نوشته آقای اعتماد (از شیراز)

گفت و شنید با هواداران سعدی

در این گفت و شنید نام نگارنده ج و نام سه نفر هواخواه سعدی ب ، د ، س نمایش داده شده .

اعتماد

ب - سعدی از بزرگان ایران است .

ج - هر سخنی را میگویید دلیل آورید . باینسخن خود چه دلیل میدارید ؟! . اساساً چه کسانی بزرگ هستند و شایسته این نام می باشند ؟ .

ب - کسی که در راه آسایش زندگی توده یا در پیراستن مغزها از آلودگی کوشد بزرگست و باید بزرگتر

خواند .

ج - بسیار نیک سخنتان پذیرفتم . ولی سعدی کی از این گونه کارها کرده ؟! ...

س - سعدی اندرزه‌های سودمندی داده و میتوان گفت بمردم راه زندگی نشان داده .

د - سعدی میگوید :

که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بیغمی

ج - بسیار بجا . در باره باب پنجم گلستان چه میگوئید ؟! . آیا سخنان زشت و بیشرمانه چه سودی داشته

سعدی این سخنان زشت را چرا نوشته ؟! . آیا خواستش از نوشتن آنها هم پیراستن مغزها بوده ؟ .

ب - هر کسی در زندگی کارهای خوب و بدی دارد ، سعدی که « معصوم » نمی بوده .

ج - ما نمیگوییم سعدی بایستی کارهای زشت نداشته باشد . می گوئیم چه شوندی میداشته که کارهای

زشت خود را با این آشکاری در کتاب « پراندرز » خود بنویسد !؟ .

س - میخواستہ بگوید من از کارهای زشت هودۀ نیکی نگرفتم شما در پیرامون کارهای زشت نگردید زیرا

هوده های زیان آور دارد .

ج - چنین نیست . سعدی هیچگاه نمیخواستہ حکایتهای خود را بد نشان دهد و مردم را بعبرت گرفتن

بلارد . برای مثال این حکایت را میخوانم :

« یکی از متعلمان کمال بهجت و طیب لهجتي داشت و معلم را از آنجا که

حسن بشریت است با حسن بشرۀ » او میلی بود زجر و توبیخی که با کودکان دیگر کردی در حق وی

را نداشتی و هر گاه بخلوتش دریافتی گفتی :

که یاد خویشتم در ضمیر میآید

نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتی روی

اگر معاینه بینم که تیر میآید

ز دیدنت نتوانم که دیده بریندم

از این حکایت چه هودۀ اخلاقی توانگرفت ؟ خواهش میدارم بگوئید .

س - او بد و خوب را در هم آمیخته . این وظیفۀ باخردان است که خوبها را بگزینند و بدها را رها کنند .

ج - بسیار نیک ! پس بایای هر خردمندی است که خوب گزیند و بخوب بگراید و از بدیها پرهیز نماید ، پس

چرا سعدی از عشق بازیهای ناجوانمردانۀ خود که بگفتۀ شما بدکاریهای اوست باب پنجم را آراسته ؟ .

مگر نه بگفتۀ شما باخرد باید از بد پرهیزد ؟ پس چرا او نپرهیزیده !؟ ... آیا جز این نیست که خرد

میداشته و خرد را داور نگردانیده !؟ .

د - آقا ایران در تمام جهان بکشور گل و بلبل شناخته شده است همانگونه که آمریکا بازرگانی ، آلمان

سلحشوری ، روس بکارگری . پس این بایای ماست که پیدیدآوردگان این نام و آوازه بنازیم .

ج - بفرمایید که ما از این شناختگی چه سودی توانیم برد ؟ شما نزد خود بیاندیشید بازرگانی ، سلحشوری ،

کارگری را هر یکی هزارها هوده در پی دارد ، اما گل و بلبل و ادبیات را چه هوده ای بوده و تواند بود ؟ . اینها نامهای

چیست که بمیان انداخته اند و هیچ سودی از آنها نتواند بود .

س - پس چرا شرقشناسان از سعدی نیک گفته و هواداری کرده و نیکیها یاد میکنند !؟ .

ج - شرقشناسان افزار سیاست اند . هر چه آنها میخواهند بگویند مگر شما خرد نمیدارید ؟ آیا از چنین

مردی باید هواداری کرد ؟ مردی که بنامردی خود در گلستان خستوان است . مانده این حکایت :

« در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی با خوش پسری سری و سری داشتم

بحکم آنکه خلقی داشت طیب الادا و خلقی کالبدراذا بدا - اتفاقاً بخلاف طبع ازو

حرکتی دیدم که نپسندیدم دامن ازو درکشیدم و مهرۀ مهر برچیدم و گفتم :

برو هر چه می بایدت پیش گیر سر ما نداری سر خویش گیر

... اما شکر و منت باری تعالی که پس از مدتی باز آمد آن خلق داودی متغیر شد و جمال یوسفی بزیان آمده و بر سیب زنخدانش چون بگردی نشسته رونق بازار حسنش شکسته متوقع بود که در کنارش گیرم کناره گرفتم . « قطعه » :

امسال بیآمدی چو یوزی
نه هـ الف جوالدوزی

تو پار برفته ای چو آهو
سعدی خط سبز دوست دارد

این از بدنهادی سعدی نیست !؟

ب - آلمان هم گوته دارد . روس و فرانسه و انگلیس هم پوشکین ، ویکتور هوگر ، شکسپیر میدارند . مگر آنان گوینده نمی باشند ؟ چرا توده های اروپا بآنها بد نمیگویند ؟

ج - اروپاییان هر چه میخواهند بکنند چه شوندی میدارد که ما از کارهای نیک و بد آنان پیروی کنیم - جای شگفت است که شما از با ارجترین گوهرهای آدمی که خرد است بیکباره ناآگاهید ، راهنمای هر کسی خرد اوست پس شوندی ندارد که ما از گفتار و کردار دیگران کورکورانه پیروی کنیم . سعدی بزرگست چونکه شرقشناسان گفته اند . چون پدران و پدر پدران ما اندیشیده اند - پس این دلیل نیست که آنان چون نمی ستیزند ما با چامه گویان بی آزرم ستیزه نکنیم - وانگاه اروپاییها که نمیآیند در زمان کوتاهی کتابهای گویندگان خود را بچاپ رسانند (در صورتیکه کتابهای آن چامه گویان این سخنان زشت و پرده دریهائی مانند سعدی در بر نمیدارد و این انگیزه دیگری است که اروپاییان را از « انتقاد » از گویندگان باز میدارد) و مغزهای جوانانرا ازین زشتیها بیاکنند .

ب - از اینکه توده در داوری سعدی ، خرد را بیگفتگو بکنار گذاشته جای ایرادی نیست ، آنگونه که گفتید باید هر گفته ای خردپذیر باشد و در پیرامون آن باید اندیشید ، گفته های شما را نیز باید در باره اش اندیشید و پذیرفت .

س - همانطور که ایشان گفتند خرد راهنمای ماست .

نوشته : فضل الله زهرایی - گلپایگان

از درازنویسی چه خواهد برخاست ؟

نویسنده دانشمند آقای عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان ، چندی است که رشته مقالات دینی بشکل پرسش و پاسخ در آن روزنامه منتشر و آقای نورالدین شیرازی در پاسخ سئوالات چهارگانه آقای احمد کسروی دو سلسله مقالات خیلی مفصل نوشته اند . چندین جوابهم که بمقاله اولیه ایشان داده شده بود در انتشارات

کدینان بنظر مردم رسیده است . طرح این بحث اساسی که مورد علاقه کلیه متدینین و اصلاح طلبان است در آن مرتله وزین مورد تشکر بوده و انتظار می رود صفحات آزاد کیهان بروشن کردن موضوع ادامه و وضعیت رقت بار حونی از پرتو اصلاح عقاید اساسی ملت بهبودی یافته مفاسد مرتفع گردد .

اینک که احتمال می رود مقالات آقای شیرازی پایان یافته باشد اینجانب که در نکات مورد بحث نموده ام با ایت اختصار چند پرسش اساسی زیر را بمعرض افکار عامه گذاشته و پاسخ آنرا از آقای شیرازی خواسته و قضاوت ضوع را بافکار عمومی واگذار میکنم .

۱ - این نکته مورد اتفاق است که دین اسلام در بدو ظهور و قرن اول بسبب توحید مطلق و مساوات و حد کامل بین مسلمین پیشرفتهای شگرفی در عالم آنروز ایجاد و بعداً نیز انتشار و امتزاج تمدن اسلامی با تمدنهای م ایران و روم و هند تمدنهای خاصی را ایجاد نموده بر خلاف عقیده بعضی از متجددین افراطی ظهور اسلام بحال معیه بشریت مفید بوده اما این نکته نیز قابل تردید نیست که وضعیت فعلی مسلمین در اقطار اسلامی از لحاظ مل ، توحش ، شیوع خرافات و اوهام ، ارتجاع ، مخالفت با تمدن و نداشتن آزادی و استقلال با هیچ یک از نقاط م و طبقات امم حتی سیاهان جنگلهای آفریقا و وحشیهای جزایر اقیانوسیه قابل قیاس نبوده و اوضاع فعلی عمل پذیر نیست و ملل مسلم عالم محکوم بفنا و اضمحلال یا مجبور بقبول تمدن جدید و ترک عقاید سخیف و صلاح کلیه شئون خود میباشند آیا کسی هست که در این موضوع تردید داشته باشد .

۲ - اینکه آقای نورالدین شیرازی خواسته اند ثابت نمایند اصول اسلام خالی از عیب و نقص و از لحاظ طرز حکومت و حفظ استقلال و آزادی مسلمین در کلیه قوانین آسمانی و تمدنی بی نظیر است بر فرض ثبوت هیچگونه گیری در وضعیت فعلی ندارد . ممکن است از صدر تمدن تا ظهور اسلام قوانین جامع و مفیدی مانند اصول اولیه دین اسلامی وضع نشده باشد اما این قاعده که یک قانون ابدی و غیر قابل انعطاف ممکن است در دنیا حکومت رده با سیر تاریخ و جریان ترقی مدنیت بشر تا ابد همعنانی و موافقت نماید یک ادعای باطلی بیش نیست برای تکه اجتماع رکود و جریان که ضدیت تامه دارد غیر قابل تصور است آیا سیر تمدن باید متوقف باشد یا قوانین لام بایستی اصلاح پذیر گردد و آیا با برهان لزوم نسخ شرایع قدیم و ظهور دین جدید جائی برای ادعای دائمیت بی خواهد ماند یا نه .

۳ - آنهایکه مدعی اصلاح دین اسلام و تجدد دوره عظم صدر اسلام هستند آیا تا کنون در تاریخ ند اند که دینی پس از مدتی اضمحلال سیر خود را تجدید و شروع بترقی و اصلاح نماید ؟ آیا تا کنون دیده شده پیری جوان گردد و زندگی از سر گیرد ؟ آیا این اصلاح طلبان کدام نیروی خارق الطبیعه در خود سراغ دارند که دین تغییرناپذیر طبیعت را خرق و التیام نمایند .

۴ - طبیعی است که در پایان سئوالات فوق طریقه و هابی در نظرها جلوه خواهد کرد . من کار ندارم تکه چه اندازه شباهت ما بین وضعیت فعلی مملکت حجاز و اوضاع صدر اسلام موجود است و نمیدانم تا کی ستاع دنیا اجازه خواهد داد که یک مملکت خود را از عالم جدا گرفته با استبداد مطلق و چادرنشینی و تعدد رجات و سایر مظاهر قرون قدیمه و بدویت زیست خواهد کرد . همچنین بچشم پوشیهایی که در قسمت هدم طر و عملیات شرک آمیز واردین و زائرین بعمل آمده بدیده اغماض خواهم نگریم . من بکلیه مسلمانان و جوانان تحصیل کرده و چیز فهم پیشنهاد میکنم که از حرف زدن صرفنظر نمایند . اگر راه اصلاح منحصر بقرفتن طریقه و هابی است قدم پیش گذارند و عقیده خود را آزادانه اظهار و شروع بکار نمایند . ما بدو باید بدانیم تی طریقه در ایران چند نفر طرفدار و آیا عوامل محیط و سایر موانع اجازه خواهد داد یا نه .

۵ - حال از آقای نورالدین شیرازی سؤال میشود که مقصود خود را از این تطویلات صریحاً اظهار نمایند. این طریقه افلاطونی که شما در عالم خیال طالب آن هستید تا یکقدم برای ایجاد آن بر ندارید چه ارزشی دارد؟ ما وارد مباحث لفظی نمیشویم. مقدرات یک جامعه خیلی بالاتر از اثبات معلومات و تفوق در مباحثه است. آقای کسروی میخواهند بسئالات شما جواب بدهند می خواهند خاموشی گزینند. اشخاص چیز فهم و اصلاح طلب قضاوت خود را خواهند کرد از قدیم گفته اند «**با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود**». امروز در این جامعه با هزاران درد بی درمان دست بگریبان هستیم که با این حرفها کوچکترین آنها قابل علاج نیست. اولاً شما آقای شیرازی آیا مدعی هستید که قواعد اسلامی از اصل هیچگونه نقص و عیبی نداشته و برای پاسخ ایرادات آن حاضرید یا نه؟ ثانیاً آیا مدعی هستید که وضعیت امروزه فرق اسلامی با اصول اولیه اسلام منطبق می کند یا نه؟ ثالثاً در بین طرق مختلفه کدام راه را امروز نزدیک باصول اسلام میدانید؟ رابعاً آیا مدعی هستید که در دنیای امروز وضعیت حاضره ایران آیا تجدید اصول اولیه اسلام یا اتخاذ رویه و هابیه عملی می باشد یا نه و آیا نقشه ایکه قطعاً این منظور را تأمین نماید طرح نموده اید یا خیر؟ خامساً آیا نقشه اصلاح یا راه جدیدی را که آقای کسروی در کتابهای خود پیشنهاد نموده اند خوانده اید و آیا آنرا می پسندید یا نه؟ آیا میتوانید با موازین عقلی و تجربی امتیاز طریقه دیگر را بر آن ثابت نمایید؟ آیا چه مانعی در پیش دارید که در صورت عدم موفقیت خود را کنار بکشید تا سایرین نیز در این عرصه هنرآزمائی نمایند شاید بتوانند موفقیت حاصل کنند.

چنانکه دیده میشود این نوشته را آقای زهرایی بکیهان فرستاده و او چون چاپ نکرده بود ما بچاپ رسانیدیم. بچاپ رسانیدیم نه برای اینکه آقای سید نورالدین باینها پاسخ دهد بلکه برای اینکه او بداند که خوانندگان پوچی نوشته های او را دریافته اند.

آقای نورالدین بیرسشهای ساده آقای کسروی پاسخ نداده و بجای پاسخ بدرازنویسی های پرت پرداخت باین پرسشها نیز اگر پاسخ خواسته شود همان رفتار را خواهد کرد.

آقای کسروی ازو پرسید آن دعوی حکومت که شما ملاها می کنید چه عنوانی دارد؟ ... او در پاسخ بستایشی از خلافت اسلامی پرداخت و آن گزاره بافیها را کرد.

میگویند: یکی بیسواد بود. اگر کسی پرسیدی: «**آقا شما سواد دارید**» چنین گفتی:

«**مرحوم پدرم ملا بود، سواد بسیار داشت**». این آقا نیز همان کار را کرد.

بهر حال این نوشته برای پاسخ خواستن از آقای نورالدین نیست. خود خوانندگان داوری کنند.

بخامه: ک^۱. (تهران)

دین چیست؟

در اطاق خوابیده ام، چون پنجره ها بکوچه باز است آوازهای آنجا را همه می شنوم. این چند روز ناخوشی برای من فرصت بوده که از گزارشهای کوچقه خودمان آگاه باشم. چیزهایی بوده است که ما نمیدانستیم. اگر آنچه در این چند روزه دانسته و شنیده ام بنویسم کتابی تواند بود.

هر کس که ترا شناخت جانرا چکند ؟
دیوانه کنی هسر دو جهانش بخشی

فرزند و عیال و خانمانرا چکند ؟ ...
دیوانه تو هر دو جهانرا چکند ؟ ...

یا امیرالمومنین ! .

این درویشی است که هر روز ساعت هشت می‌آید و دم درها این شعرها را با شور می‌خواند و گدایی میکند .
در پی او چند تن الاغی - از بادنجان فروش ، سبزیفروش ، چیت فروش آمدند و گذشتند .
اینک ساعت نه است : فال می‌گیرم ، دعا می‌نویسم ، طالع می‌بینم ... باطل السحر ، دعای اولاد ،
نوشن کبیر ، بخت گشایی .

اینها دو تنند که هر روز ساعت نه می‌آیند و از این سر کوچه آوازکنان درآمد تا آن سر کوچه می‌روند .
دانشتنی اینست که اینها هنگامی می‌آیند که مردها در خانه‌ها نباشند و زن‌ها تنها باشند . اینها خریدارانشان
پایند که نهانی از مردهاشان از کالاهای آنها سود می‌جویند . در این چند روزه پاییده ام و از اندازه بیچارگی زن‌ها
که گردیده ام .

هر روز که آواز برخاستی درهایی برویشان باز شدی . از اینسر کوچه تا آنسر کوچه باری سه چهار خریدار
ایشان پیدا گردیدی . امروز نمیدانم چه بود که هیچ دری برویشان باز نشد . آوازکنان تا بیخ کوچه رفتند و چون
بدمست باز می‌گشتند دیدم با هم در گفتگویند و بیکدیگر چنین می‌گویند :
- امروز خبری نیست . نمیدانم مردم مرده اند ! .
- بیا بریم بابا ! در مردم دین نمانده که ! . عقیده نمانده که ! .

از پنجره نگاهی کردم و از شگفتی خودداری نتوانسته گفتم : « **دین چیست ؟ ...** » .



آقای اوسط فروهنده از یاران تهران

بمناسبت صدمین سال تولد مچنیکف دانشمند روسی

نویسنده : مهرداد مهرین

مچنیکف و تحقیقات او

مچنیکف در قسمت جنوبی روسیه در مه ۱۸۴۵ بدنیا آمد. قبل از ۲۱ سالگی گفته بود که در او استعدادهای طبیعی هست و بر آنست یک محقق برجسته شود. مچنیکف در دانشگاه خارکف تحصیل کرد و سپس برای تکمیل تحصیلات باآلمان رفت. از کودکی علاقه بتحقیقات علمی داشت و نتیجه تحقیقات خود را بصورت مقاله در روزنامه ها بچاپ میرساند و بسا اوقات پس از ارسال مقاله بداره روزنامه باشتباهات خود پی میبرد و از مدیر روزنامه خواهش میکرد که مقاله اش را چاپ نکنند زیرا اشتباهاتی در آن راه یافته! حافظه غریبی داشت و این حافظه باعث شد که چندین بار مدال گیرد. همواره از ترقیات خود ناراضی بود و برای رسیدن بمقامات عالی عجله داشت. در همان جوانی فریاد برآورد: «دنیا مرا نمی ستاید و قدر مرا نمی داند ... اگر من باندازه حلزون کوچک بودمی خود را در قشر خود پنهان کرده می». این نارضایتی، تندرستی او را از بین برد. و در نتیجه چنان مغموم گردید که چندین بار تصمیم گرفت خودکشی کند. باری مقداری مرفین خورد ولی نمرود و بار دیگر پس از اینکه خود را در آب گرم پاک بشست در هوای سرد زمستانی لخت و عریان در فضای آزاد چندی راه رفت تا بذات الجنب مبتلا شود و بمیرد! ولی باز نمرود. تند خو بود چنانکه با همه آموزگاران نزاع و بکوچکترین بهانه گریه میکرد و خوابهای پریشان میدید. از کتابهایی که او را سخت مجذوب خود نمود کتاب اصل انواع داروین بود. این کتاب را بدقت چندین بار مطالعه کرد و چنان مجذوبش گردید که تصمیم گرفت تحقیقات داروین را تعقیب کند تا درست دریابد که «بقای اصلح» یعنی چه؟.

او را در دانشگاه اودسا باستادی پذیرفتند و آنجا عقاید داروین را بطور مشروح بیان کرد. در ۷۱ سالگی درگذشت.

تحقیقات او :

گلبولهای سفید

مچنیکف نشان داد که گلبولهای سفید سربازان مدافع بدن هستند و میکربها را میخورند. این گلبولها را فاگوسیت (سلولهای خورنده) نامید. هنگامیکه پاستور را در پاریس ملاقات کرد، آن دانشمند بزرگ فرانسوی بمچنیکف گفت: تصور میکنم شما راه درستی را پیش گرفته اید.

ولی دانشمندان آلمان، نظریات او را رد میکردند و مقالاتی بر ضد او مینوشتند. چون مچنیکف حساس بود، چندی حملات دانشمندان آلمانی را نتوانست تحمل کند چندانکه چندین بار باز بخیال خودکشی افتاد. ولی دیری نگذشت که باز مردانه قد علم کرد و باثبات درستی نظریات خود پرداخت و فریاد زد:

« فاگوسیتها هستند که میکربها را میخورند و بدینوسیله از ما دفاع میکنند و ما را مصون میدارند ». بهرینگ که یکی از مخالفین او بود میگفت: « من ثابت کرده ام که سرم

موش میکربهای سیاه زخم را میکشد . پس خون حیوانات است که حیوانات را از شر میکربها مصون میدارد نه فاگوسیتها . و دیگری گفت : « همه میدانند که میکربها را درون فاگوسیتها توان دید . بدون شک این فاگوسیتها ، این میکربها را خورده اند ولی فاگوسیتها این سلولهای سرگردان ، مدافعین بدن نیستند بلکه تنها کاری که میکنند اینستکه میکربهای مرده را میخورند » . ولی مچنیکف ثابت کرد که میکربهایی که درون فاگوسیتها هستند ، همه زنده اند و لذا فاگوسیتها میکربهای زنده را میخورند و هم میکربهای مرده را . وی یک خوک هندی مریض را کشت و مقداری از فاگوسیتهایی که درون شکم خوک هندی فراهم آمده بودند که میکربها را بخورند ، در شیشه ای جمع کرد . پس از لحظه ای فاگوسیتها فوت کردند و میکربهای زنده از درون فاگوسیتها بیرون آمدند ! .

جلوگیری از ابتلاء بسفلیس

مچنیکف خوانده بود که سفلیس موجب تصلب شرائین میشود . برای اینکه دریابد که این امر چرا صورت میگیرد ، در همین مرض تحقیقاتی کرد . بوسیله تزریق میکرب سفلیس در چند میمون ، میمونهای نامبرده را بسفلیس مبتلا کرد . ولی برای اینکه دریابد که میکروب سفلیس چگونه در تن راه می یابد ، میکروب مزبور را در گوش میمونی تزریق کرد و سپس گوش میمون نامبرده را فوراً قطع کرد . در نتیجه میمون بسفلیس مبتلا نشد . از این تجربه دریافت که میکرب سفلیس مدتی در جایکه تزریق شده میماند و پیشرفت آن در خون تدریجی است . مچنیکف فکر کرد که ممکنست از این امر استفاده کرد و نگذاشت میکرب در بدن راه یابد . پس مرهمی درست کرد **علم « کلمل »** یا **« جیوه سفید »** . اخلاقیون هایهوی راه انداختند و گفتند این مرهم مردم را تشویق خواهد کرد که بناموس همدیگر تخطی کنند و فسق و فجور زیادتر خواهد گشت . ولی مچنیکف ثابت کرد که برعکس این مرهم از فسق و فجور جلوگیری خواهد کرد .

در باره تصلب شرائین باین نتیجه رسید که جمع شدن مواد مضر و عفونت امعاء قلوب (**روده بزرگ**) موجب تصلب شرائین میشود لذا اگر روده بزرگ نبود خیلی بهتر بود ولی وی میگفت که از تصلب شرایین میتوان یک وسیله جلوگیری کرد و آن خوردن دوغ است . او میگفت بلغاریها زیاد عمر میکنند چون خیلی دوغ میخورند . با اینکه مچنیکف اسرار زیادی کشف کرده بود ولی نتوانسته بود از اکتشافات خود نتایج عملی بدست آورد . خودش هم تصدیق میکرد که نظریات او هنوز بمرحله عمل نرسیده و برای این امر وقت لازم است . ولی مردم بیش از او برای عملی شدن نظریاتش عجله داشتند و مدام باو میگفتند : کو نتایج عملی نظریات تو ؟ .

مچنیکف مؤسس دو علم است یکی علم **« جرون-تولوژی »** یعنی **« علم طول عمر »**

دیگری **« تاناتولوژی »** یعنی **« مرگ شناسی »** و درین باره کتابها و رساله ها نوشت و برای اینکه اسرار طول عمر را پیدا کند ، بممالک مختلف مسافرت کرد و با اشخاص سالخورده ملاقات نمود و حتی حیوانات را مورد مطالعه قرار داد .

اینک ما خلاصه کتابی که درین باره نوشته اینجا نقل میکنیم .

طولانی کردن عمر

اهمیت سلولها

بوتچلی گوید که زندگی سلولها نگهداری می شود بوسیله یک مایه حیاتی مخصوص که بنسبت توالد و تناسل سلولی ناتوانتر می گردد ولی مچنیکف بر سخن این دانشمند ایراد می گیرد و گوید که بودن چنین مایه ای هنوز باثبات نرسیده . پروفیسور وایسمان گوید که پیری بر اثر محدود شدن قوه توالد و تناسل سلولهاست . موقعی فرا میرسد که دیگر سلولها قادر نخواهند بود که پس از مرگ خود جانشینی بجا گذارند و این امر باعث میشود که تن بنهایت ضعف رسیده از بین رود . ولی مچنیکف گوید که با اینکه قوه توالد و تناسل سلولها در سالخوردهگی بسیار ضعیف می گردد ، ولی باز این قوه بکلی از بین نمیرود که منشأ خطری شود . برای اثبات این ادعا گوید که موی و ناخن در سالخوردهگان نیک نمو میکند و حتی نموش گاهی بهتر از نموی است که در جوانی تجربه میکنیم . غده درقی و غده آوندی از مدافعین مهم بدن هستند که در پیری ضعیف میگردند و در نتیجه تن را در برابر سموم خارجی بی یار و یاور می گردانند .

تئوریهای عمر دراز

بوفون معتقد بود که طول عمر بستگی دارد بطول مدت بلوغ تن - مثلاً انسان در ۱۴ سالگی بسن بلوغ میرسد لذا ۶ یا ۷ برابر این مدت میتواند زندگانی کند . فلورنس عقیده بوفون را تایید کرده گوید که بوفون در طول مدت بلوغ اشتباه کرد و برای گرفتن نتیجه بهتری باید حدود دوره رشد را از موقعی حساب کرد که شاخه های استخوانهای بزرگ با خود استخوانها متصل می گردند . از این محاسبه فلورنس چنین نتیجه گرفت که هر حیوان پنج برابر دوره رشدش زندگانی میکند . مثلاً انسان در ۲۰ سالگی کاملاً رشد میکند پس عمرش باید صد سال باشد و قس علیهذا سایر حیوانات . ولی مچنیکف اینجا بر فلورنس ایراد گرفته گوید در باره همه حیوانات این گفته صدق نمیکند چنانکه وایسمان باسی اشاره کرده که ده برابر دوره رشدش زندگانی کرده و همینطور در باره حیوانات اهلی و موش و حیوانات دیگر این گفته راست نمیآید .

گفته اند باروری موجب کوتاهی عمر میشود ولی مچنیکف می گوید اینطور نیست چرا که بسا حیوانات بارور

(مانند مرغابی وحشی) یافته شده اند که با وجود باروری بطول عمر نائل گشته اند .

بعقیده استالت یک رابطه معلوم بین غذا و طول عمر هست . قسمت اعظم گیاهخواران بیش از حیوانات

گوشتخوار زندگی میکنند شاید علتش اینست که گروه نخستین مرتب غذاهایشان را بسهولت تحصیل میکنند و

گروه دوم گاه پرخوری میکنند و گاه بر اثر نیافتن شکار مجبور می شوند چندین روز گرسنه بمانند . مچنیکف

اینجا ایراد میگیرد و گوید که درست است که حیوانات گیاهخوار (مانند فیل و طوطی) بطول عمر

میگردند ولی باید بخاطر آورد که از طرف دیگر حیوانات گوشتخوار (مانند باز و زاغ) هستند که با وجود

گوشتخواری زیاد عمر می کنند . عمر ملخهای بزرگ بسی کوتاهتر از عمر سوسکهای کوچک است و مورچه با این

خیلی بارور است ، عمرش درازتر از زنبور کارگر است که با اینکه بارور نیست در مدتی بس کوتاه تلف می شود

مورچه هفت سال زندگانی میکند و زنبور کارگر یک سال . بطور کلی عمر حیوانات خونسرد درازتر از عمر پرنده

است و عمر پرندهگان درازتر از عمر پستانداران است .

بعقیده مچنیکف علت کوتاهی عمر در میان پستانداران ، وجود روده بزرگ است . پرندهگان تقریباً

روده بزرگ هستند . لذا کلاغ با اینکه کثیفترین غذاها را می خورد قریب ۱۰۰ سال زندگانی میکند .

مچنیکف میگوید و اما اینکه این روده بزرگ چرا در پستانداران وجود دارد اینست که در صورت احتیاج **قرار** ، حیوانات بتوانند مدتی بدون بی اینکه برای اجابت بایستند . بعبارت دیگر این روده فقط مثل یک انبار است **برای** فضولات و اگر نبود بسی بهتر بود زیرا بر اثر جمع شدن سموم همین فضولات و جذب شدن این سموم بخون است که پستانداران را ممکنست دچار امراض خطرناک کند . انسان از حیواناتیست که دارای روده بزرگ است و لذا **توجه** با اینگونه خطرات است و برای جلوگیری از این خطر باید ماست و دوغ بخورد . زیرا در ماست و دوغ یکنوع **بکتری** است که سموم روده بزرگ را از بین میبرد و از عفونت جلوگیری میکند .

عمر طبیعی انسان

ما همه حتی سالخوردگان ۷۰ و ۸۰ و حتی ۹۰ و ۱۰۰ ساله از بیماری میمیریم . لذا معلوم نیست عمر **طبیعی** انسان چند سال است . بعضی گفته اند عمر طبیعی انسان ۲۰۰ سال است . شاید این گفته راست باشد زیرا **سالخوردگان** ۱۵۰ ساله و حتی ۱۶۰ ساله دیده شده اند .

مثلاً شخصی بنام دارکنبرک در نروژ در ۱۶۲۶ متولد شد و در ۱۷۷۲ درگذشت یعنی ۱۴۶ سال عمر کرد ، و **شخص** دیگری بنام طامس پار ۱۵۲ سال عمر کرد . هنگامیکه دکتر هاروی تن طامس پار را تشریح کرد آثار جوانی **این** شخص یافت ! مثلاً مشاهده کرد که هنوز دنده های این پیرمرد سخت نشده و قوای تناسلی را هنوز از دست **داده** .

طول عمر مخصوص بیک نژاد نیست . در سیاه پوستان اشخاصی دیده شده اند که ۱۸۰ سال عمر **ده** اند ! .

زنان بیش از مردان بطول عمر نائل میگردند . علتش شاید این باشد که مرد بیش از زن در نبرد زندگی رنج **کشند** . زیرا قسمت اعظم بار زندگی بر دوش مرد است ، و از طرف دیگر مرد چون آزادتر از زن است ، بیش از زن **پرهیزی** میکند و خود را بشراب و سیگار و تریاک مبتلا میگرداند . کسانیکه بطول عمر نائل گشته اند ، در عرض **پرهیزی** کار بوده اند . کمتر دیده شده که الکلی ها و افیونی ها زیاد عمر کنند .

معمربین غالباً در عرض عمر تندرست بوده اند ، گر چه دیده شده که حتی در ایشان اشخاصی بوده اند که **بمره** مبتلا بامراض گوناگون بوده اند . مثلاً کارلایل که ۸۶ سال عمر کرد ، تقریباً همواره مریض بود .

تنوریهاییکه در باره طول عمر گفته شده زیاد است . تئوری اینکه طول عمر امری ذاتی بحقیقت **بکتر** است زیرا دیده شده که بعضی سالخوردگان با اینکه ناپرهیزکار بوده اند بطول عمر نائل گشته اند . با وجود **کسانیکه** از والدین خود امراض خطرناکی (مانند سرطان و سفلیس و سل) بارث نبرده اند ، **بمانند** با پرهیزکاری و رعایت اصول بهداشتی بطول عمر نائل گردند ولو از والدین طول عمر را بارث نبرده باشند .

عواملی که بطول عمر کمک میکند .

آب و هوا و موقعیت شهر کشور تاثیر در طول عمر دارد . مثلاً آب و هوای نروژ و کشورهای بالکان برای طول **عمر** بسیار مساعد است ولی آب و هوای اقلیم استوایی موجب مرگ پیشرس میگردد .

قسمت اعظم کسانیکه بطول عمر نائل گشته اند ، بینوا بوده اند . علت اینکه بینوایان بطول عمر نائل **گردند** اینست که بینوایان بر اثر عدم دسترس بثروت ، خود را بخوردن غذاهای سنگین معتاد نمیکنند و بر اثر **پختن** غذاهای ساده معده خود را سالم نگه میدارند .

پاکیزگی هم کمک بطول عمر میکند . زیرا پاکیزگی محیط نامساعدی برای میکربها تولید میکند بلکه خود **میکرب** را نابود میکند . از جمله امراض خطرناکی که پاکیزگی را از بین میبرد ، سرطان پوست است و امراض دیگر

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویسد ۵۰ سات ۴۸

پوست . بعضی امراض عمر را کوتاه میکند و بعضی هم چندان خطرناک اند که اگر کسی بدانها مبتلا گردید دیگر امید بزندگی باید نداشته باشد . مثلاً سفلیس که کلکسیون همه امراض است . عمر را نه تنها کوتاه بلکه دردناک میکند و سل حاد مثلاً از امراضی است که فوراً مریض را نابود میکند .

برای رعایت پاکیزگی ، غذاها را باید جوشانید تا میکربها بقتل رسند . غذاهای فاسد مثل زهر مضر است . کمپوت و پنیرهایی که از کشورهای خارجه وارد میشود و بطور کلی غذاهای تهیه شده در کشورهای خارجه بهتر است خورده نشود زیرا اغلب این غذاها فاسد و مضرند و اگر فاسد نباشند فاقد مواد حیاتی هستند . مواد حیاتی را فقط در خوراکیهای نپخته « **مثل میوه** » توان یافت . در خوردن چنین چیزها باید متوجه بود گندیده یا خام نباشند . مخصوصاً گندیدگی بسیار اثر بدی دارد . میوه های خشک مضر نیست و در زمستان باید ازین جور میوه ها استفاده کرد .

روده بزرگ

مچنیکف گوید روده بزرگ در انسان چیزی است غیر لازم و اگر بریده شود صدمه ای بتندرستی نمیرساند ولی با وجود این دستور نمیدهد که روده بزرگ قطع گردد بلکه میگوید بهتر اینست که بوسیله دوغ نوشیدن پاک نگهداشته شود تا میکربها درین روده فراهم نشوند . مچنیکف میگوید نه باید تند خورد و نه آهسته زیرا اگر تند بخوریم موجب میشود که فضولات در روده بزرگ گیر کرده موجب افزایش میکربهایی که در آنجا جمع میشوند بشود و اگر آهسته بخوریم تولید مرضی میکند موسوم به « **برادی فوگی** » .

مرگ و خواب

بعضی علت خواب را فراهم آمدن سموم در تن پنداشته اند . ایشان میگویند ما میخوابیم تا تن بتواند این سموم را دفع کند . بعقیده « **پریر** » هنگام بیداری ماده ای که او Ponogenes مینامد در تن جمع میشود و این ماده چون باندازه کافی فراهم آمد ، خستگی احساس میشود و این خستگی منجر بخواب میگردد و در هنگام خواب این مواد بر اثر احتراق از بین میرود . همو گوید که اسید لاکتیک مهمترین Ponogenes میباشد و مخدر است . کلایارد معتقد است که خواب جلوه غریزه ای است که مقصود آن جلوگیری از فعالیت است . بعقیده این شخص ما نمی خوابیم چون خسته شده ایم یا دچار سمیت گشته ایم بلکه می خوابیم تا چنین حالات در ما پدید نیاید .

گویا چیزی که مرگ طبیعی پدید میآورد همانست که خواب عادی را تولید میکند . شاید مرگ طبیعی بر اثر سمیت یا ضعف اعضاء تن پدید میگردد و شاید مرگ طبیعی دردناک نباشد بلکه مثل خواب لذت بخش باشد .

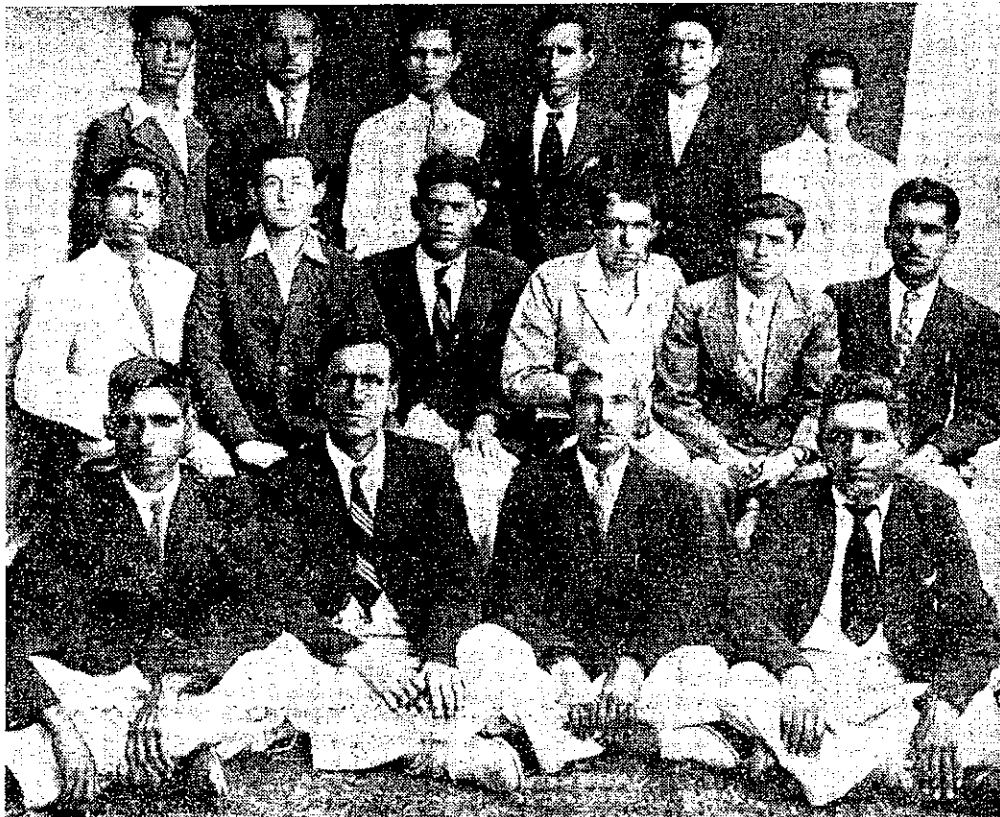
حکایت زیر نشان میدهد که چقدر مرگ شباهت بخواب دارد : بریلات ساوارن برای عمه مریض خود جامی شراب آورد تا مگر کمی حال آید . هنگامیکه ساوارن شراب را بعمه خود تقدیم کرد ، این پیره زن ۹۳ ساله اظهار تشکر کرد و گفت : « **اگر تو بسن من بررسی ، خواهی دید که انسان مرگ را**

می طلبد همچنانکه خواب را میطلبد » . پس از نیم ساعت این پیره زن درگذشت .

این نشان میدهد که چنانکه مچنیکف اظهار داشته غریزه ای هم هست که میتوان آنرا غریزه مرگ نامید . هر چه انسان بیشتر زندگانی کند بیشتر بزندگانی علاقه پیدا خواهد کرد ، گو اینکه بزندگانی معتاد میگردد از اینست که می بینیم غریزه مرگ غالباً تحت تسلط غریزه زندگانی قرار میگیرد .

انتخاب طبی

مچنیکیف میگوید طب دارد ضعفا را که باید بمیرند نجات میدهد و این بد است . زیرا زنده ماندن ضعفا باعث میشود که نسلهای آینده رو بفساد نهند . مچنیکیف اصطلاحی که ارنست هگل آلمانی برای این سیر قائل شده ذکر میکند و اصطلاح مذکور « انتخاب طبی » است که بر عکس « انتخاب طبیعی » است .



گروهی از یاران آبادان

بخامه: ک. ت. ۱.

باید با جستجوهای دانشمندان تاریخ را پاک گردانید

در دفتر شهریور ماه نوشته ای از خامه آقای خان ملک در باره میرزا ملکم خان بچاپ رسیده بود . از خواندن متنش متعجب شدم . زیرا چنانکه در همان دفتر نوشته شده میرزا ملکم خان از کسانیست که در تاریخ مشروطه نقش مهمی دارد و او را از پیشگامان مشروطه خواهی ایران می شناسند . پس باید نیکی یا بدیش هر چه بیشتر در نوشته خان ملک میرزا ملکم خان را مردی بسیار بد نشان داده . اکنون شایسته است که کسانی اگر بخواهند در این باره تحقیق کنند و فرستند .

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویسد ۵۰ سات ۵۰

از ملکمخان برخی نوشته ها در دست است که سودمند است . یکی از کارهای او کوششی بوده که در راه پیراستن الفبا بکار برده که باید گفت در این راه از پیشگامان بوده . در زمینه سیاست چیزهای سودمندی نوشته و از خود بیادگار گزارده . رویهمرفته من ملکمخان را بآن بدی و بی ارجی که آقای خان ملک نشان داده نمی توانم شناخت . ولی چون در باره زندگانی او آگاهی درستی نمیدارم نمی توانم نوشته های آقای خان ملک را نپذیرفته بازگردانم .

مانند کار خان ملک در باره ملکمخان را آقای صفی نیا در باره میرزا آقاخان کرمانی کرده . او نیز بیکرشته جستجوهای دانشمندان در باره میرزا فتحعلی آخوندف پرداخته که از نتیجه هاییکه بدست آورده یکی این بوده که آن کتاب نامدار « **صد خطابه** » از میرزا فتحعلی آخوندف بوده میرزا آقاخان با دستبردهایی در آن رونویسی کرده و بنام خود شناخته گردانیده که این کار گذشته از آنکه بد است و بهر کسی سزااست که آنرا بمیرزا آقاخان ایرادی گرداند ، این نکته دیگرست که نام و آوازه میرزا آقاخان بیش از همه برخاسته از همان صد خطابه بوده که اکنون دانسته میشود ازو نبوده .

مانند همین رفتار از میرزا آقاخان در جای دیگری سرزده بود . زیرا میرزا آقاخان « **کافه سورات** »

نوشته برناردن دو سن پیر را گرفته و چیزهایی از خود بآن افزوده و کتابی بنام « **جنگ هفتادودو ملت** » پدید آورده . بی آنکه نامی از برناردن دو سن پیر ببرد و یا نبودن زمینه کتاب را از خودش بفهماند .

این کار او شناخته بود . ولی ما پرده کشیده می گفتیم : چون برناردن دو سن پیر و نوشته او شناخته جهان بوده میرزا آقاخان بنامبردن از آنها نیازی ندیده . لیکن پس از نوشته های آقای صفی نیا می بینیم این رفتار بد شیوه همیشگی میرزا آقاخان بوده و باکی از آن نداشته است .

یک چنین کوششی هم در باره سید جمال الدین اسدآبادی باید بود . این مرد هم آوازه اش بیش از شایندگی خودش گردیده .

سید جمال یک کار بسیار بزرگی را که « **اتحاد اسلام** » بود و در آنروزها هنایش های بسیار توانستی

داشت عنوان نموده و در همانحال در پی خودخواهی بوده .

من فرصت آنکه در باره کارهای سید جمال جستجو کنم نداشته ام . با آنحال دلیلهایی بدست من آمده که میرساند کوششهای سید جمال از روی بینش و از راه پاکدلی نبوده ، و چون گرفتار خودخواهی بوده افزار دست بیگانگان گردیده . در اینجا سه نکته را یادآوری می کنم :

۱) سید جمال که میخواست با یکی گردانیدن کشورهای اسلامی سدی در برابر دست اندازی دولتهای

اروپایی بسرزمین شرق پدید آورد دیده می شود گاهی در پترسبورگ می زیسته و هنگامی در لندن زندگی بسر می برده و زمانی بایران آمده در پیرامون ناصرالدین شاه روز می گزارده و سپس نیز خود را باستانبول رسانیده و میهمان سلطان عبدالحمید گردیده . در خور اندیشه است که اتحاد اسلام که بزبان این دولتها بوده چگونه سید جمال هر زمان خود را بپناه یکی از آنها میکشیده؟! ...

۲) سید جمال بیگمان ایرانی بوده . اینست هنگامیکه بتهران آمده خواهرزاده اش میرزا لطف الله را از

اسدآباد خوانده و در نزد خود نگه میداشته . در اینجا در نزد همه خود را اسدآبادی (**همدانی**) می خوانده . ولی

در مصر مدعی بوده افغانیست و از دیهی بنام « **اسعدآباد** » برخاسته - اینمرد در ایران شیعه اثناعشری بوده -

ولی در مصر سنی حنفی گردیده . کسیکه بزنده گردانیدن اسلام می کوشیده در مصر بمیان فراماسونها رفته و رئیس شعبه ای از آنها گردیده . در استانبول بدرویشان بیکتاشی گراییده خود را از آنها خوانده . اینهم نمونه ای از رنگهای بسیاری بوده که بخود می گرفته .

(۳) سید جمال در ایران از ناصرالدینشاه و میرزا علی اصغرخان اتابک بدی دید که او را گرفته بیرون گردانیدند . این بدرفتاری بخودخواهی سید جمال چندان برخورده بود که در هر کجا می نشست بناصرالدینشاه بد می گفت . هنگامیکه در استانبول بود سلطان عبدالحمید خواهش کرد که آن بدگویی را رها کند . سید جمال گفت : « **بخاطر سلطان من او را بخشیدم** » . با اینحال میرزا رضا را بکشتن ناصرالدینشاه فرستاد که ما بکار او ایرادی نداریم . گفتگو اینجاست که با آن کینه جوئی باز خشم سید جمال تا آنجا بود که از زشتگویی یایرانیان خودداری نمی کرد . پس از آنکه آنهمه نان و نمک ایرانیان را نیز خورده بود چون خبرنگار روزنامه دپای^۱ فرانسه ازو پرسید : « **می گویند میرزا رضا را بکشتن شاه تو واداشته ای** » سید جمال پاسخ داد : « **من چندان پست نشده ام که بکارهای یک ملت کولی دخالت کنم** » . این بود پاسخ زشتی که باو داد .



میرزا رضای کرمانی

چند ماه پیش که در روزنامه ها خواندم دولت افغانستان استخوانهای بازمانده سید جمال را خواسته و افغانستان برده ، از اینکار سخت در شگفت شدم . نه از اینرو که همچون دیگران بگویم سید جمال ایرانی بود . چه

۱ - [در آوردن این واژه « بی پهل = بی شک » نبوده ایم . بدرستی خوانده نشد .]

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویسد ۵۰ سات ۵۲

اینسخن در نزد هر خردمندی بی ارزش است. سید جمال چه ایرانی بوده و چه افغانی، بیک رشته کارهایی برخاسته که باید دید ارزش آنها چیست. ایرانی بودن و افغانی بودن چه اثری تواند داشت؟ ... شگفت من از کار دولت افغانستان از آنرو بود که چه نتیجه ای از آن کار خود بدیده گرفته؟! کسیکه نزدیک بنیم قرنست مرده گور او را شکافتن و استخوانهایش را از یکره دور - آنهم با شکوه و پذیرایی بردن - چسودی در پی خواهد داشت؟! بسیار نیک، سید جمال افغانیست. لیکن از آنکه استخوان هایش در افغانستان نگه داری شود بچه نتیجه توان رسید؟! کاری که دولتی انجام میدهد باید بیهوده نباشد.

یکی از کارهای بیهوده که در ایران هست آنست که بزرگان گذشته می نازند و بیادگارهای بازمانده از زمانهای پیش می بالند. شما اگر باسپهان بروید کسانی که بدیدن شما می آیند بجای اینکه بپرسند: « هنرنامه‌یهای افزارسازان یا پارچه بافان اسپهان را دیدید؟ ... » یا بپرسند: « آیا از خربزه ها و گلابیهای بسیار شیرین اسپهان خوردید؟ » می پرسند: « بدیدن مسجد جمعه رفتید؟ ... » یا می پرسند: « گنبد مسجد شیخ لطف الله را دیدید؟ ». در شیراز می پرسند: « بتخت جمشید هم رفتید؟ ... » یا « حافظیه را تماشا کردید؟ ». اینها عنوانهایی برای پشتگرمی و بخود بالیدن آنها گردیده.

ولی اینها جز زیان سودی ندارد. اینها شوند آنست که بگذشته ها پردازند و از حال امروز ناآگاه مانند. امروز چه ایرانی چه افغانی نیاز بسیار بآن دارد که توده خود را از گمراهیها و آلودگیها که یادگار قرنهای گذشته است برهاند، و دانشها و هنرهای اروپایی را در میان توده رواج دهند، کشورهای نیمه ویران خود را آباد سازند. کشاکش بر سر آنکه آیا زردشت یا فردوسی یا سید جمال ایرانی بوده یا افغانی هیچگونه نتیجه ای را در بر نتواند داشت. این چیزها گرهی از رشته گرفتاریهای این توده نتواند گشود.



هوسها را از خود دور گردانید

نویسندگی بدو گونه است: یکی آنکه چیزهایی برای نوشتن هست و نویسنده میخواهد آنها را بنویسد

باگاهی دیگران برساند. دیگری آنکه چیزی نیست و نویسنده بهوس نویسنندگی چیزهایی بیاد خود آورد می نویسد.

این دوم هوسبازیست: ما می بینیم کسانی از یاران گرفتار این هوس می باشند و با فرستادن نوشته های که نیازی بنوشتن و چاپ کردن آنها نیست ما را می آزارند. پیداست که ما چون نوشته های آنها را بچاپ نرساند خواهند رنجید.

اینست یادآوری میکنیم که این هوسبازی را از خود دور سازند که نه ما را بیازارند و نه خود را دچار رنجیدگی گردانند.

یکی از نشانه های پاکدینی دوری گزیدن از هوسهاست.

این دفتر ماهانه که بچاپ میرسد مهنامه (یا مجله) نیست که جا در آن برای هر گونه گفتاری باشد .
دفتر بیش از همه برای پاسخ دادن بپرسشها و ایرادهاست .
هر چه هست در این آخرها گفتارهای بسیار می رسد که اگر بخواهیم همه آنها را بچاپ رسانیم باید
انتهای نامه ماهانه سه برابر خودش بیفزاییم .

بخش بانوان

(این بخش ویژه گفتارهای بانوانست)

بانوان باید با ما همگام باشند

جای گفتگو نیست که بانوان باید در این جنبش و کوشش با ما همگام باشند .

نخست زنها یک نیم از مردم این کشورند . امروز دیگر جای گفتگو نمانده که زنها باید بیدار باشند و
حی زندگانی توده ای و کشورداری و مانند اینها را بدانند و در کارهای توده ای با مردان همراه گردند . در این
پخته جز آخوند تیره مغز که سراسر جهان را ویران و تنها دستگاه آخوندی خود را آباد میخواهد کسی را سخنی
ند .

دوم ما که با پندارهای بیپا و گمراهیهای زیانمند نبرد می کنیم زنها باینها بیشتر آلوده اند . زنها در
منبر روضه خوانها بیشتر نشسته اند ، بخانه های فالگیر و جادوگر بیشتر رفته اند ، فریب مد و خودآرایی
بایی را بیشتر خورده اند ، بخواندن رمانهای سراپا زیان بیشتر گرایش داشته اند . اینست بکوشش در باره زنها
بتر نیاز هست و این کوشش با دست خود بانوان بهتر تواند بود .

سوم چنانکه آزموده شده بانوان چون بامیغها آشنا می گردند و چشمهشان گشاده می شود ، و آن
بفتهایی را که بدخواهان باین توده - بویژه بجنس زنان - کرده اند در می یابند آتش سهشها در دلهای آنها بیشتر
نه زن می گردد و برای کوشش در راه نبرد با آخوندها و دیگر بدخواهان آماده تر می گردند . چون سهشهای آنان
بتر است زودتر آماده میشوند .

این بود از روز نخست خواسته می شد که بانوان هم پرداخته شود و در میان باهماد بآنها نیز جا باز
د . ولی این کار بایستی کم کم انجام یابد که جای هیچگونه نگرانی نباشد .

خدا را سپاس که بدانسان که خواسته میشد انجام گرفت . در میان پیشرفت کم کم بانوان پا بمیان گزارند
مردان خود همدستی نمودند . نخست در آبادان و شیراز و مسجدسلیمان و مشهد از بانوان کوششهایی دیده شد و
بتهایی بنیاد یافت . سپس نوبت بجاهای دیگر رسید .

در تهران که کانون باهماد است بشوندی این کار انجام نگرفته بود ، تا از یکسو امسال پیشآمد هشتم
همیشهست و آن رفتار زشت و ننگین ملاها زنها را که دلسوزیشان بیشتر است بتکان سختی آورد . از سوی دیگر در

این تابستان بانوانی از شهرستانها (بانو چههره نگار از شیراز ، بانو امامجمعه از

مسجد سلیمان ، بانو آذر از کرمانشاه) با همسران خود آمدند و بهمدستی بانوانی در تهران نشستها آغاز شده کم کم کانون بانوان در تهران بنیاد یافت که اکنون هفته ای دو بار نشست برپا می کنند و سخنها می رانند و می سکالند و می گزیرند و با بانوان دیگر شهرستانها نامه نویسی آغاز کرده اند .
بتازگی هم سامانی بنشستهای خود داده بانو چهره نگار شیرازی براهبری برگزیده بانوانی را هم برای صندوقداری و دیگر کارها نامزد گردانیده اند .

بخش ویژه بانوان در دفتر ماهانه

در یکی از نشستها دوشیزه ثقفی که خود بانوی^۱ با فهم و اندیشه ایست ، پیشنهادهایی نمودند که همه در خور پذیرفتن و بکار بستن بود چون یکی از آنها این بود که بانوان هم مهنامه ای برپا گردانند آن نیز پذیرفته گردید . ولی برای آنکه افزار کار آماده باشد باید چندی بگذرد . از اینراه ما بهتر میدانیم هر ماهه بخشی از دفتر ماهانه را ویژه بانوان گردانیم که از همین دفتر بآن آغاز کرده ایم و برای همین کار چهار سات بساتهای دفتر افزوده گردیده . چون کسانی هم بهایی را که برای این دفترها گزارده شده گران دانسته گله می نمودند ما بهتر دانستیم بجای کاستن از بها بفضونی ساتهای دفتر (و همچنان بارجداری گفتارهای آن) بکوشیم .

بانوانی که از تهران سفر کردند

در شهریور ماه گذشته دو تن از بانوان از تهران سفر کردند که بانوان پاکدین با نوازش و مهربانی آنها را راه انداختند .
یکی بانو امامجمعه که با همسر خود آقای جلال امامجمعه بپروجره رفتند .
دیگری بانو ضیاء مقدم که از مراغه آمده بودند همراه همسر و بچه هاشان باهواز رفتند .
بانو ضیاء نخست زنی از پاکدینان بود که از وحشیگریهای بدخواهان آسیب و اندوه یافته وحشیگریهای بسیار زشت مراغه بر سر شوهر و دختر آن بانو بوده . سپس هم در این دو سال در آن کانون وحشیگری سختیهای بسیار بآن بانو رسیده . از اینرو در تهران بانوان از سهشهای همدردی بازنايستادند و گروهی از آنان تا ایستگاه همراه آن بانو بودند .

نامه نویسی با کانون بانوان تهران

کسانیکه از بانوان شهرستانها بخواهند با کانون بانوان تهران نامه نویسی کنند نامه را بنام بانو چهره نگار نوشته بنشانی دفتر پرچم روانه گردانند .

گفتار یک بانو

این گفتار را نفیسه خانم دختر آقای کسروی در

تاریخ ۱۳ / ۶ / ۴ در نشست بانوان تهران خوانده است

خواهران و برادران پاکدین

خدا را سپاس که چندی است براه ورجاوند پاکدینی آشنا گردیده و تازه پا از خرافات برداشته و بدین راه **رجاوند** گام نهاده ام - از آنزمانیکه بکتابهای پاکدینی دسترسی پیدا نموده و آنها را خواندم نمودم که چه اندازه در **من هنابید** - بویژه کتاب خواهران و دختران ما که برآستی بایای بانوان را چه در میان توده و چه در منزل بخوبی **روشن** گردانیده .

فسوسا از اینکه من بهترین زمان زندگانی خود را بدستورات خشک و بی فایده کیش شیعی از قبیل **حجه** خوانی و سفره گذاردن و روزه گرفتن گذراندم . لیکن من خود را بیگناه میدانم - زیرا که این زمانرا در یک **تفراده** کهن ملایی میزیستم - بدینجهت زندگانی با آنها و وقت نداشتن برای خواندن کتابی یا صحبت کردن با **مردم** مرا کاملاً یک زن خرافاتی بار آورده بود - بطوری که اکنون میدانم من تا چندی پیش در ۱۳۰۰ سال قبل **تندگانی** میکردم .

خوشبختانه و بدبختانه روز هشتم اردیبهشت پیش آمد - خوشبختانه از اینجهت که این پیشآمد مرا سهانیده **از آنروز** بعد من بخواندن کتب پاکدینی آغاز کردم و براه پاکدینی آشنا گردیدم و اینرا فهمیدم که پاکدینان بکار **تذکی** که همانا رهایی توده ایرانی و دنیا از بدبختی است دست زده اند و این پیش آمد بر من روشن نمود که **«خدا با ماست»** دارای یک معنی حقیقی است - بدینمعنی که خدا با پاکدینان بوده و بالاخره اینان روزی **بروزی** را خواهند دریافت .

و بدبختانه از اینجهت که من نمیتوانستم باور کنم که پدرم با این اندامی که بنظرم ضعیف میآمد توانایی **رحمها** و گلوله های زیادی را داشته باشد .

خواهران گرمی تنها فکریکه مرا بنوشتن این نامه واداشت خدمتی است که بدین راه ورجاوند و توده خود **کردن** داریم .

اولین خدمتی که ما باید بدین راه ورجاوند نمائیم سست نمودن پایه خرافات و ملایان و فالگیران است . زیرا **یکی** از چیزهای مهمی که جلوگیری پیشرفت پاکدینان است همانا کارشکنی های ملایان می باشد .

ای خواهران و برادران پاکدین ! ما از آنها باید پرسیم که خواستشان چیست ؟ اگر با این توده بیگانه اید ما **با بحال** خود گذارده خاموش باشید تا خود بدردهای این توده چاره کنیم . اگر دشمنی دارید آشکارا گوئید - اگر **تلقید** بیخردی خود خستوان باشید و از پاکدینان راهنمایی جوئید و قرآن و اسلام را بهانه مردم آزاری نکنید .

خواهران گرمی چیز دیگری که شوند ریشخند بیگانگان است ناهمی برخی زنان است که شوند گرمی بازار **مردم** فریبان میباشد که شماها بیخبرتر از من نیستید . مثلاً همین چادر زنان را بخاطر بیاورید که چگونه خود را **هر یک** گونی سفید یا سیاه پنهان نموده و در حقیقت در جهنم بروی خود بسته و بیهانه اینکه چادر قلعه زنان است **مردم** را از هر دخالتی بکارهای توده دور داشته و بیندار خود تقدس بخرج میدهند . با بودن چادر است که زنان **بای** منبر ملایان رفته مغزهای خود را با گفته های پوچ آخوندها پر میکنند . با بودن چادر است که بمنزل **تندگیران** رفته پولهای مردان بیچاره خود را در مشت آن مفت خوران میریزند . ای خواهران گرمی آیا با آن **تندگینها** و خرافاتی که در مغز مادران و خواهران توده ما جای گرفته که برای ایمنی از ناخوشیها و گزندها نذر **حضرت** عباس و سفره فاطمه زهرا و آجیل مشگل گشا و قند دعا خوانده آخوند را که با دست پر از میکروب خود **توده** گردانیده کافی میدانند و برای مشکلات نان و پنیر در روضه خوانیها بزور بهر کسی لقمه ای نذر ابوالفضل **میخوراند** و آنرا بفقیری نمیدهند که خدا را خوش آید - آیا با این کارها توده ما میتواند پیشرفت کند ؟

خودم هفته قبل بمنزل شخصی بیعادت رفته بودم . پسر باغبانانرا دیدم که سنش بیش از سه ماه نبود . **تندم** که یک پای او کج و کوتاه بود - بمادرش گفتم که معالجه پای این بچه از هر چیزی واجبتر است تا زود است

او را بنزد پزشک ببرید بلکه معالجه کند - گفت پدرش نمیگذارد - میگوید میبرم امامزاده داود خودش شفا میدهد . من گفتم مگر امامزاده داود پزشک است که بتواند او را معالجه کند ؟!

این خرافات و مغزهای پوچ است که توده ما را عقب انداخته . ما میپرسیم ای آخوندها شما را چکار است که مردم را از دادن مالیات منع میکنید ؟ ... آیا بنفع خود میکوشید ؟. زکوه حلال است ، مالیات حرام ؟! چرا زنانرا بچادر سر کردن و رو گرفتن وامیدارید ؟! ... چرا اشخاص را بروزه گرفتن و مریض شدن تشویق میکنید ؟! غذا نخوردن خدانشناسی است ؟! ظلم کردن و آبرو بروی مردم بستن خدانشناسی است ؟! من خودم شنیدم که آب انباری است موسوم بآب انبار سعادت ، که سالهای زیادی است برای استفاده عموم تهیه شده - تازه شخص شیعه روزه گیری که خود را خدانشناس و مومن میداند در آنرا روی یک عده فقیر و عمله ای که با زحمت زیاد معاش خود را میگذرانند بسته است باین دلیل که غیر از روزه گیران کسی حق استفاده از آنرا ندارد - ای بدبخت تو خداپرستی ؟ تو خدا را تمسخر کرده ای - ای آخوندک نادان خجالت نمیکشی با آن هیكلت دستار بدست خود پیچیده و بمنبر رفته مصیبت چندین قرن پیش را بصورت آوازه خوانی بیاد آورده معاش میکنی ؟! آیا مردم را مسخره کرده ای و راهنمایی بخرافات میکنی ؟ چرا مصیبت سوم شهریور را که از جهالت و نادانی خودتان پیش آمده بود بخاطرها نمیآوری ؟! بجای این بکوش تا کشور خود را از گمراهی رهایی داده بزندگان توده ای راهنمایی کنی ، دست بیگانگانرا از میهن دور نمایی .

اگر دعوی خداپرستی می کنی بتوده خود علاقه مندی نشانده و آزادی آنرا حفظ کن .

ای خواهران گرامی ما باید بکوشیم - بکوشیم تا خواهران و مادران توده ای خود را از نادانی رهایی بخشیم و فرزندان خود را روشنفکر و باخرد پرورش دهیم .

ای برادران پاک بکوشید - بکوشید تا این تعزیه خوانی و دسته های سینه زنی را که باعث پستی ما در نزد بیگانگان و ضعیفی کشور است نابود سازید .

در پایان گفتار پیمان می بندم تا اندازه ای که میتوانم بکوشم تا آموزاگهای پاکدینی را بفرزندان و خواهران توده ای خود برسانم و آنها را از گمراهی رهایی بخشم .

پاینده باد پاکدینی ، هناینده باد کوششهای پاکدینان .



نوشته : دوشیزه ثقفی

چرا خرد را بدآوری نمی گمارید ؟

یکی از گرفتاریهای بزرگ در این توده آنست که هر چیز از راه خود بیرون افتاده و هر کس بیروی از هوس خود هر چه میخواهد میکند و برای هر واژه معنی ویژه ای که با منافعش دوگونگی نداشته باشد بوجود میآورد .

چنانچه واژه دین امروز دستاویزی برای مفتخواری و بیدردی گروهی از مردم شده است ، و واژه خرد وسیله ای برای پریشان نمودن افکار توده بینوا و فقیر این کشور .

همانطور که خردمند بودن و هوده برداشتن از آن در میان توده زنان باخرین پایه خود اینطور فهمیده شد

است که :

یا آنقدر بخود سخت گیرند و رنج برند تا توانند خود را درست مانده آن آخرین مد داخل ژورنال سازند

اگر توانستند بمقصود رسند و بالاترین پایه خردمندی را در خود دانند .

يا آنکه روزها و شبها دست از شوهر و زندگي شسته و نماز قضا خوانند و ذکر گویند تا باخوندکی سر بسپزند **و او آنها را بخدا برساند و گفته های او را همه بپذیرند و سرمشق زندگي قرار دهند چونکه جانشین امام است .** اگر بان زن بگویی که بهتر است نخست بان مد جدید و بخودت بنگری ، حدود سنت را در نظر بگیری ، **مواقع استعمال آنها بدانی ، و بعد از همه آنها در ترازوی خرد خودت بسنجی ، که اگر پسندیده و زیبا بود تقلید کنی جواب خواهد داد :**

مگر در ژورنالها هم که از اروپا میآید میشود چیز بی تناسب و زشت نگاشته باشند . زندهای اروپا اینطور می کنند . ما که باشیم که از آنها ایراد بگیریم ؟.

يا بان زن دیگر بگویی : باین حرفها که این آخوند میزند فکر کن ، ببین چیست ، چه میخواهد بگوید ، این گفته های او تا حال چه گرهی از رشته بدبختی ما گشوده است و آن هوده که برای بهبود زندگیمان برداشته ایم چیست ؟ ... خواهد گفت : در کار دین سؤال و جواب نباید باشد ، هر چیز را پیشوایان بگویند و بکنند ما باید چشم بسته تقلید کنیم .

امروز کمتر کسی است که بخوابان برود و از این همه رنگ برنگ بودن زنها بشگفت درنیاید . از یکجانب زنایکه دیوانه وار بعنوان پیروی از تمدن و ابتکار یک مد جدید باشکال خنده دار و تمسخرآمیزی خودشان را بخوابانها میاندازند و برای اینکه از دیگران کم نباشند سینه ها را کم کم تا بکمر باز گذارده و با پاهای بی جوراب لباس را هر قدر بتوانند کوتاهتر می گیرند و از سوی دیگر تلافی را بر سر زیاد گردانیدن پودر و ماتیک میآورند .

دسته دیگر از زنان که خودشانرا در پارچه سیاه یا سفید پیچیده و اغلب با آرایشهای تند و زننده نیمی از صورتشان را بدیگران نمایش می دهند و بزیر این جامه تقدس چه بسا اعمال زشت و چه بسا نادانیها و بی خبریها که انجام میگیرد . اگر شما یکبار خودتان را باین اشکال ساخته اید یا یکبار از جلوی این گونه زنان میگذرید با خود تدبیر کنید که آخر چرا ؟ چرا بایستی یکزن خودش را اینطور بسازد ؟ مگر او نمیداند که در این توده برای او جایگاهی بالاتر از این بایستی باشد و بدین جایگاه هیچکس نمیتواند او را برساند مگر اراده و پشتکار خودش .

چرا زنان باین میانندیشند که امروز جایگاهی که آنها در میان این توده میدارند تنها در این پایه متوقف شده است که آلت دست مد ، حسادت احمقانه ، و حقیقتش را بخواید وسیله تفریح همه مردها قرار گیرند . چگونه این برای خود پستی و خواری نمیشمارند و نمیخواهند تکانی بخود داده و از زیر بار اینهمه نادانی و ظلم کمر راست کنند و حقوق از دست رفته خود را بازبایند . از شما میپرسم : چه میشود اگر یکروز یا یک ساعت وقتتان را صرف آن کنید که براستی باین گفته ها بیندیشید و نتیجه [ای] که از آن میگیرید بما نیز بگوئید تا شوند آنها بدانیم .

این را گذاشته و میگذریم . میخواهم شما را کمی بمجالسی که شبها در این کشور برپا میشود ببرم : زنان و مردان تیره درونی که از شادمانی و تفریح هیچ چیز را جز هوسرانی نمیشناسند بدور هم گرد میآیند شبی را بخوشی گذرانند . شما میدانید که در این جایگاه های خوشگذرانی بزیر نام رقص ، بزیر نام شوخی ، و بزیر نام تفریح چه فجایع و زشتیهایی که صورت میگیرد . چرا یکبار از خودتان نمیپرسید آخر ما چه اجبار داریم که کار بعنوان تمدن و تجدد قبول کنیم و باینهمه پستیها و فساد اخلاق تن دردهیم .

از اینهم بگذریم و سری بمجالس زنان متدین زنیم :

روز و شبی نیست که در این کشور هزاران زنان خانه و زندگي ، شوهر و فرزندانشان را نگذارند و بیای وعظ کن آخوند نروند و باین عنوان با مقداری جملات پیچیده و درهم که فهمش برای خود آخوندک نیز مشکل است

مغزشان را فرسوده نگردانند و در آخر نیز بدون آنکه بیهوده اینکار فکر کنند مقدار بیهم اشگ نثار اتفاقات هزارویصد سال پیش نکرده و با روحی افسرده تر از پیش بمنزل بازنگردند .

آن از تمدن و این از تدین ! بعد از اینهاست که من میخواهم بگویم چرا زنان ما بگوهر آدمیگری خود نمیاندیشند و از جهت توده و اجتماع برای خود ارزشی قائل نیستند . چرا زنان ما این نمیکنند که در کارهایشان خرد را بدآوری کشند و اگر خرد کاری را روا می شمارد انجام دهند نه آنکه تنها بشوند اینکه دیگران میکنند و اگر ما نکنیم از جامعه پس مانده شمرده خواهیم شد ، دست بهر کار ناشایستی بیآلایند ، و اگر نخواهیم کار ناشایست را بمیان آوریم باید بگوییم باین شوند خود را چون مجسمه ای سازند که هر زمان با دست هوسبازیهای دیگران بسوئی میچرخد .

اگر هر زنی برای انجام کارهایش مقصود و منظوری داشته باشد اگر بایای خود را نسبت بوطن و اجتماع و خانواده اش بداند ، اگر برای خود ارزشی قائل باشد و تنها خویشتن را برای تفریح دیگران نخواهد این را می تواند بفهمد که برای انجام هر کاری نخست باید خرد را بدآوری کشد و سود و زیان آنرا از دیده دآوری خرد در نظر بگیرد و سپس بدان اقدام کند .

اگر هر دختر و هر زنی این را بداند که خدا نیرویی بنام خرد باو داده است که بتواند بوسیله آن خوب و بد و سود و زیان هر کار را دریابد و این را بداند که این خرد همراه او و با خود او است و همراه ژورنالهای آخرین مد از اروپا و آمریکا نمی آید ، یا این را بداند این خرد که همراه اوست برای جدایی گذاردن بین گفتههای خوب و بد و راست و دروغ است نه همراه گفتههای مجتهد مرجع تقلید .

این نمیکنند که دیوانه وار خودش را بریخت یک مد داخل ژورنال تازه رسیده بسازد تا همه بگویند چه زن متمدنی است ، و یا این نمیکنند که خانه و زندگی را رها ساخته و هر روز بعنوان دستور گرفتن از مجتهد مرجع تقلید بخانه آخوندکی بیمایه که نیروی خرد خودش را هم بیکبار گم کرده است برود و راه و کار و زندگی را از دستور خواهد .

اگر بشود زنان را باین واداشت که در کارهایی که میکنند تنها کمی نیروی فکر و اندیشه خود را بکار اندازند همه چیز درست خواهد شد و اینهمه زشتیها و بدبختیها بروز نخواهد کرد .

در این باره بهترین راهنمایی که می تواند خردها را بتکان آورد همان کتاب ورجاوند « **در پیرامون**

خرد » میباشد . و من نیز گفته ام را باین چند جمله از آن کتاب بپایان می آورم :

« **گرانمایه ترین چیزی که خدا بآدمیان داده خرد است . خرد شناسند**

نیک و بد ، راست و کج و سود و زیان است . آدمیان اگر خرد را بشناسند و پیروی

از آن کنند جا برای کشاکشها و دشمنیها که در میان است نخواهد ماند و زندگی

براه دیگری افتاده بیشتری از رنجها از میان خواهد رفت . »

این گفتار دوشیزه ثقفی بما فرصت میدهد که یادآوری کنیم که بانوان پاکدین باید ، چه در رخت و آرایش

چه در آمیزش و آمد و رفت ببزمها و خیابانها و بازارها یکره میانه و خردمندانه ای را پیش گیرند که با رفتار و کرد

خود بدیگران راه نمایند ، و آن گمراهان سرگردان را از گمراهی بازرهانند .

زن گناهی نکرده که ناچار باشد خود را در درون چادر و چاقچور زندانی گرداند ، کوتاه‌خرد هم نیست که در
زندان زندگانی پا در میان نداشته بزندستی مردان گردن گزارد . اینها هیچکدام نیست . « **زنان از مایند و**
ما از زنانیم » . زنها باید پا بمیدان زندگانی گزارند و با مردان همدست باشند . چیزیکه هست زن در میان
مردان همیشه در لغزشگاه است . اینست باید رفتار او بسیار دوراندیشانه و از روی دستورهای ویژه ای باشد .
در این باره گفتنیها در کتاب « **خواهران و دختران ما** » گفته شده . آنچه بازمانده اینست که
پاکدین آنها را بکار ببندند و یکره زندگانی خردمندانه بروی خواهران خود باز کنند .
در این باره گام نخست چگونگی رختست . یکی از پیشنهادهای دوشیزه تقفی در همین زمینه بوده . بانوان
باید از روی فهم و اندیشه (**با کنار گزاردن هوسها و پندارپرستیها**) شیوه ای را برای رخت پوشیدن
خود برگزینند که در میان پاکدینان همگی باشد که دیگران هم خواه ناخواه پیروی خواهند نمود .



پیام به آخوند بهبهانی

بیشتر خوانندگان از پیشآمد چند هفته پیش بهبهان و وحشیگریهای یکدسته مردم عامی آگاهی یافته اند .
تکبزنده آن آشوب و وحشیگری آخوندی بوده که ما بهتر میدانیم نامش را نبریم . این آخوند که خود را مجتهد
می خواند نامه ای بمجلس شورای ملی و بهمه وزارتخانه ها فرستاده که دیدنیست . در آن نامه آخوند بی ادب
دشنامهای بسیاری را در میان سخنان خود گنجانیده و اندازه بیفرهنگی خود را نیک نشان داده . بآن بس نکرده
دروغهای بیشمارانه بسیاری را بقالب زده .
چنانکه بارها گفته ایم این یکمشت مفتخواران چون در برابر کوششهای ما درمانده اند بنام آخرین چاره
سیم بی شرمی زده اند و دروغهای ننگ آمیز شگفتی بقالب میزنند . افسانه قرآن سوزانی نتیجه نداد . اکنون
هست بدامن تهمتهای دیگری زده اند . آخوند با صد بیشرمی می نویسد : « **و اساس دعوت خود را روی**
حسارت و ناسزا گفتن بمقدسات دین پاک اسلام و بدگویی بقرآن کریم و
پیغمبر و جانشینانش نهاده اند » . در چند جا آشکار می نویسد که پاکدینان بیپیغمبر اسلام دشنام
زده اند .

ببینید چه تهمتی را بچه کسانی می بندند . آخوند می پندارد که پاکدینان تنها در بهبهان بوده اند و در
دیگر جاها نیستند و اینست هر تهمتی که بست دیگران باور خواهند کرد ، و این نمیداند که باهماد ما کانونش
تهرانست و کتابهای ما در اینجا بچاپ میرسد و نشستهای هفتگی همگانی در اینجا برپا میگردد ، و همه کس میداند
که ما چه جایگاه والایی را برای پیغمبر بزرگوار اسلام باز کرده ایم و چه پاسداری را از او و از دینش می کنیم . همه
کس میداند که آقای کسروی تا کنون ده گفتار بیشتر بعنوان هواداری از اسلام نوشته که همه آنها بچاپ رسیده و
پراکنده شده . کسی تا چه اندازه بیشرم باشد که برای سود مادی خود بچنین تهمتی برخیزد که خود همین تهمت
توهین بیپیغمبر بزرگوار اسلام است .

داستان شگفتیست : دشنامهای زشت بی ادبانه ای را که آخوند در نوشته اش گنجانیده دشنام نیست . ولی
ما چون ایرادهایی با دلیل بکیش ایشان گرفته ایم آنها دشنامست . آفرین بر شما !

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویساد ۵۰ سات ۶۰

بهر حال ما بآن آخوند پیام فرستاده می گوئیم : نه از آن دشنام بی ادبانه که شمرده ای و نه از آن دروغهای بسیار بیبا که بقالب زده ای بشما سودی نخواهد بود . آن ضربتی را که ما بدستگاه مفتخواری شما زده ایم اینها چاره نخواهد کرد .

تو هنوز ندانسته ای داستان چیست . بهتر است ما بشما بگوئیم . داستان اینست که شما بدستاوز یک کیش بیبا صد توهین بخدای آفریدگار جهان و پیغمبر بزرگوار اسلام و بقرآن کرده و ما بالا افراشته ایم که آن توهینهای شما را از آن دستگاه ورجاوند بازگردانیم .

شما دروغها بخدا بسته اید . شما آن نافهمانی هستید که می گوئید خدا گفته : **« چون حسین**

من کشته شده مردم باید هزارها سال باو بگریند » ، و هیچ نمی فهمید که این چه توهین بزرگی بخداست . هیچ نمی فهمید که چنین کاری اگر از یک پادشاه خودرأیی سرزده بود همه بایستی باو ایراد بگیرند ، چه رسد بخدای حکیم . این نمونه نافهمی شماست که نسبت چنین حکم لغوی را بخدا میدهید .

شما آن دشمنان خدا و پیغمبر هستید که بر خلاف نص صریح قرآن که میگوید : **« و من يعمل**

مثقال ذره شراً یره » حدیثها درست کرده اید : **« حب علی حسنه لایضر معها سیئه »** ،

« من بکی اوابکی اوتباکی و جبت له الجنه » . قرآن آشکار می گوید : **« واتقوا یوماً**

لا تجری نفس عن نفس شیئاً و لا تقبل منها شفاعه » . شما در باره شفاعت امامانتان آن

افسانه های دور و دراز را پدید آورده اید .

اگر بخواهیم صد از اینگونه توانیم شمرد . شما آشکاره احکام قرآن را نسخ کرده اید و احکام لغو و توهین آور

بخدا نسبت داده اید .

خوب آخوند ، آیا این ماییم که بجانشینان پیغمبر توهین میکنیم یا شما !؟ ... گویا فراموش کرده اید آن

حرفهای زشتی را که در کتابهاتان در باره خلقای راشدین نوشته اید . فراموش کرده اید آن توهینهایی را که

بهمسر پیغمبر بزرگوار (عایشه) کرده اید .

پاکدینان دشنام ده نیستند که بکسی دشنام دهند . پاکدینان ایرادها را می گیرند . چون پاسخ نمی توانید

دست بدامن آن دروغهای رسوا می زنید که گاه میخواهید عوام را تحریک کنید ، گاه میخواهید دولت را با ما دشمن

گردانید .

بهر حال همه چیز گذشته : بگو ببینیم باین چند ایراد که شمردیم چا پاسخ داری ؟ ...

کوشاد تهران

پیدایش آمریکا

آمریکا را کلمبوس سفر کرد و پیدا کرد - اینرا همه میدانند ولی کلمبوس را بآن سفر چه واداشت ؟ ...

کجا میدانست چنان سرزمینی هست که رفت و پیدا کرد ؟ ... کلمبوس چهار سفر در اقیانوس آتلانتیک کرد ، در

سفر چه جاهایی پیدا کرد ؟ ... کلمبوس می پنداشت آنجا که پیدا کرده از هندوستانست ، سرچشمه این اندیشه

چه بوده !؟ . بومیان آمریکا وحشی بودند ، ولی آیا تیره های متمدن در آن سرزمین پهناور یافته نمیشد ؟

دفترهای ماهانه سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره هفتم مهرماه نویساد ۵۰ سات ۶۱

داستانهای کورتیز و پیزارو کشف کنندگان مکزیک و پرو که بداستان حسین کرد ماننده تر است تا تاریخ شنیده اید؟

پاسخ همه این پرسشها را در کتاب « تاریخ پیدایش آمریکا » که چاپش پایان یافته توانید پیدا

کرد .

این کتاب از یادداشتهای چند سال پیش آقای کسروی است که دفتر پرچم گرد آورده و بچاپ رسانیده . کتاب در ۲۹۴ سات با ۱۹ کلیشه بزرگ از بومیان و پادشاهان و جانورهای آمریکا خواهد بود .

بها در همه جا ۶۰ ریالست

پرسش و پاسخ

گفتارهایی که زیر نام پرسش و پاسخ در شماره های روزنامه کیهان نوشته میشد با فزونیهایی جداگانه بچاپ رسیده برای فروش آماده است .

بها در همه جا ۱۵ ریالست

جایگاه فروش کتابهای ما

کتابهای ما گذشته از دفتر پرچم در مغازه وحدت و بنگاه آدر و دیگر کتابفروشیها فروخته میشود . بکتابفروشیها ۱۵٪ تخفیف میدهم .

« بخش چاپاکها »

آگهی ویژه بخش چاپاکها

چون بسیاری از شهرستانها پراکنده شدن جزوه های کوچک مانند گفتگو و شیخ قربان را بنیکی استقبال نموده شماره های زیادتری خواسته اند لازمست شهرستانها میزان نیاز خود را از این جزوه ها آگهی دهند که ما مغازه نیاز چاپ کنیم .

بخش چاپاکها

آگهی بنویسندگان

چون بسیاری از نویسندگان بی آنکه نیازی باشد گفتارها نوشته بما میفرستند که ما چون آنرا بچاپ میرسانیم میرنجدند از اینرو باگاهی یاران میرسانیم که گفتارها که برای چاپ در نوشته های ما فرستاده میشود باید بصحت کوشاد شهرستان باشد و کوشادها باید گفتارهایی را که سزاوار چاپ می دانند بفرستند . نویساد

دانش پژوهی از کارهای ورجاوند و بایاست

یکمین دفتر

پژوهاد

بیرون آمده و بهمة کوشادها فرستاده شده . یاران آنرا بخوانند و اگر خواهند پیمان بندند .

حاجیهای انباردار چه دینی دارند ؟

این دفتر از چاپ در آمده

بها ۲ ریال و نیم
